



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

عليهم السلام

# فوائد بیت

محمد رضا امین زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فضائل اهل بیت ( علیهم السلام )

نویسنده:

محمد رضا امین زاده

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	فضائل اهل بیت (ع)
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	لزوم عقلی امامت رهبری و عقل
۱۰	فطرت، معرفت و علم
۱۳	راه شناخت منبع صحیح معرفت
۱۶	برهان عبودیت
۲۳	جانشین پیامبر
۲۳	اشاره
۲۳	کدام اندیشه صحیح است؟
۲۵	حدیث ثقلین
۲۶	آیه تطهیر
۲۷	حدیث امان بودن اهل بیت
۲۷	اهل بیت چه کسانی هستند؟
۳۳	خلفای بعد از پیامبر دوازده نفرند
۳۴	سیمای اهل بیت در قرآن
۳۴	اشاره
۳۵	اهل بیت، هدایت به حق می کنند
۳۶	اهل بیت صراط مستقیم هستند
۳۷	امت میانه
۳۷	اهل بیت اسلام و راه امان هستند
۳۷	اهل بیت ریسمان الهی اند
۴۱	اهل بیت اهل ذکر هستند

۴۳	تمسک آدم به اهل بیت
۴۴	اهل بیت در مباحثه
۴۵	سیمای اهل بیت در احادیث
۴۵	اشاره
۴۶	در روز قیامت از دوستی اهل بیت سؤال می شود
۴۶	دوستان اهل بیت به بهشت وارد می شوند
۴۶	اهل بیت اهل نجات هستند
۴۷	میزان اعمال
۴۷	اهل بیت در قیامت
۴۷	بشارتی از جبرئیل
۴۷	نوشته ای بر در بهشت
۴۷	گنبدی از نور
۴۹	هفت خصلت
۵۱	کشتی نجات
۵۱	برخی از فضایل
۵۱	وجوب اطاعت
۵۱	اساس دین
۵۱	سؤال از دو شیء پر ارزش و گرانبها
۵۲	سفارش به فرشته مرگ
۵۲	کرامت خدا
۵۲	جزای ظلم به اهل بیت
۵۲	ویژگی خاص
۵۳	مطبوع ترین عطر
۵۳	نافع بودن عمل در شعاع دوستی اهل بیت است
۵۳	بهترین افراد
۵۳	برتری اهل بیت

- ۵۳ ..... برگزیده خدا
- ۵۳ ..... اجابت دعا
- ۵۴ ..... اهل بیت امان هستند
- ۵۴ ..... سیمای امیرالمؤمنین و فاطمه در قرآن و احادیث
- ۵۴ ..... اشاره
- ۵۵ ..... علی و قرآن
- ۵۶ ..... نظر به علی عبادت است
- ۵۶ ..... حب علی رهایی از جهنم است
- ۵۶ ..... جواز عبور از صراط
- ۵۶ ..... دوستی علی برائت از آتش
- ۵۸ ..... دوستدارترین خلق بعد پیامبر به علی است
- ۵۸ ..... وجوب اطاعت از علی
- ۵۸ ..... علی پرچم هدایت است
- ۵۸ ..... علی اکمال دین و اتمام نعمت الهی است
- ۶۰ ..... ولایت و اطاعت از علی در طول ولایت و اطاعت خدا و رسول است
- ۶۰ ..... علی دارای علم کامل است
- ۶۲ ..... علی باب شهر علم است
- ۶۲ ..... اول کسی که ایمان آورد
- ۶۲ ..... علی قسیم بهشت و جهنم است
- ۶۳ ..... علی حجت خدا بر بندگان خداست
- ۶۴ ..... علی خلیفه رسول خدا
- ۶۴ ..... روایتی از عمر بن خطاب
- ۶۵ ..... داناترین فرد
- ۶۵ ..... علی امیر و ولی شماس است
- ۶۶ ..... دختر پیامبر چرا فاطمه نامیده شد؟
- ۶۷ ..... زهرا چرا نام بتول گرفت؟

- ۶۷ ..... فاطمه سیده زنان دو جهان
- ۶۷ ..... بهترین زنان بهشت
- ۶۷ ..... دوستدارترین فرد به رسول خدا
- ۶۷ ..... پاره تن رسول خدا
- ۶۷ ..... شبیه ترین فرد به رسول خدا
- ۶۹ ..... غضب فاطمه واسطه در غضب خدا
- ۶۹ ..... کسی که خدا او را برگزید
- ۶۹ ..... بخشش فدک
- ۶۹ ..... حوریه ای در میان انسانها
- ۷۰ ..... احادیث نور
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۱ ..... آفرینش نور پیش از آفرینش خلق
- ۷۳ ..... آفرینش نور اهل بیت
- ۷۳ ..... آفرینش علی
- ۷۳ ..... نور واحد
- ۷۳ ..... نور خدا
- ۷۳ ..... انوار مشهود ابراهیم
- ۷۶ ..... من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق
- ۷۷ ..... انا هدينا السبيل اما شاكرا و اما كفورا
- ۷۷ ..... احادیث در واسطه فیض و واسطه در محبت
- ۷۷ ..... اشاره
- ۹۰ ..... در قیامت
- ۹۰ ..... قبولی طاعات
- ۹۰ ..... پاکی ولادت
- ۹۰ ..... محبت اجر رسالت است
- ۹۰ ..... حیات و مرگ در پرتو محبت اهل بیت



۹۲	اهل بیت صاحب امتیازند
۹۲	اشاره
۹۲	عصمت
۹۵	مکارم اخلاق
۱۰۳	اعجاز
۱۰۶	اعترافها
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	اعترافات ابوبکر
۱۱۰	گواهی عمر، حدیث منزلت
۱۲۱	گواهی عثمان
۱۲۲	گواهی معاویه
۱۲۳	گواهی عمر بن عبدالعزیز
۱۲۵	گزیده ای از دو کتاب
۱۲۵	اشاره
۱۲۶	شیعه کیست؟
۱۲۷	شیعیان نجات یافتگان هستند
۱۳۰	مناظرات بین من و برخی از علمای شیعه
۱۳۰	دست یافتن به کتاب المراجعات
۱۳۲	اولین واضح اسم شیعه
۱۳۵	کتاب آن گاه.. هدایت شدم
۱۳۶	آغاز تحول
۱۳۶	تردید در ادامه تحقیق
۱۳۷	گفتگو با یکی از علما
۱۵۳	پاورقی
۲۲۱	درباره مرکز

نویسنده : محمد رضا امین زاده

ناشر : محمد رضا امین زاده

### پیشگفتار

چه زیباست طبیعتی که جایگاه شکفتن و به بار نشستن و ثمره دادن است. و چه زیباوند آنان که خود را آراستند؛ شکوفا شدند؛ و با مظاهر وجودشان فضای عالم انسان را عطر آگین و روشن ساخته و راه گلشن حقیقت را به روی عاشقان گشودند. هر پدیده ای که در صحنه طبیعت ظهور می کند، در تلاش است که خودش و زیباییهای درونی اش را در معرض تماشا گذاشته و بگوید: من کیستم؟ و با ظهورش می گوید که جمال و آراستگی من، نشانه جمال و آراستگی خالق و آفریننده من است. انسان، این دارنده روح خدا، سزاوارترین موجودات است به این که حقیقت جمال، و صفات نیک و پنهان شده در نفس خود را در معرض دید هر بیننده ای بگذارد و مظهر و نشانه خدای متعال در عرصه صفات و جمال و کمال باشد. البته، این نکته قابل ذکر است که آیه و نشانه خدا و ظهور فعلی اسماء و جمال خداوندی در مرحله اراده و اختیار بودن ممکن نیست؛ مگر در پرتو انسان کامل، و الگو قرار دادن او در دو بعد اندیشه و عمل و رهبری الهی. در این بخش از معارف، ابتدا به دو برهان عقلی در نیازمندی به رهبری الهی و آن گاه به نقل احادیث در وصف اهل بیت علیهم السلام خواهیم پرداخت و به ویژگیهای بازر آنها واسطه فیض، واسطه در محبت، عصمت، اعجاز، مکارم اخلاق و.. اشاره خواهیم کرد.

### لزوم عقلی امامت رهبری و عقل

#### فطرت، معرفت و علم

تفحص و واریسی باطن وجود خویش و دقت در ظرافتهای روح، ما را به زیباییها و زشتیهای بوستان وجودمان آشنا می کند. به نظر شما چرا عقل و شعور، زیباوند و سفاقت زشت است؟ چرا معرفت و علم زیبا

و جهل و نادانی زشت است؟ چرا از داشتن علم و معرفت، لذت می بری و اگر به شما نادان بگویند، ناراحت می شوی؟ انسان، عقل و شعور، معرفت و علم را کمال؛ و سفاهت و جهل و نادانی را نقص می بیند. در واقع آنچه برای انسان زیباست، کمال است و آنچه زشت است، نقص می باشد. لحظه ای، از آنچه در اطراف شما می گذرد، چشم فرو بندید، از افراد فاصله بگیرید، تمام حوادث موجود در ذهن را به فراموشی بسپارید و.. و لحظه ای با خود خلوت کنید. فقط خودتان باشید، تنهای تنها، شاید بد نباشد که یک چنین لحظه ای را داشته باشید. هیچ وحشت نکنید. شما در آن لحظه تنها نیستید، بلکه با خودتان هستید؛ با فطرت پاکتان، که زیبا و لطیف است. و در آن لحظه خواهید یافت که لذت روح انسانی شما، از معرفت و علم؛ و رنج شما از جهل و نادانی است. آیا تا به حال اتفاق افتاده که مطلبی را مطابق با واقع بدانید و پس از مدتی، پی ببرید که آنچه را علم می دانسته اید خطا بوده و در واقع، خطا، رنگ علم گرفته بوده است؟ راستی، آن هنگام که متوجه شدید که فلان مطلب خطاست، چه حالی به شما دست داد؟ حتماً ناراحت شدید. البته ناراحتی شما بجاست، زیرا فطرت انسانی خطا را نمی پذیرد؛ دوست ندارد و از آن پرهیز می کند. تا وقتی به خطای خود پی نبرده بودید، راحت بودید، بلکه از این که به فلان مسأله علم و آگاهی داشتید، لذت می بردید. اما تا متوجه خطای خود شدید، ناراحتی و رنج شما شروع می شود؛ تأسف می خورید از این که چرا خطا کرده اید.

اگر علم به آن مطلب را خواه با اندیشه و فکر خود به دست آورده باشید. یا از مطالعه کتاب یا در ارتباط با دیگران، همیشه این احتمال وجود خواهد داشت که من خطا می کنم؛ در کتاب خطا وجود دارد؛ دیگران خطا می کنند. این جا دو حالت ممکن است برای شما پدید آید: ۱- به حقیقت نمی توان راه یافت - اگر حقیقتی وجود داشته باشد- پس نباید توقع و انتظار شناخت حق را داشته باشیم، زیرا احتمال خطا در هر فکر و اندیشه و بیانی وجود دارد. پس، نگاه ما به هستی، جهان، انسان، نگاهی همراه با خطا و اشتباه است و حیات و زندگی را باید در میان تردیدها، احتمالات، اشتباهات و.. گذرانند. ۲- درصدد بر می آید تا جهت یافتن حقیقت، منبعی مطمئن و دور از اشتباه و خطا پیدا کنید و امیدوار و آرام به جستجو می پردازید. ان شاء الله که دچار حالت اول نشده اید و نمی شوید. و حتی حاضر به پذیرفتن چنان حالتی نیز نیستید. زندگی کردن در میان اشتباهات و خطاها دون شأن انسان و بدور از قضاوت عقل بوده و موجب رشد و معنویت نمی شود. کمال انسانی معلول علم و معرفت، شناخت صحیح از هستی، دنیا، خدا، قیامت، انسان و.. است. و آن گاه که ما در این مسائل، به منبعی مطمئن وابسته نباشیم و معرفت و علم صحیح را کسب نکنیم، نه تنها انتظاری در زمینه رشد انسانی و اصلاح اخلاقی و ظهور فعلی فضایل نباید داشته باشیم، بلکه باید انحطاط و افول انسانیت و اخلاق انسانی در جوامع بشری را نظاره گر باشیم. پس، شما که دوستدار کمال انسانی در پرتو معرفت صحیح و مطابق

با واقع هستید و از رسوخ خطا و اشتباه در شناخت مسائل - بخصوص مسائلی که با سرنوشت انسانی، الهی ما در ارتباط است - رنج می برید، به حکم فطرت به جستجوی منبعی می پردازید که معرفت صحیح از آنجا اخذ شده باشد.

### راه شناخت منبع صحیح معرفت

منبع صحیح کدام است؟ عقل، مردم، یا کسی دیگر؟ آیا عقل قادر است معرفت و شناخت صحیح درباره هستی و خصوصیات آن، همچنین دنیا، آخرت، قیامت مبدأ و معاد چگونه زیستن و.. را به ما بدهد؟ و ما را به مسائلی جزئی زندگی - بدون اشتباه - آگاه نماید؟ به طور کلی، انسان برای خوب زیستن و پیمودن راه رشد، محتاج به شناخت دو نوع مسائل است. ۱- مسائل نظری ۲- مسائل عملی مسائل نظری، مسائلی هستند که زیربنای عقیدتی، فکری، اخلاقی، فرهنگی و.. ما را تشکیل می دهند. در این گونه مسائل، عقل، به شناخت هستی پرداخته و در نهایت، نتیجه می گیرد که: جهان، واقعیت دارد؛ این جهان دارای ناظم، مدبّر و آفریننده است. و حتی به شناخت برخی از صفات خالق نیز نایل شده و می گوید: او دانا، حکیم، قادر، مطلق و بی نیاز است. ولی با همه اینها، عقل، به شناخت مصداق نایل نمی شود. مصداقی چون: خدا کیست؟ آن ناظم و قادر چه کسی است؟ آن هستی مطلق کدام است؟ عقل می گوید: برای رسیدن به سعادت، باید طرحی صحیح از زندگی داشته باشی. ولی در شناخت این که آن طرح چگونه طرحی باشد و از کجا شروع شود، فرو می ماند. عقل می گوید: باید در مسیر مستقیم حرکت کنی تا به مقصد برسی، اما در شناخت این که آن مسیر و جاده کدام است و مشخصات آن چیست؟ اظهار عجز و

ناتوانی می کند. عقل می گوید: باید درست عمل کنی تا به نتیجه صحیح برسی و در زندگی، عادل باشی؛ ولی این که درست عمل کردن چگونه است؟ و مصداق عدالت کدام است؟ و چگونه به جزئیات ظلم آشنا شویم تا ظلم و ستمی به دیگران روا نداریم، را نمی تواند پاسخگو باشد. به هر حال، عقل در مسائل نظری به درک کلیات نایل می شود، اما در بیان جزئیات ناتوان است. مسائل عملی آنهایی هستند که در حیطه اراده و اختیار ما قرار می گیرند. و پس از آگاهی و شناخت می توان به آنها عمل کرد. و عقل، تا شناخت صحیح از مسائل نظری نداشته باشد، به شناخت صحیح در حیطه عمل نخواهد رسید. عقل، وقتی در بیان طرح صحیح زندگی عاجز می ماند، می گوید: باید از آشنای کامل به مسائل زندگی کمک گرفت؛ آشنایی که در گفتار و بیان مسائل خطا و اشتباه نداشته باشد. و این که آن آشنا و عالم کیست؟ آیا عقل قادر به معرفی اوست؟ مادوستی را انتخاب می کنیم و سالهای طولانی با او همراه می شویم؛ اما هرگز از ضمیر و باطن او آگاه نمیگردیم. بعد از چندین سال می بینیم کسی را که دوست می پنداشته ایم در حقیقت دشمن ما بوده است. عقل، به باطن افراد راه ندارد، بنابراین، نمی تواند تشخیص دهد چه کسی دور از خطا و اشتباه است. آن گاه که عقل، خود را در تشخیص چنین فردی عاجز و ناتوان می بیند، به بیان مطلبی می پردازد و آن این که دانش صحیح - در مسائل نظری و عملی و طرح چگونه زیستن - را باید از مبدأ غیب و خدای بزرگ که علم مطلق است کسب کرد. و چون هر کسی قابلیت ندارد که پیام

را به طور مستقیم از خدا بگیرد، محتاج به پیام آوری از جانب خدا خواهیم بود. ما اعتقاد داریم که خداوند بر اساس حکمت خویش، انبیا و رسولانی را به سوی مردم فرستاد تا پیام او را - در مسائل نظری و بخصوص علمی - به مردم برسانند. و نیز اعتقاد داریم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم معصوم بوده و پیام الهی را بدون کم و زیاد به مردم رسانده است. و هم او منبع مورد اعتماد در مسائل نظری و عملی است. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منبع مورد اعتماد و بدور از خطا و اشتباه کیست؟ آیا عقل است؟ در صورتی که عقل به شناخت بسیاری از مسائل نایل نمی شود. آیا مردم هستند؟ در صورتی که اگر مردم از خطا و اشتباه بدور بودند و مسائل را درک می کردند و راه حق را می یافتند، محتاج به پیامبر نبودند؛ در حالی که مردم، محتاج به شناخت صحیح مسائلیند، عقل، شخص خاصی را هم نشان نمی دهد، زیرا که قادر به تعیین فرد معصوم نیست و فرد غیر معصوم هم با دیگران یکسان است؛ سخنش مورد اعتماد نیست؛ احتمال خطا، اشتباه، دروغ و تزویر در او وجود دارد. اکنون که ما به باطن افراد راه نداریم، چه کسی باید اسلامی را آن گونه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده است معرفی کند، تا سخن او مورد اعتماد باشد؟ این جاست که عقل می گوید: چنین فردی باید کسی باشد که عالم به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده و در فهم و بیان مسائل اشتباه نکند و به تحریف اسلام نپردازد. خطای

در شناخت نداشته باشد، تا سخن او برای مردم حجت باشد. او چه کسی است؟ عقل می گوید: من قادر به فهم او نیستم؛ خدا باید او را به وسیله رسولش - که اعتقاد به عصمت او داریم - معرفی نماید. اگر کسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصی را معرفی نکرده است، آیا عقل می پذیرد؟ این سؤالی است که به زودی آن را پاسخ خواهیم داد. فطرت انسانی ما خواهان معرفت صحیح و دور از خطا و اشتباه است؛ معرفتی که مطابق با واقع باشد. و ما، در شناخت دین - که طرح زندگی و چگونه زیستن را ارائه می دهد و به بیان مسائل نظری و عملی می پردازد - محتاج به شخصی هستیم که مورد اعتماد باشد؛ خطا نکند؛ اشتباه نکند؛ راستگو باشد؛ به همه معارف آشنا باشد. این شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه کسی می تواند باشد؟

## برهان عبودیت

آیا راجع به هستی، جهان، دنیا و خودتان فکر کرده اید؟ شما به عنوان یک مسلمان، جهان را چگونه می بینید؟ البته پاسخ شما براساس بینش اسلامی، این خواهد بود که: جهان، حق است؛ انسان حق است و هر دو را خدای حکیم آفریده است. خلق السموات و الأرض بالحق و صوّرکم.. [۱]؛ خدا، زمین و آسمانها را به حق و نظم احسن آفرید و شما را به بهترین صورت برنگاشت. اندیشه شما درباره جهان اینست که: جهان، فعل و کار خداست و در هستی و بقای خود به خدا وابسته است؛ و این وابستگی، تنها در اصل هستی و موجود شدن نیست؛ بلکه در بقا و فرمانبری و نیز به خدا وابسته می باشد.. و له أسلم من



فی السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يَرْجَعُونَ [۲]؛ هر که در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه منقاد فرمان خداست و همه به سوی او رجوع خواهند کرد. هر موجودی به مقتضای هستی اش خدا را تسبیح می گوید. یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض.. [۳]؛ هر چه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه به زبان تکوین و منطق فطرت به تسبیح و ستایش خدا مشغولند. بنابراین، نظام جهان، نظام وابستگی خالص و فرمانبری محض از خدای متعال است. به عبارت دیگر، قید عبودیت و بندگی در ذات هر وجودی نهاده شده و امری فطری است. و این است سنت تغییر ناپذیر خدا در جهان و انسان نیز به عنوان پدیده ای در جهان هستی از سنت فوق جدا نیست؛ او نیز باید به مقتضای هستی خویش و از روی اختیار و اراده، مطیع و فرمانبردار خدا باشد. و اطاعتش را بر اساس معرفت و شناخت صحیح به منصف ظهور برساند. اصبح بن نباته گفت: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: بِالْعِلْمِ يَطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ [۴]؛ همانا خدا به سبب علم، اطاعت و عبادت می شود. حرف با در بالعلم نحوه رابطه و طریق اطاعت و بندگی را بیان می کند و بیانگر آنست که واسطه در اطاعت و عبادت، دانستن، علم و آگاهی است. وابستگی انسان به خدا در پدید آمدن و در ماندن، یک حقیقت انکار ناپذیر است و قید عبودیت و بندگی - که همان وابستگی می باشد - بر وجود این موجود نهاده شده است. بنابراین، اراده و اختیار موجود در انسان باید هماهنگ با اصل هستی انسان باشد و شرط در تحقق اصل

بندگی، علم و معرفت است. پس، به حکم بینش اسلامی، شکی در این نیست که بندگی ما که توأم با علم و معرفت است، باید مطابق خواست خدا بوده و حرکت و زندگی ما نیز در جهت رضای خدا باشد. در غیر این صورت، از عبودیت خارج شده، برخلاف سنت حاکم بر نظام هستی عمل خواهیم کرد. رسیدن به مقصد انسانی و کمال معنوی در گرو شناخت خواسته خدا و بندگی کردن برای اوست. در این جا با یک سؤال روبرو می شویم و آن این است که: در شناخت و فهم خواسته خدا از چه کسی کمک بگیریم؟ در این جهت، باید به منبع مورد اعتمادی مراجعه کنیم که هیچ گونه خطا و اشتباه در گفتار و عمل نداشته باشد، و چنین فردی است که می تواند الگو و سرمشق ما در مقام عبودیت و در تمام ابعاد زندگی باشد. و چنانچه احتمال خطا در گفتار و عملش بدهیم، کافی است که سخن و رفتارش برای ما حجت نباشد. و در چنین حالتی ما نمی توانیم به معرفت صحیح دست یابیم و نیز نمی توانیم روش درست عمل کردن را بیاموزیم. به عبارت دیگر، ما نمی توانیم به قرب خدای متعال نایل شویم. منبع مورد اعتماد برای ما، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که از طریق وحی، خواسته و دستور خدا را به مردم می رساند، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شخص مورد اعتماد کسی است که در مقام جانشینی آن حضرت باشد و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بیان کند؛ قرآن را برای مردم تفسیر نماید؛ احکام عبادی، سیاسی، معاملات، اخلاقی آن را

مطابق خواست الهی و به گونه ای که برای ما حجت قرار بگیرد و ملزم به اطاعت باشیم، برای ما بیان کند. و اما چه کسی تعیین کننده چنین خلیفه ای است؟ آیا عقل؟ یا شورا و آرای عمومی؟ یا خدا و رسولش صلی الله علیه و آله وسلم؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: ۱- عقل، که ما را به منع مورد اعتماد و دور از خطا و اشتباه می خواند، قادر به تشخیص فرد و مصداق آن نیست. ۲- تعیین فردی به عنوان جانشین از طریق شورا و آرای عمومی، از سه حالت خارج نیست. الف یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی در سطح مردم است. ب یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی پایین تر از مردم است. ج یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی بالاتر از مردم است. اگر فرد حالت اول و دوم را داشته باشد، انتخاب او لغو است، زیرا در حالت اول،<sup>۳</sup> قادر نیست بیش از آنچه مردم می دانند، به آنها بیاموزد و برای آنها الگو باشد، و در حالت دوم، خود، محتاج به آموختن از مردم است. پس، در هر دو حالت، مورد اعتماد نیست و صلاحیت رهبری را ندارد. و در حالت سوم اگر بالاتر بودن از مردم فقط در یک یا چند رشته از علم و تخصص باشد و در بسیاری از مسائل مهم مربوط به دین و حیات انسانی ناآگاه باشد، چنین فردی صلاحیت ندارد به عنوان جانشین و منع مورد اعتماد در بیان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و احکام سیاسی، عبادی، معاملاتی، اخلاقی باشد، و عملش نیز حجت نیست. سؤال: قرآن مجید، ما را امر به مشورت کرده است [۵]؛ و اگر کسی را از طریق شورا و یا آرای عمومی برگزینیم، به حکم قرآن عمل کرده ایم.

و باید از او اطاعت کنیم. خواه عالم باشد یا نباشد؛ عادل باشد یا نباشد؛ در سطح مردم باشد یا پایین تر از مردم. پاسخ: در پاسخ به این سؤال، به چند مطلب اشاره می کنیم. اسلام، مکتبی است جامع که از جانب خدای حکیم و دانا بر نبی گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم وحی شده است. پس، در این مکتب: الف احکام، باید در جهت تقویت و بقای آن باشند نه نفی و زوالش. ب احکام با هم تضاد نداشته باشند. ج غرض از فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دین - که هدایت مردم و رساندن آنها به قرب الهی است - حاصل شود. به عبارت دیگر، مردم در پرتو آن دین، به مقام عبودیت نایل آیند؛ نه این که از آن مقام خارج شوند. د پاسخگوی تمام مسائل فکری و عملی مردم در همه زمانها و مکانها - تا روز قیامت - باشد. ه محل اعتماد و تکیه گاه مظلومین و علیه ظالمین و ستمگران باشد. با توجه به چند نکته فوق، اگر فرد منتخب شورا و یا آرای عمومی - که به عنوان مقام امامت و جانشینی برگزیده می شود فردی باشد که در علم و عمل مورد اعتماد نباشد، آیا نکات فوق تحقق خواهند یافت؟ و مردم هدایت خواهند شد؟ به مشکلات مردم در مسائل، پاسخ داده خواهد شد؟ و آیا تکلیف مردم در برابر خدای یکتا معین خواهد گشت؟ و مظلومین به حقوق خودشان دست خواهند یافت؟ و آیا حدود الهی جاری خواهد شد؟ و مردم به مقام عبودیت خدای متعال راه خواهند یافت؟! **الحظه ای بیندیشید؛ پاسختان منفی خواهد بود.** چون فردی که دور از علم و دانش و دور از تقوای الهی باشد، هرگز قادر نخواهد بود که بیان کننده

خواسته های الهی و سنت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم باشد و الگوی فکری و عملی و تقوایی امت اسلام و جامعه الهی قرار بگیرد. اگر آیه و أمرهم شوری بینهم می گوید: در امور اجتماعی خود به مشورت بنشینید، آیه دیگری می گوید: لا ینال عهدی الظالمین [۶]؛ عهد و پیمان من به ستمگران نمی رسد. و نیز می فرماید: و من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذابٌ مهینٌ [۷]؛ کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود و احکام الهی تجاوز نماید، خداوند او را به آتشی افکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خوار کننده و ذلت خواهد بود. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الفاسقون [۸]؛ هر که به خلاف آنچه از طرف خداوند نازل شده، حکم کند، همانا از فاسقان است. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الکافرون [۹]؛ هر کس مطابق آنچه خدا نازل فرموده است حکم نکند، از کافران خواهد بود. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الظالمون [۱۰]. و آیات بسیاری که نهی از فحشا و منکرات می کند. اگر آیه و أمرهم شوری بینهم را مطلق گرفته و منتخب شورا را امام و جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بدانیم، هر چند ناآگاه و تهی از تقوی الهی شد، نتیجه اش این خواهد بود که: تمام آیاتی که ما را از پیروی فاسق، جاهل، ظالم و از معصیت خدا و.. نهی کرده است، کنار بگذاریم. و این، نقض دین است به وسیله خودش و نقض غرض است از

آمدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین. در صورتی که چنین مطلبی را بپذیریم، حکمت خدا را نادیده گرفته و یا عملاً منکر آن شده ایم. در حالی که علم داریم به این که خدای متعال، کمال مطلق بوده و از او فعلی خلاف حکمت صادر نمی شود. پس، باید آیه و أمرهم شوری بینهم را در کنار این آیات قرار داده و بگوییم: فرد دور از شرایط لازم جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مصادیق این آیه نیست و انتخاب فرد دارای شرایط عالم، عادل و معصوم از توان شورا و آرای عمومی خارج است، زیرا شناخت چنین فردی از طریق تجربه و تعقل غیر ممکن است. پس، مأمور و مکلفیم که راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را برویم. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شخصی اقتدا کنیم که الگوی فکری و عملی ما در معارف الهی و سنت و سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باشد، تا غرض از دین که رسیدن به قرب الهی و ظهور فعلی انسانیت است تحقق یابد. قل أطیعوا الله و الرسول فإن تولّوا فإنّ الله لا یحبّ الکافرین [۱۱]؛ بگو ای پیامبر! : خدا و رسولش را پیروی کنید، پس، اگر از فرمان آنها سرپیچی کردند، به کفر گرویده اند، پس به راستی که خداوند کافران را دوست ندارد. اگر دین خدا به دست غیر اهلش رهبری شود، تبدیل به دینی غیر الهی خواهد شد و آن گاه مضمون این آیه قرار خواهیم گرفت: أفعیر دین الله یغون.. [۱۲]؛ آیا در جستجوی غیر دین خدا هستند؟ و من یتغ

غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین [۱۳]؛ و کسی که جز اسلام، دینی را اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. برای شناخت فرد معصوم - که در بیان مسائل نظری و عملی دین مورد اعتماد باشد - بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم یک راه وجود دارد و آن، معرفی خدا به پیامبرش و ابلاغ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مردم است. در فصل بعدی، به این مطلب خواهیم پرداخت که آیا خداوند چنین شخصی را توسط رسولش صلی الله علیه و آله و سلم به مردم معرفی فرموده یا نه؟

## جانشین پیامبر

### اشاره

در مسأله جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تعیین فردی معصوم از سوی آن حضرت دو طرز تفکر وجود دارد: ۱- رسول خدا، حضرت محمدصلی الله علیه و آله و سلم شخصی را به جانشینی خویش معرفی نکرده است؛ بلکه این بر عهده امت اسلام و شورا و آرای عمومی است [۱۴]. ۲- رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم فرد و افراد معصوم بعد از خود را معرفی فرمود و امت اسلام را در تمام شؤون زندگی به آنها ارجاع داد.

### کدام اندیشه صحیح است؟

آیا به راستی می توان پذیرفت که پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم راجع به خلافت، ساکت مانده و کسی را برای جانشینی خود تعیین نفرمود؟ اگر این طرز فکر درست باشد، چه پیامدهایی می تواند داشته باشد؟ و با شواهد تاریخی بیان شده از اهل سنت و شیعه که خلاف این طرز تفکر است چه باید کرد؟ اینگونه قضاوت درباره پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم در حدّ یک فرضیه بوده و به اثبات نرسیده است. علاوه براین، مخالف با موارد مورد قبول شیعه بلکه مورد قبول اهل سنت است. ۱- به بیان شواهد تاریخی از اهل سنت، پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم در اوان رسالت خود به حکم و أَنْذَر عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [۱۵] خویشان نزدیک را انداز کن و به اسلام دعوت نما، در چند مورد خویشانش را در خانه اش گرد آورد و پس از صرف طعام فرمود: اولین فرد از شما که به من ایمان آورد، خلیفه و جانشین بعد از من خواهد بود. همه سکوت کردند. فقط علی علیه السلام بود که به ندای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم پاسخ گفت: و رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم او را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود معرفی فرمود [۱۶]. با توجه به حدیث و بیان تاریخی

فوق، آیا نسبت سکوت دادن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسأله خلافت، صحیح است؟ ۲- نسبت سکوت دادن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امر خلافت، انکار حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر و احادیث بسیاری است که اهل سنت در کتب صحاح و مسندهای خود آورده اند. و کسانی که نسبت سکوت به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می دهند، به بیان عمر در روز عید غدیر توجه ندارند که پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه پیش آمده و گفت: یَخِّ بَخِّ لَکَ یابن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کل مؤمن مسلم قال فأُنزل الله الیوم اکملت لکم دینکم [۱۷]. ۳- حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم طبق احادیثی، بیان فرموده اند: زمین در هیچ زمانی از حجت خالی نیست [۱۸] و دین اسلام تا قیامت برپاست و دوازده خلیفه - که همه از قریش اند - بر شما حاکم هستند [۱۹] اگر حجت خدا و آن دوازده خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعیین نشده باشند، آیا بیان مزبور، جز ایجاد تحیّر در میان امت اسلام نتیجه ای خواهد داشت؟! و آیا می توان به رسول رحمت صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داد که او با بیانش ایجاد تحیّر کرده و خلفای بعد از خود را معرفی نفرموده و در این مورد سکوت کرده است؟! ۴- غرض عالی و هدف نهایی اسلام از حکومتداری، ایجاد جوّ معنوی و رساندن انسانها به مقام بلند انسانی و اتمام حجت الهی بر آنهاست و این غرض و هدف جز با



وجود امام معصوم تحقق نمی یابد و بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم لازم است برای تحقق آن هدف نهایی در امر خلافت سکوت نکنند. قبل از این که اشاره ای به احادیث پیرامون تعیین حجت داشته باشیم، این نکته را یادآور می‌شویم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت خویش را به عنوان الگو و اسوه در معرفت و عبودیت - که تنها با تمسک به آنان می توان از گمراهی نجات یافت - معرفی فرموده است. حدیث ثقلین و آیه تطهیر و حدیث اهل بیت من، امانی برای اهل زمین هستند. شاهدی روشن بر نفی سکوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسأله جانشینی است.

### حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، مورد قبول اهل سنت و شیعه بوده و به نحو تواتر روایت شده. تواتر بدین معناست که روایانش به قدری زیاد هستند که عقل، اتفاق آنها را بر کذب محال می داند. حدیث بن یمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ..إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَتَعْلَمُوا مِنْهُمْ وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ [۲۰]؛ ..همانا من در میان شما دو چیز با اهمیت و پر ارزش گذاشتم: کتاب خدا قرآن؛ و عترت و اهل بیت من. اگر به آن دو تمسک بجوید و پناه ببرید هرگز گمراه نخواهید شد. و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس، معارف و حقایق دینی را از آنها یاد بگیرید؛ و به آنها یاد ندهید، زیرا آنها داناتر از شما هستند. زید بن ثابت گفت: رسول خدا صلی الله

عليه وآله وسلم فرمود: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل وعترتي أهل بيتي ألا وهما الخليفةتان من بعدى ولن يفترقا حتى يرده علي الحوض [٢١]؛ من در میان شما دو چیز پرارزش و گرانبها می گذارم: کتاب خدا قرآن؛ و عترت و اهل بیت من. آگاه باشید که این دو، جانشین بعد از من هستند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. این حدیث، با صراحت تمام بیان می دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت و تعالی انسان را تنها در صورت حاکمیت قرآن و اهل بیت علیهم السلام تضمین می کند. گمراه نشدن و به انحراف نرفتن، مشروط به پناه بردن و رجوع کردن به قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. امت اسلام و همه انسانها، بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با رجوع به اهل بیت می توانند به احکام الهی و معارف دینی و صراط مستقیم آشنا شده و با تمسک به آنها راه هدایت را بیمایند تا به مطلوب الهی برسند.

### آیه تطهیر

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا [٢٢]؛ خداوند چنین اراده فرموده که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را از هر ناپاکی و عیبی پاک و منزّه گرداند. آیه فوق، دلیل واضح و روشنی است بر این که خداوند، پاکی اهل بیت علیهم السلام را از هر گونه انحراف فکری و عملی ضمانت کرده است [٢٣]. پس، در مسائل نظری و فکری عملی فقط اهل بیت علیهم السلام مورد اعتماد هستند. و در غیر آنها احتمال خطا و اشتباه وجود دارد، زیرا ضمانتی

در مورد غیر آنها نداریم. و همین احتمال کافی است که در شناخت دین و چگونگی عبودیت خدا به غیر آنها روی نیاوریم.

### حدیث امان بودن اهل بیت

در مسند احمد بن حنبل آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: النجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهب النجوم، ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض [۲۴]؛ ستارگان، امان اهل آسمان هستند؛ هنگامی که ستارگان پایان یابند، اهل آسمان پایان می یابند. و اهل بیت من امان و پناه زمین هستند؛ هنگامی که آنها نباشند، اهل زمین پایان خواهند یافت. احتمال می رود منظور از امان بودن اهل بیت این باشد که راه گمراهی را در دو بعد اندیشه ای و عملی به روی افرادی که از آنها پیروی کنند، می بندند. و احتمال دیگر اینست که با وجود آنها عذاب الهی بر مردم نازل نمی شود. و مردم از عذاب خدا در امان هستند. با توجه به این احتمال، حدیث مرادف خبری است که می گوید: اگر حجت خدا نباشد، زمین اهلس را فرو می برد [۲۵] با توجه به باطل بودن طرز تفکر اول، بر اساس آنچه بیان داشتیم، به اثبات طرز تفکری می پردازیم که معتقد است پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مسأله امامت و خلافت سکوت نکرده و جانشینان خویش را که حجت خدایند، معرفی فرموده است. و این مطلب را تحت عنوان اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند بیان می داریم.

### اهل بیت چه کسانی هستند؟

کسانی که معتقدند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بعد از خود جانشینانش را معرفی فرموده است، اصل حکومتداری و سیاست و تدبیر جامعه و ملت را از اصل، علم و عدالت و تقوای الهی جدا نمی دانند. بنابراین، شخصی که بدور از دانش و علم به احکام الهی در دو بعد فکری و عملی، و

بدور از عدالت و تقوی باشد لایق مقام رهبری نیست، زیرا حکومتداری عین دینداری، و دینداری عین حکومتداری است. برهان و دلیل بر این مطلب، اولاً: فطرت؛ ثانیاً: بیان قرآن و نیز احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد. فطرت انسانی از پیروی فاسق و فاجر، منزجر و متنفر است؛ چنانکه از پیروی جاهل به احکام و معارف دوری می جوید، و عقل نیز چنین اطاعتی را زشت می شمارد. بدین جهت، عقل و طبع انسانی تمایل به جانب کسی دارد که جامع شرایط علم و تقوی و عدالت باشد. و با توجه به برهان معرفت و عبودیت، مصون از خطا، اشتباه و گناه باشد تا در تمام جهات و شؤون زندگی الگو قرار گیرد. آنچنانکه شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الگو قرار گرفت. قرآن در بسیاری از آیات، افرادی چون فرعون [۲۶] و ابولهب [۲۷] را که مصداق طاغوت و فاسق و.. هستند - مذمت کرده و رهبری آنها را باطل می داند و در آیاتی چند، افرادی را که به غیر آنچه خدا نازل فرموده، حکم می کنند، به عنوان فاسق [۲۸]، کافر [۲۹]، ظالم [۳۰] قلمداد می کند. و حتی در آیه ای بیان می دارد که عهد و پیمان من - که خلافت الهی باشد - به ظالمین - به طور مطلق - نمی رسد [۳۱]. چرا در اسلام، جاهل، فاسق، ظالم، کافر، طاغوت محکوم است و لیاقت رهبری ندارد؟ پاسخ واضح است. و آن این که اینان در هواهای نفسانی فرو رفته اند و قادر نیستند انسان را به سمت الله هدایت کنند و نمی توانند الگوی انسانی و معنوی در جهات فکری و عملی باشند. سیاست

اسلام اقتضا می کند که انسانها در جامعه به سمت الله حرکت کنند تا به رشد انسانی رسیده و به غرض از آفرینش که عبودیت است، تحقق بخشند. و با رهبری چنان افرادی، تحقق این غرض غیر ممکن است. قرآن ما را به جانب کسانی دعوت می کند و رهبری کسانی را امضا می فرماید که چون نوح، ابراهیم، داود و محمد علیهم السلام به سمت الله دعوت نمایند و در بین مردم به حق حکم کنند و جامعه را بر اساس معارف الهی تدبیر و سیاست کنند؛ و جلعا منهم ائمه یهدون بأمرنا لَمَا صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون [۳۲]؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند، چون که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آیه فوق، سخن از امامان و رهبرانی است که از آزمایش الهی موفق بیرون آمده اند و چون صبر کرده و به آیات الهی یقین دارند و به امر خدا هدایت می کنند، قادر هستند کاروان بشریت را به مطلوب برسانند، زیرا خود به غایت هستی قرب الهی رسیده اند؛ امّا کسانی که دور از شرایط رهبری الهی هستند، نه تنها کسی را به مطلوب نمی رسانند بلکه احتمال انحراف نیز در آنها وجود دارد و همین احتمال کافی است که عقل و طبع انسانی رهبری آنها را جایز نشمارد. علامه طباطبایی در ذیل آیه: وَاللَّهُ یؤْتی مَلَكَةً مِّن یشاء [۳۳] می فرماید: سلطنت در انحصار خداست و آن را بر اساس حکمت خویش به افراد مورد توجه اش که صالحان، عالمان و اولیا هستند و شرایط لازم الهی را جهت رهبری دارند، می بخشد. پس، کسی جز او حق تعیین خلیفه و سلطنت

را ندارد [۳۴]. با توجه به مقدمه فوق، عقل و فطرت انسانی عمل و فکر کسانی را الگو قرار می دهد که از ویژگیهای خاص رهبری برخوردار باشند. و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، که عدل قرآن می باشند و تمسک به آنها سبب نجات از گمراهی است، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را به عنوان خلیفه و جانشین خویش در فکر و عمل معرفی فرموده است، باید شرایط خاصّ جانشینی را داشته باشند تا الگوی اندیشه و عمل قرار گیرند، و جمله إن تمسکتُم بهما لن تضلوا شاهد روشنی است بر این که اهل بیت دارای ویژگیهای خاصی هستند و به هر کسی به صرف این که وابستگی خانوادگی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارد، نمی توان عنوان اهل بیت داد. و برای این که در مصداق اهل بیت اشتباه نکنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در موارد بسیاری به تعیین افراد آن تصریح فرموده اند که به ذکر نمونه ای از احادیث رسیده از طریق اهل سنت اکتفا می کنیم [۳۵]. انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شش ماه، هنگام صبح، بر در خانه فاطمه علیها السلام جهت انجام نماز صبح می گذشتند و می فرمودند: ای اهل بیت! وقت نماز است، نماز پیا دارید. آنگاه آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً را تلاوت می فرمودند [۳۶]. از جابر بن عبدالله نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امیر المؤمنین، علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند و از جامه اش بر آنها افکند پس آنگاه فرمود: اللهم هؤلاء اهلی،

هؤلاء اهلی ؛ خدایا! اینان اهل بیت من هستند؛ اینان اهل بیت من هستند [۳۷]. از ابی سعید الخدری نقل شده است که: آیه انما یریدالله.. درباره پنج نفر نازل شده: رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام [۳۸]. و نظیر این روایت از ابن عباس نیز نقل شده است [۳۹]. عایشه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم می گوید: در اوایل، روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در حالی که کسایی لباس بزرگ و رویی پشمین که منقوش از موی سیاه بود، بر دوش افکنده بودند از منزل خارج شدند. و در آن هنگام، حسن و حسین، فاطمه و علی علیهم السلام را یک یک فرا خواندند و آنها را در آن کسا وارد کرده سپس فرمودند: انما یریدالله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً [۴۰]. در توضیح این مطلب به چند نکته اشاره می کنیم: ۱- نکته بسیار ظریف در این احادیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم، کسایی را که بردوش داشتند برسر امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام افکندند و آنگاه فرمودند: اینان اهل بیت من هستند؛ و آیه انما یریدالله.. را تلاوت فرمودند. این عمل حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای این بود که هم برای افرادی که در آن جا حضور داشتند و هم برای آیندگان یقین حاصل شود که اهل بیت اختصاص به آن افراد داخل در کسا داشته و زنان آن حضرت را شامل نمی شود. و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با این عمل خویش، هرگونه شک و تردید در مورد اهل بیت را از بین بردند. حتی وقتی که افرادی مثل ام سلمه، زینب و یا عایشه سؤال می کنند که

آیا ما داخل در اهل بیت هستیم؟ حضرت پاسخ منفی می‌دهند و بر این جمله که شما برخیر هستید اکتفا می‌کنند. ۲- نقل این قضیه از اشخاص مختلف به صورتهای گوناگون، بیانگر و نشانه آنست که این عمل چندین مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده تا آن را مهم و با اهمیت نشان دهد و به صورت خبری متواتر برای افراد آن عصر و آیندگان در آورد تا شبهه ای در این که اهل بیت کیستند به وجود نیاید. ۳- در برخی از احادیث، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شصت روز هنگام طلوع فجر بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و آنان را برای نماز صدا زده و آیه *إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ..* را تلاوت می فرمود. و در خانه فاطمه جز علی و حسنین علیهم السلام نبودند. تکرار این عمل و تلاوت آن آیه، اولاً: به خاطر اهمیت مسأله اهل بیت علیهم السلام؛ و ثانیاً برای رفع هر گونه شبهه در مصداق اهل بیت؛ و ثالثاً اتمام حجت بر امت اسلام در مورد احترام و محبت به اهل بیت علیهم السلام است. ۴- نکته دیگر در معرفی اهل بیت و انحصار آنان در افرادی محدود از خاندان و خویشاوندان، حکمتی است که براهل عقل پوشیده نیست. و آن این که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای غرض و هدف بزرگی، مسأله اهل بیت را مهم شمرده است و حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر و احادیث دیگر بیانگر آن هدف بزرگ هستند و آن طرح مسأله ولایت و خلافت بعد از خود اوست. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها کسانی قادر هستند



الگو در بیان احکام، اداره امور مردم و جامعه، تقوا و انسانیت و الگوی در اندیشه و عمل قرار گیرند که افرادی خاص از خاندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشند. اگر وجود این نکته رانادیده بگیریم، فایده قابل توجهی بر آن همه اصرار و تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود نخواهد داشت. و تا مصلحت عظیم و هدفی مهم بر یک امر مترتب نباشد شخصیت بزرگی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن اصرار و تأکید نمی کند آنهم به حدی که یک قضیه را شصت روزه هنگام طلوع فجر تکرار کند؛ در غدیر، جمعیت عظیمی را در آفتاب داغ و سوزان عربستان نگهدارد. و بارها به معرفی اهل بیت پردازد و آنها را منحصر در اشخاص محدود از خاندانش نماید. به هر حال، اصل یکی بودن حکومتداری و سیاست با عدالت و علم و تقوا در اسلام اقتضا می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به معرفی اشخاص صاحب صلاحیت پردازد. و آن اشخاص، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که آیه: *إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ* و بسیاری از آیات دیگر درباره آنان نازل شده است. و حدیث ثقلین و بسیاری از احادیث دیگر در فضیلت و مقام ولایت و خلافت آنان از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است. رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به بیان حدیث غدیر و منزلت و ثقلین و تفسیر آیه *إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ..* اکتفا نکردند؛ بلکه به طور صریح به بیان خلفای بعد از خود پرداختند و آنها را دوازده نفر شمردند، که به عنوان نمونه به ذکر چند حدیث اشاره می کنیم.

### **خلفای بعد از پیامبر دوازده نفرند**

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

یا علی! تو وصی من هستی، جنگ با تو جنگ با من؛ و صلح با تو صلح با من است. و تو امام و پیشوا، و پدر امامان هستی، ائمه ای که بعد از تو یازده نفرند، آنان پاک و معصومند و از آنهاست کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند. پس، وای بر کسانی که آنان را دوست نداشته باشند. ای علی! اگر فردی تو و فرزندان را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند او را با تو و با فرزندان محشور می فرماید. و شما با من در درجات بلند هستید. و تو قسیم بهشت و جهنمی. دوستان خویش را به بهشت و دشمنان را به جهنم وارد می کنی [۴۱]. در تفسیر آیه والسماء ذات البروج از اصیغ بن نباته روایت شده که گفت: از ابن عباس شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آسمان، من هستم و برجها، ائمه از اهل بیت و عترتم هستند. اول آنها علی علیه السلام و آخرشان مهدی علیه السلام است و هم آنها دوازده نفرند [۴۲].

## سیمای اهل بیت در قرآن

### اشاره

قرآن، کتابی است که از جانب خدای تعالی بر قلب پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است؛ کتابی که تمام آن حکمت و حق است و از جانب حکیم و حق مطلق فرود آمده است. بیانش در تمام موارد و موضوعات فضیلت و حتی سخنش در نکوهش افراد بر معیار حکمت و حق است، و از هیچ طریقی، باطل به آن راه ندارد [۴۳]. آیاتی از قرآن، طبق احادیث وارد شده از نبی گرامی صلی الله علیه و آله وسلم، بر اهل بیت علیهم السلام

تطبیق شده است و این تطبیق دو صورت دارد: یا انطباق به لحاظ اینست که آنها مصداق بارز و روشن آیه هستند و یا انطباق به لحاظ وجود یک ویژگی خاص در آنهاست. به عبارت دیگر، آیه منحصر به اهل بیت است و شامل غیر آنها نمی شود. از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دعوت و رهبری مردم به من و به علی علیه السلام منتهی شد. هیچ کدام از ما بتی را نپرستیده و سجده نکرده است. به همین جهت، خداوند مرا پیامبر و علی علیه السلام را وصی قرار داد [۴۴]. این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دعوت ابراهیمی را منتهی به خود و علی علیه السلام دانستند گویای اینست که شرایط امامت همان گونه که در من جمع است در (امیرالمؤمنین) علی علیه السلام جمع است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از فضایلی که شرط امامت است برخوردار میباشند. فضایلی که از جمله آنها عصمت و خروج از ظلم و بت پرستی است. و جمله انتهای دعوت به علی و این که او هرگز بتی را سجده و پرستش نکرده است، این فضیلت را برای علی علیه السلام به عنوان مصداق بارز اهل بیت علیهم السلام به اثبات می رساند.

### **اهل بیت، هدایت به حق می کنند**

و ممن خلقنا أمهً یهدون بالحق و به یعدلون [۴۵]. ؛ و از کسانی که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و (مردم را) به حق باز می گردانند و به حق عدالت می کنند از ابن عباس نقل شده که گفت: مراد از امت، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام است که بعد از پیامبر به حق دعوت می کنند و مردم را به حق بر می گرداند [۴۶].

سید

قطب در توصیف امت می گوید: این امت، خود بر حق ثابت است و در هر زمان و فرصتی عامل به حق می باشد و نگهبان امانت خدا در زمین است [۴۷]. مسلم است که منظور مطلق امت نیست، زیرا تمام امت که شامل همه مردم مسلمان می شود، دارای ویژگی فوق که سید قطب بیان می کند نیستند. باید شخص یا گروهی خاص باشند که عامل به حق و پاسدار امانت الهی در زمین باشند. و مناسب بود که سید قطب مصداق چنین امتی را بیان می کرد. فخر رازی در تفسیرش این حدیث را بیان داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: إِنَّ مِنْ أُمَّتِي قَوْمًا عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَنْزِلَ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ [۴۸]. ؛ براستی از امت من گروهی بر حق هستند و به حق هدایت می کنند تا آن گاه که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید. این حدیث، امت را اختصاص به گروهی خاص داده که بر حق هستند. و آنها کسانی هستند که اگر مردم به آنان چنگ بزنند و به افکار و اعمالشان روی آورند هرگز گمراه نخواهند شد. چنانکه در حدیث ثقلین بیان شده است.

### **اهل بیت صراط مستقیم هستند**

صراط مستقیم، همان راه پاکی است که هیچ رجس و پلیدی از شرک و غیره در آن نیست. راهی است که رهروان آن از گمراهی نجات یافته و سیر معنوی و انسانی دارند. راهی که فقط معبد خداست. و این راه، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند؛ که عدل قرآن بوده و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است؛ اهل بیتی که به صراحت قرآن، پلیدی به آنان راه ندارد و از هر

رجسی پاک و منزّه هستند. از این بریده و ابن عباس روایت شده است که صراط مستقیم، محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت آن حضرت هستند [۴۹]. از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند علی و همسر و فرزندان را حجت خود بر خلق قرار داد و اینان درهای علم، در میان امت من هستند. کسی که به وسیله اینها هدایت شود به صراط مستقیم هدایت شده است. [۵۰]. امام باقر علیه السلام فرمود: ..نحن الطريق الواضح و الصراط المستقیم الی الله.. [۵۱]. ما راه روشن و صراط مستقیم به سوی خدا هستیم..

## امت میانه

و كذلك جعلناکم امهً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس [۵۲]؛ ما شما را امت وسط قرار دادیم تا این که گواهان و حجت بر مردم باشید... ابان بن عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی خداوند ما را در این آیه لتکونوا شهداء علی الناس قصد کرده است. پس، رسول خدا شاهد بر ماست و ما شاهدان بر مردم هستیم و حجت او در زمین می باشیم و ما آنانی هستیم که خداوند درباره ایشان فرمود: و كذلك جعلناکم امهً وسطاً.. [۵۳].

## اهل بیت اسلام و راه امان هستند

یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافهً و لا تتبعوا خطوات الشیطان إنه لکم عدوٌ مبینٌ [۵۴]. ؛ ای کسانی که ایمان آوردید، همگی در سلم داخل شوید و گامهای شیطان را متابعت نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است. مراد از سلم اهل بیت علیهم السلام هستند. سلم به معنای امان و راه نجات است [۵۵] سلم و تسلیم و اسلام به معنای واحد است [۵۶] راه امان و نجات و اسلام حقیقی در ولایت اهل بیت علیهم السلام است. پس، ای ایمان آورندگان. آن گاه تسلیم خدای متعال هستید که در اندیشه و عمل، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروی نمایید. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: مقصود از ورود در سلم، ولایت ما اهل بیت است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که: سلم، ولایت علی علیه السلام و اوصیای بعد از آن حضرت است [۵۷].

## اهل بیت ریسمان الهی اند

واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا [۵۸]؛ همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید. امت اسلام باید امتی واحده باشد. به این معنا که همگی در جاده صحیح اسلام حرکت کنند. و آنچنانکه اسلام می گوید، بیندیشند و عمل کنند. این مطلبی است که مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است. اما مشکل، شناخت جاده صحیح اسلام است؛ مشکل، فهم صحیح داشتن از اسلام است. چنگ زدن به حبل الله فهم درست اسلام و معرفت حقیقی اسلام است. اما فهم صحیح را چه کسی به امت اسلام می دهد؟ مسلم کسانی که صراط مستقیم، راهنما به سوی حق و حقیقت، سلم و راه امان و همتای قرآن هستند. که همانا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه

وآله وسلم می باشند. در برخی از احادیث که راجع به ثقلین وارد شده، از قرآن به حبل الله تعبیر شده است. و اهل بیت علیهم السلام عدل قرآن می باشند و از این رو حبل الله نیز هستند. چنانکه احادیث و روایاتی نیز بدان تصریح دارد. سعید بن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما نقل کرده که گفت: در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم. شخص اعرابی وارد شد و از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کرد: حبل الله در و اعتصموا بحبل الله که باید بدان چنگ بزنیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر دست امیرالمؤمنین، علی علیه السلام زد و فرمود: به این چنگ بزنید که او ریسمان محکم خداست [۵۹]. از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه و اعتصموا.. فرمود: ما ریسمان الهی هستیم [۶۰]. ألم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی أكلها کلّ حین یاذن ربّها.. [۶۱]. آیا نمی نگری که خداوند چگونه مثل زده و فرموده است که کلمه طیب و پاک مثل درخت طیب است که اصلش ثابت و فرع آن در آسمان است.. عبدالرحمن بن عوف می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: درخت، من هستم و فاطمه علیها السلام فرع آن؛ و علی علیه السلام بارور کننده آن؛ و حسن و حسین علیهما السلام میوه آن و پیروان ما برگهای آن می باشند. و ریشه درخت در بهشت عدن و باقی مانده آن در بقیه بهشتهاست [۶۲]. سلام الختمی می گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. و از آن حضرت، از اصلها ثابت

و فرعها فی السماء سؤال کردم، فرمود: ای سلام! شجره محمدصلی الله علیه وآله وسلم است و فرع، علی امیرالمؤمنین علیه السلام و میوه، حسن و حسین علیهما السلام و شاخه، فاطمه علیها السلام است و شعب این شاخه، ائمه از فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و ورق و برگ آن، شیعیان ما و دوستان ما اهل بیت می باشند. آن هنگام که فردی از پیروان ما می میرد، برگگی از این درخت ساقط می شود و آن هنگام که از محبین ما فرزندی متولد می شود، مکان آن برگ، برگگی سبز می شود. عرض کردم: ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! پس معنای توتی اکلها کل حین یاذن ربها چیست؟ فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام هستند که شیعیان خویش را در هر حج و عمره به حلال و حرام آگاه می کنند [۶۳]. اسلام بر بنیان توحید و خداپرستی گذاشته شده است. و این همان اصل ثابتی است که اساس دعوت پیامبران علیهم السلام و دعوت رسول گرامی اسلام، حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم را تشکیل می دهد. اصل وحدانیت اصلی ثابت بوده و هرگز زایل نمی شود. رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر این اصل ثابت نهاده شده است و درختی که بر چنین ریشه ای ثابت و استوار باشد. محکوم زمان و مکان و تحولات نمی شود. آنانی که به رسالت پیامبر - که دارای عنوان شجره طیبه است، پناه می آورند وقتی خواهند توانست در پناه آن به مقام آرامش و اطمینان راه یابند و از این شجره پاک استفاده عالی بکنند که به شاخه های آن بیاویزند و خود برگگی از آن شاخه ها شوند. و شاخه های رسالت، همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است و برگ همیشه

بر شاخه و فرع قرار دارد و اگر ما فرع را از شجره جدا کنیم، درخت بدون فرع و شاخه، نه برگی خواهد داشت و نه میوه ای. آیه فوق، بر این نکته بسیار مهم تکیه دارد که ولایت از رسالت جدانیست و بدون ولایت به رسالت نمی توان راه پیدا کرد. و در واقع، جدا شدن از فرع، نه تنها جدا شدن از شجره است، که جدا شدن از ریشه و اصل ثابت یعنی توحید و وحدانیت می باشد. و این لغفاً لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی [۶۴]. به راستی که من بسیار آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت یابد. از ابی ذر نقل شده است که درباره آیه اینی لغفار.. گفت: منظور از لمن امن.. ایمان به آنچه پیامبر عظیم الشأن حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده و نیز انجام واجبات می باشد. و در مورد ثم اهتدی می فرماید: راه و هدایت به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیدا کند وارد شود [۶۵]. امام باقر علیه السلام راجع به آیه فوق فرمود: ثم اهتدی یعنی، به ولایت ما اهل بیت هدایت یابد [۶۶]. امام باقر علیه السلام همچنین می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از منزل خارج شدند درحالی که آیه اینی لغفار.. ثم اهتدی راقرائت می کردند، سپس به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: هدایت با ولایت تو است [۶۷]. علامه بزرگوار طباطبایی در تفسیر پر ارزش المیزان می فرماید: مراد از ولایت در حدیث، ولایت امر مردم در دین و دنیایشان است. و این ولایت همان مرجعیت در گرفتن معارف دین و قوانین دینی و



در اداره امور اجتماع می باشد. و بر اساس نص قرآن در امثال این آیه مبارکه: أَلَنبَى أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ این ولایت برای شخص رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است؛ سپس برای اهل بیت و عترت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم، قرار داده شده است مثل آیه ولایت، حدیث متواتر ثقلین، حدیث منزلت و نظائر این دو. و آیه هر چند در میان آیاتی واقع شده است که بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده و ظاهر آیات چنین است، لکن آیه مقید به چیزی نیست که آن را اختصاص به بنی اسرائیل بدهد. و مانع جریانش در غیر آنها باشد. پس آیه در غیر اینها جاری است، آنچنانکه در مورد اینها جاری است. اما جریان آیه در مورد بنی اسرائیل بدان جهت است که برای موسی علیه السلام امامتی از سنخ این ولایت که برای غیر او از انبیا وجود داشته، ثابت بوده است. پس، بر امت اوست که به او هدایت یابند و تحت ولایت او داخل شوند. و اما جریان آیه در غیر بنی اسرائیل بدان جهت است که آیه عام بوده و اختصاص به گروهی دون گروه دیگر ندارد. پس این آیه مردم را به ولایت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در زمان حیات آن حضرت دعوت می کند. و بعد از ایشان به ولایت ائمه از اهل بیت و عترت اوعلیهم السلام هدایت می کند.. [۶۸].

### **اهل بیت اهل ذکر هستند**

فاسئلوا أهل الذکر ان کتتم لا تعلمون [۶۹]. جابر بن عبدالله گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم [۷۰]. جابر جعفری گفت: وقتی که آیه فاسئلوا أهل الذکر.. نازل شد، علی علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم باید دانست

که مکرر در قرآن کریم، ذکر بر خود قرآن نیز اطلاق شده است [۷۱] بنابراین، مصداق اهل ذکر در این امت، اهل قرآن است. بخصوص با قرینه ذیل آیه شریفه در سوره نحل: و انزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم.. و لذا، از این آیه ظاهر است که اهل ذکر، اهل قرآن هستند. و اهل قرآن همان افرادی می باشند که حدیث ثقلین آنها را عدل قرآن قرار داده است. و هم آنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند. که در سوره طلاق آیه ۱۰، ذکر بر آن بزرگوار علی الظاهر اطلاق شده است. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنها مرجع سؤال مردمنند. پاسخ مطمئن و تضمین شده را که مطابق با وحی باشد آنها به مردم می دهند. اهل ذکر در این آیه شامل تمام مسلمانان نمی شود، زیرا مسؤول عنہ کسی است که عالم و عارف به قرآن و سنت باشد و تمام مسلمانان، عالم به معارف الهی و احکام دینی و آشنا به قرآن نیستند. به همین جهت، اهل ذکر در آیه کسانی هستند که در حدیث ثقلین از آنها به عترت و اهل بیت تعبیر شده و عدل قرآن می باشند و لذا اشخاص در گرفتن دین از اینها هدایت خواهند شد و هرگز گمراه نخواهند گشت. حرث گفت: از علی علیه السلام پیرامون این آیه سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، به راستی ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، ما معدن تأویل و تنزیل هستیم. به حقیقت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: من شهر علمم و علی در آن است. پس، کسی که

خواهان علم است، باید از در آن وارد شود [۷۲].

### تمسک آدم به اهل بیت

فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه.. [۷۳]. آدم عليه السلام کلماتی را از پروردگارش دریافت نمود. و به آن کلمات از خدا طلب بخشش نموده پس، خداوند بر آدم بازگشت فرمود و توبه او را پذیرفت. از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس چنین رسیده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مورد این آیه سؤال شد، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آدم علیه السلام خداوند را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سؤال کرد که خدا او را مورد توجه قرار دهد. پس، خداوند به او بازگشت و او را مورد توجه و رحمت خویش قرار داد [۷۴]. ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که فرمود: آن گاه که خداوند آدم را امر کرد از بهشت خارج شود، آدم روی به آسمان کرد، برطرف راست عرش ۵ شبح دید، گفت: خدایا! آیا پیش از من کسی را آفریدی؟ خداوند به وی وحی کرد: آیا آن پنج شبح را دیدی؟ گفت: بلی. فرمود: اینان برگزیدگانی از نور من هستند، نام ایشان را از نام خودم برگرفتم. پس من خدای محمود و ستایش شده هستم و این محمد است. من بلند مرتبه و عالی هستم و این علی است. من فاطر و آفریننده هستم و این فاطمه است. من محسن و احسان کننده هستم و این حسن است. برای من اسمای حسنی است و این حسین است. آدم گفت: پس، به حق آنان مرا ببخشای خداوند به وی وحی فرمود که

براستی ترا بخشیدم. و این همان کلماتی است که بر اساس آن خدای تعالی فرمود: فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه.. [۷۵].

## اهل بیت در مباحله

..فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين [۷۶]. ۸ آیه فوق ندع أبناءنا.. مربوط به جریان مباحله است که بین رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم و نصارای نجران واقع شده است. و آن گاه که نصارای نجران پیشنهاد مباحله را به رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم دادند، رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: با شما با بهترین افراد اهل زمین و با گرامی ترین اشخاص در نزد خدا مباحله می کنم. و رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم نصارای نجران را به مباحله دعوت کردند. و سپس علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را برای شرکت در مباحله فرا خواندند. پس نصارا قدرت بر مباحله پیدا نکردند، زیرا به باطل بودن مذهب خود عالم بودند و لذا برای باقی ماندن در دین خود حاضر به جزیه دادن شدند [۷۷]. و چنین آمده است که نصارای نجران پس از امتناع گفتند: این چهره هایی که می بینیم - مقصود اهل بیت علیهم السلام هستند اگر خدا را قسم بر نابودی کوه بدهند، کوه نیست و نابود می شود. و از ابی ریحاح مولی ام سلمه روایت شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خداوند عالم، بندگانی گرامی تر از علی و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام داشت، مرا امر می فرمود تا با آنها با اهل نجران مباحله کنم؛ ولی مرا امر فرمود که با آنها

اقدام به مباحله کنم و اینان بهترین بندگان خدا هستند. پس، به واسطه اینها بر نصارای نجران غالب شدم [۷۸]. ابن سعید خدری گفت: وقتی آیه ندع ابناءنا.. نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با علی و فاطمه و حسن و حسین برای مباحله خارج شدند [۷۹]. آیه فوق در مورد مباحله پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم با نصارای نجران به سرپرستی عاقب و سید نازل شد که پس از حضور حضرت با اهل بیت علیهم السلام قادر به مباحله نشدند. عامر بن سعد از پدرش نقل کرده که گفت: وقتی که آیه ندع ابناءنا نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به نزد خویش خوانده و فرمودند: خدایا اینها اهل من هستند [۸۰].

## سیمای اهل بیت در احادیث

### اشاره

به بیان قرآن مجید، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم کسی است که از روی خواهشهای نفسانی سخن نمی گوید و آنچه بیان می دارد، وحی است [۸۱] او مورد اعتماد خداوند در رساندن اسلام است. قرآن که کلام مستقیم وحی است، حجاب از چهره پاک اهل بیت علیهم السلام بر گرفت و آنان را به عنوان صراط مستقیم، امام مبین و پاک از هرگونه رجس و.. معرفی فرمود. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به نزول آیات و تفسیر آنها در مورد اهل بیت علیهم السلام اکتفا نکرد بلکه برای بستن راه هرگونه بهانه در باره اطاعت از آنان و احترام گذاشتن به مقام بلند آنها به عنوان حجج الله و انسانهایی که الگوی در عمل و اندیشه اند در موقعیت های مناسب به بیان فضایل انسانی و معنوی اهل بیت علیهم السلام پرداخت و مقامشان را در

نزد خداوند برای اَمِّتِ اسلام روشن ساخت. در این جا به بیان برخی احادیث وارده از اهل تسنن و مورد تأیید شیعه می پردازیم. این احادیث به طور تفصیل در کتاب احقاق الحق ج ۹ با سندهای مختلف و به نقل از کتب مختلف اهل سنت جمع آوری شده است.

### در روز قیامت از دوستی اهل بیت سؤال می شود

ابن عباس -رضی الله عنه- گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمی کند تا این که از چهار چیز سؤال می شود: از عمرش که در چه راهی فانی شده است؛ از بدنش که در چه کارهایی فرسوده شده است؛ از مالش که در چه راهی انفاق شده و از کجا به دست آمده است؛ و از دوستی اهل بیت علیهم السلام [۸۲].

### دوستان اهل بیت به بهشت وارد می شوند

حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به من خبر داد: اوّل کسی که داخل بهشت می شود، من، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستیم. گفتم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! پس دوستان، چگونه اند؟ فرمود: به دنبال شما، دوستان شما وارد بهشت می شوند [۸۳].

### اهل بیت اهل نجات هستند

ابن عباس گفت: وقتی از حجهالوداع برگشتیم با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشستیم و حضرت فرمود: آیا می دانید که چه مطلبی را می خواهم برای شما بگویم؟ مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: بدانید؛ که خداوند متعال بر اهل دین منت گذاشت آن زمان که آنها را به وسیله من هدایت کرد. و من بر اهل دین منت گذاشتم، آن زمانی که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام - که پسر عمویم و پدر فرزندانم است - هدایت کردم. آگاه باشید؛ کسی که به واسطه اینها هدایت شود، نجات یافته و کسی که از (فرمان) اینها تخلف نماید گمراه شده و سرگردان و نابود می گردد. ای مردم! خدا را، خدا را، در مورد عترت و اهل بیت من مراعات کنید؛ فاطمه پاره ای از من است و دو فرزندش دو عضو من هستند. و من و شوهرش مانند نوری از نور هستیم. بارخدا یا! مهربان باش با کسی که با اینها مهربان باشد و نیامرز و مورد مغفرت قرار مده کسی را که به اینها ستم روا می دارد [۸۴]. سپس اشک به چشمانش آمد و فرمود: گویا من آن حال را می بینم و خدا داناتر است. در مناقب عبدالله شافعی به نقل از ابن جنبد آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به سلمان فرمود:

به زودی بعد از من فتنه ها ظاهر می شود. سلمان عرض کرد: در آن هنگام تکلیف چیست؟ فرمود: بر شما باد که به شیخ پناه ببرید. گفتیم: شیخ کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب عرض کردیم: اگر علی علیه السلام دار فانی را وداع کرد، چه کنیم؟ فرمود: بر شما باد به دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام. - اگر این دو رحلت کردند؟- بر شما باد که به اهل بیت پیامبران پناه ببرید. برآستی که اینان شما را در گمراهی داخل نمی کنند و از هدایت خارج نمی سازند؛ پس، با اینها باشید [۸۵].

## میزان اعمال

ابن عباس - رضی الله عنه گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من میزان علم هستم؛ و علی دو کفه آن؛ و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رشته نخهای آن؛ و فاطمه علیها السلام علاقه، و امامان علیهم السلام از امت من عمود آن هستند. در آن میزان، اعمال دوستان و دشمنان ما وزن می شود [۸۶].

## اهل بیت در قیامت

علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه به نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من در حوض کوثر بر شما وارد می شوم و تو ای علی! ساقی امت هستی و [۸۷]..

## بشارتی از جبرئیل

حدیفه می گوید: چهره رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بشارتی از سرور و خوشحالی می داد. از آن حضرت از این سرور و خوشحالی سؤال کردیم. فرمود: چرا مسرور نباشم؛ در حالی که جبرئیل به من بشارت داد: حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدر و مادرشان از آن دو افضل هستند [۸۸].

## نوشته ای بر در بهشت

ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در وقت عروج به آسمان دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود: نیست معبودی به حق جز الله؛ و محمدصلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا، علی علیه السلام حبیب خدا، حسن و حسین علیهما السلام برگزیده خدا و فاطمه علیها السلام کنیز خدا هستند. لعنت خدا بر دشمنان و ستم کنندگان بر اینان باد [۸۹]. سعید بن جبیر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده: محمدصلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا، و علی علیه السلام برادر اوست [۹۰].

## کنبدی از نور

امام جعفر صادق علیه السلام راجع به آیه فتلقى آدم من ربه كلمات آدم از پروردگارش کلماتی را گرفت فرمود: آدم و حوا نشسته بودند. جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری که از طلا و نقره بود، برد. و این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود داشت. بر تخت قبه ای از نور بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و

در دو گوشش دو گوشواره از لؤلؤ و در گردنش گردنبندی از نور. آدم و حوّا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تا آن جا که آدم، زیبایی حوّا را فراموش کرد. آدم سؤال کرد: این صورت، چیست؟ جبرئیل گفت: صورت فاطمه علیها السلام است و آن تاج، پدرش؛ گردنبند، شوهرش؛ و دو گوشواره اش حسن و حسین علیهما السلام هستند. آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم



نوشته شده از نور را مشاهده فرمود. من محمود و این محمد؛ من اعلی و این علی؛ من فاطر و این فاطمه؛ من محسن و این حسن. و احسان از من و این حسین می باشد. علیهم السلام. جبرئیل گفت: ای آدم! این اسماء را حفظ کن که همانا توبه آنها احتیاج پیدا خواهی کرد. وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه کرد. سپس خدا را به این اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار! به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ یا محمود، یا اعلی، یا فاطر، یا محسن، مرا ببخش و توبه ام را بپذیر. به آدم علیه السلام وحی شد: اگر آموزش تمام فرزندان را از من خواسته بودی همه آنها را می بخشیدم [۹۱].

## هفت خصلت

علی بن علی مکی هلالی، از پدرش نقل کرده که گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وقت بیماری وارد شدم. فاطمه علیها السلام بر بالینش نشسته بود. صدای زهر اعلیها السلام به گریه بلند شد. پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جانب فاطمه علیها السلام باز شد. فرمود: حبیبه من علت گریه تو چیست؟ عرض کرد: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم. فرمود: ای حبیبه من! آیا نمی دانی که خدای عزوجل به زمین نظر انداخت و پدرت را برگزید و او را به رسالت برانگیخت. سپس در نظر دیگر شوهرت را اختیار کرد و به من وحی کرد تا تو را به ازدواج او در آورم؟ ای فاطمه! خداوند به ما اهل بیت هفت خصلت عطا فرمود که به کسی قبل از ما عطا نفرموده بود و بعد از ما هم

به هیچ کس نخواهد بخشید: من خاتم پیامبران و گرامی ترین آنها نزد خدا و دوستدارترین مخلوق به خدای عزوجل هستم؛ من پدر تو، و وصی من بهترین اوصیا و دوستدارترین آنها به خدا می باشد و نیز او شوهر توست. و شهید ما، بهترین شهدا و دوستدارترین آنان به خداست، که آن عموی تو حمزه فرزند عبدالمطلب و عموی پدر تو عموی شوهر تو می باشد. و از ماست کسی که دارای دو بال سبز است و در بهشت هر کجا بخواهد با فرشتگان پرواز می کند و آن پسر عموی پدرت و برادر شوهرت هست. و دو سبط این امت از ماست و آن حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندت هستند و آنها دو آقای جوانان اهل بهشت هستند. به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود، پدرشان علی بهتر از آن دو هست. ای فاطمه! به خدایی که مرا به حق برانگیخت، مهدی امت از این دو می باشد. آن هنگام که نظم و نظام اجتماعی از هم بپاشد و فتنه ها آشکار گردد و راهها ناامن شود، و گروهی گروه دیگر را غارت کند؛ بزرگ به کوچک رحم نکند و کوچک احترام بزرگتر نگاه ندارد، خدای - عزوجل - کسی را برانگیزد که قلعه های گمراهی و قلبهای قفل شده را فتح نماید. مهدی، در آخر زمان قیام به دین می کند چنانکه در اول زمان، من به آن قیام کردم. و دنیا را پر از عدل می گرداند چنانکه پر از ستم گشته باشد. ای فاطمه! محزون مباش و گریه مکن که خدای - عزوجل - از من به تو مهربانتر و رؤوف تر است و این به خاطر مقام

و عظمتی است که تو در نزد من داری و جایگاه تو در قلب من است. و خدا تو را به علی علیه السلام تزویج کرد، زیرا او با شرافت ترین اهل بیت تو در حسب، گرامی ترین آنها در منصب ولایت، مهربانترینشان با مردم، عادلترین آنها در مساوات و بیناترین آنها در قضایا و حوادث و احکام است. و از پروردگام -عزوجل- خواستم تو اولین کسی باشی که از اهل بیت من و آل علی به من ملحق می شود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قبض روح شد، فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدر بزرگوارش بیش از هفتاد و پنج روز زندگی نکرد و خدا او را به پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محلق ساخت [۹۲].

### کشتی نجات

از ابی ذر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ کسی که در آن سوار شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف کرد غرق شد [۹۳].

### برخی از فضایل

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ما اهل بیت، کلیدهای رحمت، جایگاه رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان و معدن علم هستیم [۹۴]. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی خدای متعال در من و اهل بیت من، فضل و شرف، سخاوت، شجاعت، علم، حلم و بردباری را جمع کرده است و براستی آخرت برای ما و دنیا برای شماست [۹۵].

### وجوب اطاعت

از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی خدا طاعت و پیروی من و اهل بیت را بر خصوص مردم و بر همه مخلوقات واجب کرده است [۹۶]. ابراهیم فرزند شیبه انصاری گفت: نزد اصیغ بن نباته نشسته بودم که چنین بیان داشت: آیا برای تو نخوانم چیزی را که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه املا- کرده است؟ پس، نامه ای را بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: به نام خدایی که بخشنده و مهربان است. این وصیتی است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم به اهل بیت و امت خود کرده است. اهل بیتش را به تقوای الهی و لزوم اطاعت خداوند سفارش نموده و امتش را به لزوم پیروی اهل بیت علیهم السلام وصیت کرد [۹۷].

### اساس دین

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برای هر چیزی اساس و قوامی است و اساس دین، دوستی اهل بیت من است [۹۸]. از علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! براستی اسلام عریان است؛ لباسش تقوا و لباس فاخر آن هدایت، زینت آن حیا، و ستونش ورع و معیارش عمل صالح می باشد؛ ولی اساس اسلام دوستی با من و اهل بیت من است [۹۹].

### سؤال از دوشیء پر ارزش و گرانبها

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای مردم! براستی (مرگ) من بر شما پیشی گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می گردید؛ حوضی که از بین صنعا و بصری عریضتر است. و قدح های نقره آن به عدد ستارگان است و هنگامی که وارد می شوید، از شما از ثقلین کتاب و عترت سؤال می کنم. پس، دقت کنید و ببینید، چگونه در مورد آن دو به وعده خود وفا کرده و به سفارش عمل می کنید. آن دو شیء پر ارزش، یکی کتاب خداست که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شماست؛ پس، به آن تمسک بجوید تا گمراه نشوید. و دیگر، عترت و اهل بیت من است. براستی خدای متعال که لطیف و آگاه است، به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند [۱۰۰].

### سفارش به فرشته مرگ

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، روح از بدن صاحبش مفارقت نمی کند؛ مگر این که از میوه بهشت یا از درخت زقوم می خورد تا فرشته مرگ و همچنین من و علی، فاطمه، و حسن و حسین علیهم السلام را می بیند. پس، اگر محب ما باشد، به فرشته مرگ سفارش می کنم چون او دوستدار من و اهل بیت من است، به او ارفاق نماید. و اگر دشمن من و اهل بیت من باشد به ملک الموت سفارش می کنم براو سخت بگیرد، زیرا او دشمن من و اهل بیت من است. پس، جز مؤمن کسی مارا به دوستی نمی گیرد و جز منافق شقی کسی ما را به دشمنی بر نمی گزیند [۱۰۱].

### کرامت خدا

علی علیه السلام فرمود: روز قیامت منبرهایی برای پیروانم و پیروان اهل بیت من - که در ولایت ما اخلاص دارند گذاشته می شود و خدای متعال می فرماید: ای بندگان من! بیاید تا کرامتم را بر شما نشر دهم. براستی شما در دنیا اذیت شده و آزار دیده اید [۱۰۲].

### جزای ظلم به اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که به اهل بیت من ستم کند و مرا در مورد عترتم اذیت و آزار دهد، بهشت بر او حرام است [۱۰۳]. ابی سعید خدری رض گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ فردی با ما اهل بیت علیهم السلام دشمن نمی شود جز این که خدا و را به جهنم وارد می کند [۱۰۴]. و نیز فرمود: ویل مکانی در جهنم برای ستم کنندگان به اهل بیت من است [۱۰۵] عذاب اینان با منافقین در پایین ترین درکات جهنم است، لحظه ای عذاب از اینان برداشته نمی شود. و جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما خطبه خوانده و سپس فرمود: کسی که ما اهل بیت را دشمن بدارد، خدای متعال، روز قیامت او را یهودی محشور می کند، هر چند روزه گرفته باشد و نماز خوانده باشد.. [۱۰۶].

### ویژگی خاص

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای مردم! اهل بیت مرا در حیات و بعد از مرگم بزرگ شمارید و گرامی بدارید و اینها را بر غیرشان برتری دهید و قیام برای کسی جز اهل بیت من صحیح نیست [۱۰۷].

## مطبوع ترین عطر

ام سلمه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: هر گروهی که برای ذکر فضایل محمد و آل محمد علیهم السلام جمع شوند، فرشتگانی از آسمان فرود می آیند تا به آن گروه محلق شوند و هم سخن آنان گردند. وقتی متفرق می شوند فرشتگان عروج می کنند. و فرشتگان دیگری که آنها را ملاقات می کنند می گویند: براستی ما بویی از شما استشمام می کنیم که تاکنون بویی خوشبوتر از آن به مشام ما نرسیده است. پس، می گویند: با ما به نزد اینها فرود آید. فرشتگانی که بازگشته اند می گویند: آنها متفرق شدند. شوق آن اجتماع سبب می شود که بگویند: با ما به مکانی که در آن بودند، فرود آید [۱۰۸].

## نافع بودن عمل در شفاعت دوستی اهل بیت است

امام حسن بن علی علیهما السلام به نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ملازم با دوستی ما اهل بیت باشید. پس، براستی کسی که خدای عزوجل را ملاقات کند در حالی که ما را به دوستی گرفته است، به شفاعت ما داخل بهشت می شود. قسم به خدایی که جانم در دست اوست، عمل هیچ بنده ای سودی نمی بخشد مگر به معرفت و شناخت حق ما [۱۰۹].

## بهترین افراد

پیامبر - صلوات الله علیه فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما، فاطمه دختر محمد علیهم السلام هستند [۱۱۰]. جابر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روزی در جمع مهاجرین و انصار فرمود: ای علی! اگر فردی بر فرض حق عبادت را بجا می آورد و در ولایت تو و اهل بیت تو تردید داشته باشد، در حالی که شما بهترین مردم هستید در جهنم خواهد بود [۱۱۱].

## برتری اهل بیت

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ما اهل بیت، درخت نبوت و معدن رسالت هستیم؛ بجز من هیچ یک از مخلوقات و آفریدگان بر اهل بیت من علیهم السلام فضیلتی ندارند [۱۱۲].

## برگزیده خدا

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من و اهل بیت من خالص و مخلص خدا و برگزیده و انتخاب شده او از میان مردم هستیم [۱۱۳].

## اجابت دعا

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هیچ دعایی نیست جز این که بین آن و آسمان حجابی است. تا این که بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود. آن گاه حجاب از میان برداشته شده و پاره می گردد و دعا وارد آسمان می شود و هنگامی که درود فرستاده نشود، دعا بر می گردد [۱۱۴].

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ستارگان امانی برای اهل آسمان و اهل بیت من علیهم السلام امانی برای امت من هستند [۱۱۵].

### سیمای امیرالمؤمنین و فاطمه در قرآن و احادیث

#### اشاره

به طور اجمال، به سیمای اهل بیت علیهم السلام در قرآن و احادیث اشاره کردیم. دو چهره درخشان و دو فرد شاخص از اهل بیت علیهم السلام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام هستند که مصداق ظاهر و آشکار آیات و احادیث بیان شده در دو قسمت قبلی می باشند. به لحاظ اهمیت مسأله امامت و ولایت، به بیان آیات و احادیثی که در خصوص فضایل و مقام بلند آنها در نزد خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم وارد شده، می پردازیم. تا بر مصداق رهبری الهی که دو برهان معرفت و عبودیت بیانگر آن بودند، تأکید بیشتری کرده باشیم. و نیز تأییدی باشد بر این طرز تفکر که می گوید: خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم امت اسلام را در مسأله امامت و خلافت به خودشان وا نگذاشته و بیش از هر مسأله دیگری به آن تأکید داشته اند. در این جا لازم است پیش از پرداختن به اصل مطلب، اشاره ای داشته باشیم به کتابهای مختلفی که از سوی اهل تشیع و تسنن در رابطه با فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام تألیف شده است. ۱- مناقب علی بن ابی طالب؛ از احمد بن محمد الطبری، مشهور به خلیلی که در سال ۴۱۱ هجری قمری در قاهره تألیف یافته است. ۲- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از احمد بن حنبل، امام و پیشوای حنبله. ۳- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از علی بن محمد الفقیه الشافعی، متوفی سال ۴۸۳، معروف به ابن مغازلی ۴- مناقب

علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از محمد بن احمد العجمی، سال ۱۰۵۵۵- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از ابی الفرج عبدالرحمن بن الجوزی، متوفی سال ۵۹۷۶- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از فقیر عینی که در هند به طبع رسیده است. ۷- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از ترمذی [۱۱۶]. ۸- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البیت علیهم السلام؛ - تألیف الحافظ الکبیر عبیداللہ بن عبداللہ بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی الحداد الحنفی النیسابوری، از علمای قرن پنجم هجری. ۹- ترجمه الامام علی بن ابی طالب؛ تصنیف العالم الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن هبه اللہ الشافعی، المعروف بابن عساکر ۳ جلد ۱۰- المناقب، تألیف الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی، المتوفی سنه ۵۶۸ هـ ۱۱۰- فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمه من ذریتهم علیهم السلام تألیف: شیخ الاسلام المحدث الکبیر ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبداللہ بن علی بن محمد الجوینی الخراسانی؛ از علمای قرن هفتم و هشتم هجری. ۱۲- احقاق الحق، تألیف القاضی السید نورالله الحسینی المرعشی اتهستری الشهید، که احادیث منقول از کتب اهل سنت رابه تفضیل بیان داشته است و ج ۳ الی ۸ آن به فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام اختصاص دارد. ۱۳- فضایل الخمسه، تألیف سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، این کتاب نیز احادیث نقل شده در کتابهای اهل سنت در فضائل اهل بیت را جمع آوری کرده است و ج ۲ و ۳ آن به فضائل حضرت علی علیه السلام اختصاص دارد. ۱۴- غایه المرام، تألیف علامه بحرانی، که احادیث نقل شده از اهل سنت و شیعه در فضائل اهل بیت علیهم السلام را جمع آوری نموده است.

## علی و قرآن

شهر بن

حوشب گفت: نزد ام سلمه بودم که ابو ثابت غلام آزاد شده امیرالمؤمنین علیه السلام از ام سلمه اجازه گرفت و داخل خانه شد. ام سلمه گفت: ای اباثابت! آن هنگام که قلبها به جایگاهشان به پرواز درآیند، قلب تو به کجا پرواز می کند؟ گفت: از علی علیه السلام پیروی می کنم. ام سلمه گفت: به (اطاعت از) حق توفیق یافته ای؛ قسم به خدایی که جانم در دست اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی؛ این دهرگر از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض برمن وارد شوند [۱۱۷]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در موارد متعددی از جمله در حال بیماری که به فوت منجر شد، فرمود: ای مردم! بزودی از میان شما می روم.. آگاه باشید؛ براستی، من در میان شما قرآن و عترت و اهل بیت را جانشین قرار می دهم. سپس دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته، بلند کرده و فرمودند: این علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی است. از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض برمن وارد شوند. پس، مسائل و مشکلات را از آن دو سؤال کنید و راه حل بخواهید [۱۱۸].

### نظر به علی عبادت است

ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نظر و نگاه به علی علیه السلام عبادت است [۱۱۹]. طلق بن محمد گفت: عمران بن حصین را دیدم که با تأمل به علی علیه السلام نگاه می کرد. در این مورد از او سؤال شد. گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: نظر به علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است [۱۲۰].

### حب علی رهایی از جهنم است

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! اگر امت من آن قدر روزه بگیرند که مانند کمان خمیده شوند؛ و آن قدر نماز بگذارند که چون زه کمان لاغر شوند؛ ولی دشمن تو باشند، خدای متعال آنها را با صورت در جهنم خواهد انداخت [۱۲۱]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام متحد می شدند، خدا جهنم را نمی آفرید [۱۲۲]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: دوستی تو ایمان، و دشمنی با تو نفاق است. و اول کسی که وارد بهشت می شود، دوستدار تو؛ و اول کسی که وارد جهنم می شود، دشمن تو است. و خداوند تو را برای این امر اهل بیت داده است. پس، تو از من و من از تو هستم. و پیامبری بعد از من نیست من آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستم [۱۲۳].

### جواز عبور از صراط

قیس بن حازم گفت: ابوبکر، علی بن ابی طالب علیه السلام را ملاقات کرد و با حالت تبسم نظر به چهره علی علیه السلام انداخت. حضرت رضی الله عنه علیه السلام به او فرمود: تبسم تو برای چیست؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: احدی از صراط عبور نمی کند جز کسی که از علی علیه السلام جواز عبور داشته باشد [۱۲۴].

### دوستی علی برائت از آتش

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دوستی علی علیه السلام برائت از آتش است [۱۲۵]. نیز رسول



خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دوستی علی صلی الله علیه وآله وسلم گناهان را می خورد، آنچنانکه آتش، هیزم را [۱۲۶].  
عمر بن خطاب گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب اجتماع می کردند،  
خداوند جهنم را نمی آفرید [۱۲۷]. حبّ علی علیه السلام حبّ خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم استابن عباس گفت:  
رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم مرا در پی علی علیه السلام فرستاد. وقتی علی علیه السلام به محضر آن حضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: تو در دنیا و آخرت آقا و بزرگ هستی. کسی که تو را دوست  
بدارد، مرا به دوستی گرفته؛ و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من و دشمن من، خصم  
خداست. خوشابه حال کسی که تو را دوست بدارد؛ و ای بر کسی که بغض تو را بردل داشته باشد [۱۲۸]. ابن رافع گفت:  
رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در شأن علی علیه السلام فرمود: کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا به دشمنی  
گرفته و کسی که مرا به دشمنی بگیرد، خدا

را به دشمنی گرفته؛ کسی که علی علیه السلام را محبوب خویش قرار دهد، مرابه دوستی گرفته و کسی که محبت مرا داشته باشد، خدا رابه دوستی برگزیده است [۱۲۹]. علی علیه السلام یاری کننده رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم استابی هریره و ابی صالح و ابن عباس گفته اند و نیز امام صادق علیه السلام فرمود که آیه اَیْدِکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ [۱۳۰]. درباره علی علیه السلام نازل شد و در این مورد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نوشته ای را بر عرش دیدم که چنین بود: معبودی جز الله نیست و برای او شریک وجود ندارد. محمدصلی الله علیه وآله وسلم بنده و رسول من است، او رابه علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید کردم و یاری نمودم [۱۳۱]. ابی الحمراء گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در سفر معراج مشاهده کردم که بر عرش نوشته شده بود: معبودی جز من نیست. محمد رسول خداست و او رابه علی تأیید و یآوری کردم [۱۳۲].

### دوستدارترین خلق بعد پیامبر به علی است

انس بن مالک گفت: پرنده (بریانی) را برای پیامبر هدیه آوردند. آن بزرگوار خوردن گوشت آن را خوش داشتند. فرمود: خدایا! دوستدارترین فرد از خلقت، نزد خودت را برسان تا با من در خوردن این مرغ شریک شود. .. پس علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و طلب اجازه کرد تا بر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم وارد شود. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم صدای علی علیه السلام را شنید و فرمود: ای علی به جانب من وارد شو [۱۳۳].

### وجوب اطاعت از علی

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خدااطاعت و پیروی از من را بر شما واجب کرد و شما را از معصیت و نافرمانی ام نهی فرمود و نیز طاعت و فرمانبری از علی علیه السلام را بعد از من واجب کرد و شما را از معصیت و نافرمانی او نهی فرمود. او وصی من است. او از من و من از او هستم. محبت او ایمان و بغضش کفر است؛ دوستدارش دوستدار من است و هر که بغض او را داشته باشد، بغض مرادارد؛ او مولا و سرپرست کسی است که من مولا و سرپرست اویم. و من سرپرست هر مرد وزن مسلمان هستم و من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم [۱۳۴]. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حق علی بر مسلمانان چون حق پدر بر پسرش می باشد [۱۳۵].

### علی پرچم هدایت است

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خداوند متعال در مورد علی علیه السلام بر من پیمانی قرار داد. براستی علی علیه السلام پرچم هدایت، پیشوای دوستان، خواهان من، و نور و روشنایی کسی است که مرا اطاعت و پیروی کند. و هم او کلمه ای است که متقین ملازم آن هستند.. [۱۳۶].

### علی اکمال دین و اتمام نعمت الهی است

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً [۱۳۷]. امروز دینتان را کامل گردانده و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. ابن هریره گفت: کسی که روز هجدهم ذی الحجه را

روزه بگیرد، روزه شصت ماه برای او نوشته شود. و آن روز عید غدیر خم است؛ روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من سرپرست و حاکم بر مؤمنین نیستم؟ حضار در پاسخ گفتند: بلی، ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! پس فرمود: هر کس که من مولا- و آقا و سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. عمر بن خطاب گفت: ای پسر ابی طالب! مبارک باد؛ مبارک باد. صبح کردی در حالی که مولای من و هر مؤمن هستی. و خدا این آیه را نازل فرمود: أَلْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ أَمْرُوزَ بِهٖ وَ لَایَتِ امِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ، عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ دِیْنَ شَمَا رَا کَامِلٌ کَرَدَهٗ وَ نِعْمَتٌ رَا بَر شَمَا بِهٖ اَتَمَامٌ رَسَانَدَم [۱۳۸]. ابی سعید خدری گفت: براستی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردم را به جانب علی علیه السلام دعوت می کرد. پس دوبازوی او را گرفته، بلند کرد و مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد:

امروز دین شمارا یرایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: الله اکبر براکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی علیه السلام. آن گاه به مردم فرمود: کسی راکه من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست [۱۳۹].

### ولایت و اطاعت از علی در طول ولایت و اطاعت خدا و رسول است

أَما و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون. [۱۴۰]. ؛ همانا ولی شما، خدا و رسولش و آنانی هستند که ایمان آورده و اقامه نماز می کنند و در حال رکوع زکات می دهند ابن عباس گفت: آیه إِنما ولیکم الله و رسوله.. درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است [۱۴۱]. و نیز گفته است: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر را با اصحاب خواندند و متفرق شدند و کسی جز علی علیه السلام در مسجد باقی نماند. آن حضرت علیه السلام ایستاده بود و ما بین ظهر و عصر نماز می خواند. در این هنگام فقیری از فقرای مسلمین وارد مسجد شد و جز علی علیه السلام کسی را در مسجد ندید، پس به جانب او روی آورد و گفت: ای ولی خدا! به خدایی که برای او نماز می گذاری از آنچه برایت امکان دارد به من تصدق نما. آن حضرت علیه السلام انگشتر عقیق سرخ یمنی داشت که برای نماز به انگشت دست راست می کرد. دست مبارک را دراز کرده بر پشت گذاشتند و به سائل اشاره کردند آن را در آورد. سائل، انگشتر را بیرون آورد و دعا کرد و رفت، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد. پیامبر ۶ به علی علیه السلام فرمود: خداوند امروز بوجود تو بفرشتگان مباحث کرد. بخوان: إِنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا.. [۱۴۲].

### علی دارای علم کامل است

قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب [۱۴۳]. ؛ بگو، بین من و شما، گواهی خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، کفایت می کند. ابی سعید خدری - رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مورد آیه الذی عنده علم من الکتاب [۱۴۴]. سؤال کردم. حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که بعضی از کتاب پیش اوست، وزیر برادر من سلیمان بن داود علیهما السلام بود. و نیز از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیرامون قول خدای -

عزوجل -: قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب سؤال کردم؛ فرمود: کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است [۱۴۵]. ابن عباس گفت: من عنده علم الكتاب علی علیه السلام است؛ براستی او عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بود [۱۴۶]. قیس بن سعد بن عبادہ گفت: و من عنده علم الكتاب، علی علیه السلام است. معاویہ بن ابی سفیان گفت: منظور عبد اللہ بن سلام است. سعد در پاسخ می گوید: در آیه جزاین نیست که تواندار کننده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است و آیه آیا کسی که دارای بینہ از جانب پروردگارش هست و شاهدهی از خودش بر او می آید، هدایت کننده و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در روز غدیر به مقام ولایت و جانشینی منصوب کرد و فرمود: کسی که من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست. و فرمود یا علی! نسبت تو به من، همچون نسبت هارون به موسی علیه السلام است؛ جزاین که بعد از من پیامبری نیست. تو پیامبر نیستی؛ ولی مقام ولایت و جانشینی و دیگر شروط امام را داری. معاویہ با شنیدن سخن قیس ساکت شد و قدرت رد آن را نداشت [۱۴۷]. قیس بن عبادہ در پاسخ معاویہ که گفت: و من عنده علم الكتاب، عبد الله بن سلام است، به آیه انما أنت منذر و لكل قوم هاد [۱۴۸]. و آیه أقمین کان علی بینہ من ربه و يتلوه شاهد منه [۱۴۹]. که درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است، تمسک می جوید. بدان جهت که می خواهد به معاویہ بفهماند، ای معاویہ! آن کسی شایسته است مصداق روشن آیه و من عنده علم الكتاب باشد که شاهد و گواه بر رسالت پیامبر صلی الله

علیه و آله وسلم و هادی امت باشد. و آن کس که گواه نبوت و هادی امت پس از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم است، علی علیه السلام می باشد. علی که اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم و باب شهر علم و حکمت رسول خداست؛ نه عبدالله بن سلام که یکی از احبار و بزرگان یهود بود و با ورود رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم به مدینه، مسلمان شد.

### علی باب شهر علم است

ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من شهر حکمت هستم و علی علیه السلام در آن است. پس کسی که خواهان ورود به شهر حکمت است، باید از در آن وارد شود [۱۵۰]. ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام در آن است. پس کسی که خواهان علم است باید از درب شهر وارد شود [۱۵۱].

### اول کسی که ایمان آورد

معاذبن جبل گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: در هفت صفت بامردم احتجاج می کنی و هیچ یک از افراد قریش در این هفت صفت با تو محاجه نمی کند: تو اولین آنان در ایمان به خدا؛ با وفاتریشان در عهد و پیمان خدا؛ با استقامت ترین آنها در امر خدا؛ تقسیم کننده ترینشان به نحو تساوی؛ عادل ترین آنان در میان مردم و رعیت؛ و بیناترین آنها در قضاوت و بزرگترینشان نزد خدا در مزیت هستی [۱۵۲]. ابی لیلی الغفاری گفت: از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: بزودی بعد از من فتنه ای واقع می شود؛ وقتی آن فتنه پدید آمد، ملازم و همراه علی بن ابی طالب علیه السلام باشید. برآستی او اوّل کسی است که به من ایمان آورد و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند؛ او صدیق اکبر و فاروق امت، یعسوب المؤمنین؛ و مال، یعسوب منافقین می باشد [۱۵۳].

### علی قسیم بهشت و جهنم است

ابی سعید خدری گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زمانی که روز قیامت برسد، خدای تعالی به محمدصلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام می فرماید: دوستانان را وارد بهشت و دشمنانان را وارد جهنم کنید. پس علی علیه السلام بر شفیر جهنم می نشیند و می فرماید: این برای تو جهنم و این برای من و این معنای قول خدای متعال است که: هر کافر معاندی را که به حق عناد می ورزد، در جهنم بیافکنید [۱۵۴]. ابن عمر گفت: رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای علی! هنگامی که قیامت فرا رسد، تختی از نور برایت می آورند و بر سرت تاجی است که نورش درخشش دارد و چشمهای اهل

محشر را خیره می کند. پس از جانب خدای -جل جلاله- ندا می رسد: وصی محمدصلی الله علیه وآله وسلم کجاست؟ پس تو می گویی: بلی، منم؛ این جا هستم. پس منادی صدا می زند: دوستانت را وارد بهشت و دشمنانت را وارد جهنم کن؛ پس تو تقسیم کننده بهشت و جهنمی [۱۵۵]. ابن مسعود گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: یا علی! براستی تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی؛ تو در بهشت را می کوبی و دوستانت را بدون حساب وارد بهشت می کنی [۱۵۶].

عامرین وائله - که آخرین شخص متوفی از صحابه است - از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی! تو وصی من هستی؛ جنگ با تو جنگ با من است؛ و صلح با تو، صلح با من. تو امام و پدر امامان هستی که یازده نفر بعد از تو هستند. امامانی که پاک و معصومند و از آنها مهدی علیه السلام است که زمین را پر از قسط و داد می کند. پس، وای بر دشمنان اینها. ای علی! اگر کسی تو و فرزندان را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند او را با تو و اولاد تو محشور می کند. و شما با من در درجات بلند بهشت رضوان هستید. تو تقسیم کننده بهشت و جهنمی، دوستانت را به بهشت و دشمنانت را به جهنم وارد می کنی [۱۵۷].

### علی حجت خدا بر بندگان خداست

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من و علی، حجت خدا بر بندگانش هستیم [۱۵۸]. انس بن مالک گفت: من نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بودم؛ در این هنگام علی علیه السلام جلو آمد. پیامبرصلی الله علیه

وآله وسلم فرمود: من واین (علی علیه السلام) حجت خدا بر بندگانش در قیامت هستیم [۱۵۹]. حجت بودن در قیامت، فرع بر حجت بودن در دنیا است. اگر کسی در دنیا اطاعتش لازم باشد و در اندیشه و عمل، حجت و دلیل قرار گرفته باشد، در قیامت نیز حجت در حساب، جزا و پاداش خواهد بود؛ و الا حجت بودن در قیامت بدون حجت بودن در دنیا معنا ندارد.

### علی خلیفه رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام (در حالی که به او اشاره می کرد و دستش را گرفته بود) فرمود: بعد از من، علی خلیفه من در میان شماست؛ پس، بشنوید آنچه می گوید و اطاعت کنید [۱۶۰]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خدا و خلیفه من است؛ خلیل خدا و خلیل من؛ حجت خدا و حجت من است؛ باب رحمت خدا و باب من است؛ منتخب خدا و منتخب من است؛ دوست خدا و دوست من؛ شمشیر خدا و شمشیر من است؛ و هم او برادر، مصاحب و وزیر من است. محبّ او محب من؛ مبغض او مبغض من است؛ ولی او ولی من و دشمن او دشمن من است؛ همسرش دختر من است؛ فرزند او فرزند من و گروه او گروه من است. گفته او گفته من، و امر او امر من است؛ و هم او آقای اوصیا و بهترین فرد از امت من است [۱۶۱].

### روایتی از عمر بن خطاب

عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (وقتی که بین اصحاب عقد اخوت بستند) فرمودند: این علی است که برادر من در دنیا و آخرت است؛ خلیفه من در خاندان من و وصی من در میان ائمت من است؛ او وارث علم من و ادا کننده دین من است؛ دارایی او از من و دارایی من از اوست؛ سود او سود من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد، مرا به دوستی گرفته است و کسی که او را دشمن بدارد، مرا به دشمنی گرفته است [۱۶۲]. عبدالله بن مسعود گفت:



در شب جن، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم مرا به دنبال خودش فرا خواند. و من با او راه افتادم و رفتیم تا به نقطه بلند مکه رسیدیم.. گفتم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! آیا ابابکر را به جانشینی خود بر نمی گزینید؟ حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی از من گرداند، فهمیدم که موافق نیستند. پس، گفتم: ای رسول خدا! آیا عمر را خلیفه خود قرار نمی دهید؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوباره از من روی گرداندند، دیدم که موافق نیستند. سؤال کردم: ای رسول خدا! آیا علی علیه السلام را به جانشینی بر نمی گزینید؟ فرمود: او خلیفه من است؛ به خدایی که جز او معبودی نیست، اگر با او بیعت کنید و از وی اطاعت نمایید همه شما را به بهشت وارد می کند [۱۶۳].

## داناترین فرد

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: عالمترین فرد از امتم، بعد از من، علی بن ابی طالب علیه السلام است [۱۶۴].

## علی امیر و ولی شماس

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردم می دانستند چه زمانی علی علیه السلام امیرالمؤمنین نامیده شده است، فضل و برتری او را انکار نمی کردند. او امیرالمؤمنین نامیده شد در حالی که آدم میان روح و جسد بود. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ بلی. پس خدای متعال فرمود: من پروردگار شما، محمد پیامبر شما و علی امیر شماست [۱۶۵]. ابوهریره گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد: در چه زمانی نبوت برای شما لازم و قرار داده شد؟ فرمود: پیش از آن که آدم آفریده شود و روح در او دمیده گردد. و فرمود: و آن زمانی که پروردگار تو از صلب بنی آدم فرزندانشان را برگرفت و آنها را گواه و شاهد بر خودشان گرفت (که) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی. پس خدای متعال فرمود: من پروردگار بلند مرتبه شما، و محمدصلی الله علیه وآله وسلم پیامبر شما و علی امیر شماست [۱۶۶]. ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمت و تو در آن هستی. و هرگز به شهر نمی توان داخل شد مگر از درب آن. و دروغ گفت کسی که گمان برد مرا دوست دارد و حال این که دشمن توست، زیرا تو از من و من از تو هستم؛ گوشت تو گوشت من؛ خون تو، خون من؛ روح تو، روح من؛ باطن تو از باطن من؛ و ظاهر تو

از ظاهر من است و تو امام امت من و جانشین من بر امت پس از من هستی. کسی که تو را اطاعت کرد سعادت‌مند شد، و کسی که تو را نافرمانی کرد شقی و بدبخت شد. سود برد کسی که تو را به دوستی گرفت و زیانکار شد کسی که تو را به دشمنی گرفت و کسی که ملازم تو شد رستگار گشت و کسی که از تو جدا شد، هلاک گشت. مثل تو و مثل ائمه از فرزندان بعد از من، مثل کشتی نوح است. کسی که سوار شد نجات یافت و کسی که از آن دوری گزید غرق شد. و مثل شما مثل ستارگان است. هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای طلوع می کند تا روز قیامت [۱۶۷]. احادیث در مناقب و فضیلت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در کتب شیعه و سنی بسیار است و آنچه در این مقال آورده شد، نمونه ای بسیار کم و ناچیز بود. آیا می توان از کنار این همه حدیث، چشم بسته و بی تفاوت گذشت؟ و آیا این همه عناوین را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام داده، می توان فقط حمل بر شدت دوستی و محبتی کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت؟ آیا با وجود این احادیث می توان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در امر خلافت بعد از خود سکوت اختیار کرده است؟! در پایان این مقال، به بیان احادیثی چند در فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام می پردازیم [۱۶۸].

### **دختر پیامبر چرا فاطمه نامیده شد؟**

سلمان - رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دخترم، فاطمه نامیده شده، زیرا خدای

متعال او ودوستانش را از آتش جهنم بازداشته است جدا ساخته است [۱۶۹].

## زهرا چرا نام بتول گرفت؟

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمه علیها السلام بتول نامیده شده است، زیرا از حیض و نفاس پاک بود [۱۷۰].

## فاطمه سیده زنان دو جهان

عایشه گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در هنگام بیماری که به فوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منتهی شد فرمود: ای فاطمه! آیا خوشحال نیستی از این که سیده زنان دو جهان باشی و سیده زنان این امت و سیده زنان مردم با ایمان باشی؟ [۱۷۱].

## بهترین زنان بهشت

ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که: فاطمه علیها السلام بهترین زنان اهل بهشت است [۱۷۲]. و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فرشته ای که قبل از این نازل نشده بود، به نزد من آمده و سلام کرد و مرابشارت داد به این که: حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند و فاطمه علیها السلام سیده و بانوی بانوان اهل بهشت است [۱۷۳].

## دوستدارترین فرد به رسول خدا

عمر بر فاطمه علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم وارد شد و گفت: ای فاطمه! به خدا سوگند کسی را جز تو نزد رسول خدا دوست داشتنی تر ندیدم.. [۱۷۴]. علی علیه السلام سؤال نمود: ای رسول خدا! کدام فرد از اهل بیت شما، مورد علاقه بیشتر شماست؟ فرمود: فاطمه [۱۷۵].

## پاره تن رسول خدا

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمه پاره ای از من است؛ و کسی که او را آشفته و پریشان کند مرا آشفته کرده؛ و کسی که او را آزار دهد مرا آزرده است [۱۷۶]. و نیز فرمود: فاطمه، پاره تن من است. کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده، و کسی که او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است [۱۷۷]. از مجاهد روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم دست فاطمه علیها السلام را گرفته، فرمود: کسی که او را می شناسد، پس او را شناخته است. و کسی که او را نمی شناسد، او فاطمه علیها السلام دختر محمدصلی الله علیه وآله وسلم است و این پاره ای از من است، و این قلب من و روح من است که بین دو پهلوی من است. پس، کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده و کسی که او را آزار دهد، خدا را آزار داده است [۱۷۸].

## شبهه ترین فرد به رسول خدا

عایشه گفت: جز فاطمه علیها السلام کسی را ندیدم که از حیث کلام و سخن شبیه ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد و چنین بود که وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او خوش آمد می گفتند و از جا برخاسته و دست دخترشان زهرا علیها السلام را گرفته، می بوسیدند و در مکان خویش می نشانند [۱۷۹]. عایشه گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجتماع کرده بودند و کسی از آنها غایب نبود. فاطمه علیها السلام وارد شد. او به گونه ای گام برمی داشت که گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گام برمی دارد. پس رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم فرمود: مرحباً به دخترم پس او را در طرف راست یا چپ خویش می‌نشانند [۱۸۰].

### غضب فاطمه واسطه در غضب خدا

امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود: خدا به غضب تو غضب می‌کند و به رضای تو راضی می‌گردد [۱۸۱].

### کسی که خدا او را برگزید

تاریخ بغداد، للخطیب البغدادی، ج ۱، ص ۲۵۹: روی بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله عرج بي إلى السماء رأيت علي باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي حب الله و الحسن و الحسين صفوه الله، فاطمه خيره الله، علي باغضهم لعنه الله؛ [۱۸۲].

### بخشش فدک

ابن سعید خدری گفت: وقتی آیه وات ذالقربی حقه [۱۸۳]. نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به ایشان اعطا فرمود [۱۸۴]. ابن عباس گفت: وقتی آیه وات ذالقربی حقه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.

### حوریه ای در میان انسانها

عایشه گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: ای رسول خدا! چرا وقتی فاطمه را ملاقات می‌کنید، می‌بوسید تا جایی که زبانتان را در دهان ایشان گذاشته گویا اراده دارید که به او غسل بپوشانید؟ فرمود: بلی، ای عایشه. برآستی وقتی به آسمان سیر داده شدم جبرئیل مرا وارد بهشت کرد و سیبی از بهشت بر من خورانید. آن سیب را خوردم و در صلبم به نطفه تبدیل شد. وقتی به زمین فرود آمدم، آن نطفه در رحم خدیجه قرار گرفت. پس فاطمه علیها السلام از آن نطفه است و او حوریه ای در میان انسانهاست. هر وقت اشتیاق به بهشت پیدا می‌کنم، زهر اعلیها السلام را می‌بوسم [۱۸۵]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دخترم فاطمه علیها السلام حوریه ای در میان آدمیان است [۱۸۶]. و نیز فرمود: دخترم فاطمه، حوریه ای در صورت آدمی است؛ حیض نمی‌شود و آلوده نمی‌گردد [۱۸۷]. از احادیث مذکور در کتب اهل سنت - که اندکی از آن را نگاشتیم - چنین استفاده می‌شود که حضرت زهر اعلیها السلام معیار حق است. رضایت او، رضایت خدا و غضب او غضب خداست. کسی که فاطمه علیها السلام بر او غضب کند، مغضوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. و به طور قطع

و مسلم، آن کس که مورد خشم خدا قرار گیرد، از ارزش ساقط می شود. فاطمه علیها السلام معیار شناخت ولایت و خلافت است. او در هر جانبی که قرار بگیرد، حق در همان طرف خواهد بود، زیرا او به صراحت حدیث، برگزیده خدا و راستگوترین افراد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. و کسی است که دوستانش به جهنم نمی روند.

## احادیث نور

### اشاره

بر اساس عدل الهی، هر چیز به جای خود نیکوست و در نظام آفرینش، هیچ گونه تبعیضی واقع نشده و به هر موجودی آنچه استحقاق ذاتی او اقتضا کرده، اعطا شده است. گلها در رنگ و بو و زیبایی یکسان نیستند؛ هر گلی به اقتضای ذات و طبیعتش از رنگ و بو و زیبایی خاصی برخوردار است. اگر همه گلها در صفات مساوی بودند، جز یک نوع گل پدید نمی آمد و انواع دیگر از داشتن هستی محروم می شدند. اگر تمام گلها یاس بودند، گل بنفشه و هر گل دیگری از نعمت هستی محروم بود و این تبعیض در آفرینش است. لازمه عدل خدا اینست که آنچه استحقاق پدید آمدن دارد خواه در مرتبه عالی هستی یا مرتبه نازل آن وجود پیدا کند. آنچنانکه گلها در رنگ، بو و زیبایی تفاوت دارند؛ برخی در مرتبه شدید از رنگ و زیبایی هستند و برخی در مرتبه متوسط و بعضی دیگر در مرتبه نازل و پایین. همچنین موجودات در هستی با هم تفاوت دارند، برخی دارای وجود و هستی بسیار عالی، برخی دیگر متوسط و برخی نیز از هستی نازل و پایینی برخوردارند. و این تفاوت، ذاتی موجودات در مراتب مختلف است. و به لحاظ مراتب وجود، موجود

برتر در ابتدا آفریده می شود و موجودات دارای قابلیت بسیار ضعیف در آخرین مرتبه از هستی آفریده می شوند. انسان کنجکاو می خواهد بداند: زیباترین و عالی ترین موجود در مرتبه وجودی کیست؟ و می بیند که عقل در این رابطه سکوت کرده و قادر به شناخت نیست. این جاست که وحی، وسیله معرفت و شناخت نسبت به آن موجود می شود. و زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که زبان وحی است، آن را بیان و تعریف می کند. در این جا به احادیثی چند در این زمینه اشاره می شود. آفرینش نور رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام در احادیث اهل سنت و شیعه، هر چند به بیانه های مختلفی وارد شده است، اما در این نکته مشترکند که در خلقت پیشی گرفته اند.

### **آفرینش نور پیش از آفرینش خلق**

عبدالله بن مسعود رض گفت:..رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود: بدان، براستی خدای متعال دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، من و علی علیه السلام را از نور عظیم آفرید؛ آن هنگام که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت [۱۸۸] .. [۱۸۹] . جابر بن عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی خدا، من و علی علیه السلام را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم به صورت دو نور در جلوی عرش بیافرید و ما در آن جا خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم که وقتی خداوند آدم را آفرید، ما را در صلب او قرار داد؛ سپس ما را از صلب و رحم پاک، به صلب و رحم پاک دیگر نقل داد تا این که ما را در صلب ابراهیم علیه السلام، و از صلب ابراهیم، به صلب پاک و رحم پاک دیگر انتقال داد تا

این که در صلب عبدالمطلب ساکن نمود. سپس در عبدالمطلب نور را تقسیم کرد، به طوری که دو ثلث آن در عبدالله و یک ثلثش در ابی طالب قرار گرفت. سپس نوری از من و نوری از علی علیه السلام در وجود فاطمه ساکن گردید. پس حسن و حسین دو نور از نور پروردگار جهانیان هستند [۱۹۰]. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای سلمان! آیا می دانی نقبای من چه کسانی هستند؟ و دوازده نفری که خداوند آنها را بعد از من به امامت اختیار کرده، کیانند؟ سلمان عرض کرد: خدا و رسول او داناترند. فرمود: ای سلمان! خدا مرا از نورخالص خودش آفرید و مرا خواند و اطاعت کرد و از نور من علی را آفرید و او را خواند، او نیز اطاعت کرد. و از نور من و علی - صلوات الله علیه فاطمه علیها السلام را آفرید. پس او را هم فرا خواند، او هم اطاعت کرد. و از من و علی و فاطمه علیهم السلام حسن و حسین علیهما السلام را آفرید و آن دو را نیز فرا خواند، اطاعت کردند. آن گاه ما رابه پنج اسم از اسماء حسنایش نامگذاری کرد. خدا محمود است و من محمد؛ خدا علی است و این نیز علی است؛ خدا فاطراست و این فاطمه؛ خدا صاحب احسان است و این حسن؛ و خدا محسن است و این حسین همچنین خدا از صلب حسین، نه نفر از ائمه علیهم السلام را آفرید. پس اینان را فرا خواند و خدا را اطاعت کردند، و این همه قبل از این که خدا آسمان را بنانهد و زمین را بگستراند و حتی قبل از آفرینش هوا، آب، فرشته و بشر بود. ما به علم خدای متعال نوری بودیم که تسبیح می گفتیم و می شنیدیم و اطاعت می کردیم [۱۹۱]. امام صادق علیه السلام فرمود: براستی خدای



تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از آفرینش، چهارده نور آفرید که اینها ارواح ما بودند. سؤال شد: ای پسر رسول خدا! چهارده نفر کیانند؟ فرمود: محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام که آخر اینها قائم علیه السلام است که بعد از غیبتش قیام می کند، و دجال را می کشد، و زمین را از هر جور و ستمی پاک می سازد [۱۹۲].

### آفرینش نور اهل بیت

امام حسن علیه السلام فرمود: از جدّم صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: من از نور خدای عزوجل؛ و اهل بیت من از نور من؛ و دوستان اینها از نورشان آفریده شده اند و سایر مردم در جهنم هستند [۱۹۳].

### آفرینش علی

جابر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم راجع به میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کردم. فرمود: مرا از بهترین مولود سؤال کردی؛ در شباهت عیسی علیه السلام توّلّد یافت. براستی خدای متعال علی را از نور من و مرا از نور خودش آفرید و هر دو از نور واحد هستیم [۱۹۴]. خداوند متعال فرمود: ای محمّد! براستی تو و علی را از نور خودم آفریدم [۱۹۵].

### نور واحد

ابو هریره گفت: در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودیم. در این هنگام علی - رضی الله عنه پیش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مرحبا به برادر و پسر عم من؛ من و او از نور واحد آفریده شده ایم [۱۹۶].

### نور خدا

ابن عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: من و تو از نور خدای متعال آفریده شده ایم. [۱۹۷].

### انوار مشهود ابراهیم

از مفضل بن عمر بن عبدالله است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی خدای متعال ابراهیم علیه السلام را آفرید، حجاب را از جلوی چشمش برداشت، پس نظرش به نوری در جانب عرش افتاد. عرض کرد: پروردگارا! این نور چیست؟ ندا آمد: ای ابراهیم! این نور محمّد صلی الله علیه و آله وسلم برگزیده من است. -ای خدا و سید من! نوری که در کنار آن نور مشاهده می کنم چیست؟- این نور علی علیه السلام ناصر و یاری کننده دین من است. -مولای من! نور سوّمی که عقب این دو نور می بینم؟- این نور فاطمه علیها السلام است که به دنبال پدر و شوهرش می باشد. خداوند به واسطه او، دوستانش را از آتش حفظ می کند. -خدای من! سید من! دو نور در پی این سه نور مشاهده می کنم؟- ای ابراهیم! این دو حسن و حسین علیهما السلام هستند که عقب نور پدر و مادر و جدشان هستند. -ای خدای من! سید من! نه نور را می بینم که برگرد این پنج نور حلقه زده اند.- اینان امامانی از فرزندان اینها هستند. -خدای من و آقای من! اینها به چه

چیز شناخته می شوند؟- ای ابراهیم! اول اینها علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، وحسن العسکری و مهدی محمد بن الحسن، صاحب الزمان علیهم السلام است. -  
خدای من و آقای من! انواری می بینم که عددشان برای کسی جز تو قابل شمارش نیست.-: اینان شیعیان و دوستان این

انوار

مقدسه هستند. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا! مرا از شیعیان و محبین اینها قرار ده.. [۱۹۸]. این همه احادیث و روایات راجع به انوار اهل بیت علیهم السلام در کتب اهل تسنن و تشیع چه چیزی را گواهی می دهد؟ واز چه مطلبی خبر می دهد؟ شکی نیست که احادیث نور، گواه روشن و آشکار بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام است؛ فضیلت و برتری آنها بر تمام خلق بر عرش و کرسی، بر فرشتگان، بر آسمان و زمین، بر آدم و انبیا و بر تمام بشر، اما صرف این که بدانیم اهل بیت علیهم السلام دارای چنین فضیلتی هستند کافی نیست. باید راجع به این موضوع دقیقتر شد. دو نکته نکتهدار اولطبق احادیث مذکور از اهل سنت و شیعه، انوار چهارده معصوم علیهم السلام، زیباترین، کاملترین و نورانی ترین انوار در جهان هستی هستند. این انوار در آفرینش، در تسییح و تقدیس خدای متعال و در میثاق با خدا بر دیگر موجودات تقدم دارند، زیرا آنان در اطاعت خدای بزرگ بر موجودات دیگر پیشی گرفته اند. و این، فضیلت و برتری آنان بر دیگر موجودات است. امام باقر به جابر جعفی فرمود: .. خداوند در ابتدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم را، سپس ما اهل بیت را با او از نور عظمتش بیافرید.. [۱۹۹]. امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خداوند اراده کرد که خلق را بیافریند، آنها را آفرید و در منظر خویش قرار داد. سپس فرمود: پروردگار شما کیست؟ پس، اول کسی که تکلم کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بودند. پس گفتند: تو پروردگار ما هستی. خداوند آنها را حامل علم و دین قرار داد و به فرشتگان فرمود: اینها حامل دین و علم من، و امنای من

در میان خلق من هستند. و هم اینها ایند که مسؤولند [۲۰۰]. نکته دوماز این حدیث: دوستان آنها از نورشان آفریده شده اند و سایر مردم در جهنم می باشند. استفاده می شود که احاطه نوری اهل بیت علیهم السلام بر دوستانشان، گویای ولایت و حاکمیت آنها بر مردم است. بنابراین، دوستان اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که در تحت ولایت آنان قرار گرفته و مطیع و فرمانبرشان هستند. به حکم چنین ولایت و حاکمیتی، بر هر کسی واجب است که از آنها اطاعت کند و فرمان برد. این گونه ولایت، امری نیست که به واسطه آرای عمومی و یا شورا، تصویب و دارای اعتبار شود؛ بلکه این نوع حاکمیت و ولایت، لازمه احاطه نوری است که در بردارنده احاطه علمی و قدرت می باشد. این طور نیست که اطاعت مردم از آنها وقتی واجب باشد که با آنها بیعت کرده باشند و اگر بیعت نکردند، اطاعت واجب نباشد. ولایت آنها در هر حال پا برجا و اطاعتشان واجب می باشد. به همین جهت است که در آن حدیث فرمود: ..اهل بیت من از نور من؛ و دوستان اینها از نورشان آفریده شده اند و سایر مردم در جهنم هستند. اگر بیعت و پذیرش افراد، شرط وجوب اطاعت بود، لازم نبود بگوید که سایر مردم در جهنم هستند. برای این، معنای دوستی اهل بیت علیهم السلام نیز مشخص می شود. دوستی اهل بیت علیهم السلام توأم با اطاعت آنهاست؛ نه صرف اظهار دوستی و اطاعت از غیر آنان، زیرا تحت ولایت بودن، دوستی ظاهری نیست؛ بلکه گردن نهادن بر امر آنها نیز هست. مؤید این مطلب، احادیث زیر است که می گوید:

### **من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق**

(مثل اهل بیت من، مثل کشتی است) کسی که سوار بر

آن شود نجات یابد و کسی که تخلف کند، غرق شود. کسی که به وسیله اینها هدایت رابگوید، نجات پیدامی کند، و کسی که از هدایت آنان سرباز زند، گمراه شده و در راه ضلالت افتاده است [۲۰۱]. دوستی ظاهری سبب نجات نیست؛ بلکه شرط نجات، دوستی توأم با هدایت و اطاعت آن خاندان پاک است. به هر حال، احادیث نور در بردارنده این نکته لطیف و ظریف نیز هست که: اهل بیت علیهم السلام ولایت الهی بر مردم دارند. و این ولایت، مشروط به شرطی از جانب مردم و اجتماع نیست. هر چند اعمال ولایت، نیاز به پذیرش مردم دارد، زیرا مردم اگر به ولایت و خلافت و امارت شخصی رأی دادند و با او بیعت کردند، معمولاً از او اطاعت می کنند. پس، اگر با واقعیت و امرخدای متعال مطابق باشد، شکر او شده است و اگر مخالف باشد کفران نعمت هدایت او شده است.

### انا هدینا السبیل اما شاکرا و اما کفورا

سوره دهر، آیه ۳. برآستی ما انسان را به راه درست هدایت کردیم، خواه سپاسگزار باشد، خواه ناسپاس شود. خداوند، راه هدایت و ولایت را توسط رسول خدا، حضرت محمدصلی الله علیه و آله وسلم به ما نشان داده است. خواه اوراسپاس گوئیم و تابع انوارپاک ولایت باشیم - که در این صورت نجات یافته ایم - و خواه ناسپاسی کنیم و تحت ولایت غیر اهل بیت قرار گیریم - که در این صورت به طور قطع و یقین در ضلالت و هلاکت افتاده ایم -.

### احادیث در واسطه فیض و واسطه در محبت

#### اشاره

جهان هستی با تمام پدیده هایش - مادی و غیرمادی - فعل و کار خداوند متعال است و هم او حقیقت هستی و فیاض مطلق است و از ناحیه او در آفرینش موجودات بخلی وجود ندارد. آنچه قابلیت برای وابستگی وجودی به خداوند دارد، از فیض الهی محروم نمی ماند. و از ظلمت نیستی به روشنایی وجود، راه پیدا می کند. خداوند قبل از نظر به هر موجودی، ابتدا به ذات نامتناهی خویش نظر و توجه دارد. سپس به موجودی که نمونه و آیه کامل وجود اوست نظر انداخته؛ آنگاه به موجوداتی که مظهر برخی از صفات و اسماء الهی هستند می نگرد. از احادیث نبوی مورد قبول اهل سنت و شیعه چنین استفاده می شود که نظر ابتدایی خداوند به نورپاک رسول گرامی اسلام، حضرت محمدصلی الله علیه و آله وسلم و انوار اهل بیت علیهم السلام بوده؛ و هم آنان واسطه فیض در خلقت و آفرینش عرش، لوح، قلم، کرسی، فرشتگان و آسمانها و زمین بوده اند. جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنهما گفت: از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردم: اول موجودی که خداوند متعال آفرید، چه موجودی بود؟ فرمود: ای جابر! او نور پیامبر بود. خداوند او را آفرید و هر چیزی را در او قرار داد و موجودات دیگر را بعد از او آفرید.. [۲۰۲]. رسول

خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از آفرینش عرش، نوری در پیشگاه خدای متعال بودیم.. سپس خدا، مردم را از نور ما آفرید. پس، ما صنع خدای متعال هستیم و صنع تمام خلق برای ماست [۲۰۳]. نظر ابتدایی خداوند متعال در آفرینش به نور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بود. طبق برخی از احادیث نور، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من و علی علیه السلام نور واحدی هستیم که از نور خدا آفریده شدیم. و بر اساس برخی دیگر از احادیث نور، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نور فاطمه و دیگر ائمه علیهم السلام از نور ما آفریده شد؛ انوار اهل بیت در صدر انوار قرار دارد. و آنان نیز همچون رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم واسطه فیض در آفرینش هستند. احادیث زیادی در این مورد وارد شده است که برخی از آنها را بیان می کنیم. در حدیث آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آسمانها و زمین از نور من، و عرش و کرسی از نور علی بن ابی طالب علیه السلام، و لوح و قلم از نور امام حسن علیه السلام، و بهشت و حور از نور امام حسین علیه السلام آفریده شده است [۲۰۴]. این مطلب، با اندکی تفاوت در برخی دیگر از احادیث وارد شده است، و همه این احادیث در این حقیقت شریکند که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در آفرینش هستند. و از آن جا که همه آنها نور واحد هستند، اگر بگوییم آسمانها و زمین به خاطر نور رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و یا علی علیه السلام، و یا فاطمه علیها

السلام ویا امامان دیگر از اهل بیت علیهم السلام آفریده شده تناقض گویی نکرده ایم و تفاوتی در معنا و حقیقت مطلب به وجود نیامده است. ابی هریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: .. وقتی خداوند، آدم را آفرید و از روحش در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد. در این وقت اشباح پنج نور را که در حال رکوع و سجده بودند مشاهده کرد. عرض کرد: ای پروردگار من! آیا قبل از من فردی را از گل آفریده ای! خداوند فرمود: نه ای آدم. آدم عرض کرد: پس این پنج نوری که در هیئت و صورت خودم می بینم کیستند؟ فرمود: این پنج نفر از فرزندان هستند که پنج اسم اینها را از اسم خودم مشتق ساختم. اگر اینها نبودند، بهشت، جهنم، عرش، کرسی، آسمان، زمین، فرشتگان، انسان و جن را نمی آفریدم [۲۰۵]. اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در بقای اهل زمین هستند چنانکه واسطه فیض در نزول رحمت الهی اند. امام زین العابدین می فرماید: ما پیشوای مسلمانان، حجت‌های خدا بر جهانیان، آقای مؤمنین و فرمانروا و پیشوای آشکار مسلمین می باشیم؟ نیز ما امان اهل زمینیم چنانکه ستارگان امان اهل آسمان هستند و ما آنهایی هستیم که به واسطه ما آسمان بر اهل زمین فرود نمی آید. و به خاطر ما باران نازل می شود و رحمت انتشار پیدا می کند و برکات زمین خارج می گردد. اگر فردی از ما بر روی زمین نبود، زمین اهلش را فرو می برد. سپس فرمود: زمین از زمانی که آدم علیه السلام آفریده شد، خالی از حجت خدا نبود. حجت خدا در زمین یا ظاهر و مشهور است یا غایب و پنهان شده و تا روز قیامت زمین از حجت خالی نخواهد بود، زیرا اگر حجت خدا بر

روی زمین نبود، خدا عبادت نمی شد.. [۲۰۶]. روایت فوق بیانگر اینست که اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در بقای اهل زمین و نزول رحمت، و نیز واسطه فیض در طاعت و عبادت خدا هستند. علاوه بر این، اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در نزول دین و فهم و بیان آن و واسطه در طاعت خدا هستند، زیرا دین رحمت الهی است؛ چنانکه باران برای زمین و اهل زمین رحمت است. خداوند به خاطر آنها باران را بر روی زمین نازل می کند و نیز به واسطه آنها قوانین و تکالیف الهی بر بندگان نازل می شود. دیگران همان گونه که به خاطر نور اینها آفریده شدند، به واسطه اطاعت از آنها، از گمراهی نجات یافته و مطیع خدا می شوند [۲۰۷]. بنابراین، اینها ولی امر در جامعه اسلامی هستند. خلافت، امامت و ولایت، حق مسلم اینهاست. حقی است که خدا برای آنها قرار داده است. رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم اسلام خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که تو را اطاعت کرد، سعادت مند شد و کسی که تو را نافرمانی کرد، شقاوت پیدا کرد. سود برد کسی که ولایت تو را اختیار کرد و زیان کرد کسی که دشمنت گشت. کسی که ملازم تو شد و پیوستگی در ولایت تو پیدا کرد رستگار شد و کسی که از ولایت تو جدا شد، هلاک گشت. مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو بعد از من، مثل کشتی نوح است. کسی که آن را سوار شد، نجات یافت و کسی که از سوار شدن سرباز زد غرق شد و مثل شما، مثل ستارگان است؛ هر زمان که ستاره ای غروب کند ستاره دیگر طلوع نماید تا روز قیامت [۲۰۸]. ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:.. خداوند



متعال خطاب به آدم علیه السلام فرمود:...اسمهای آن پنج نور، از اسم من مشتق شده است. من محمودم و این محمدصلی الله علیه و آله وسلم؛ من عالی ام و این علی علیه السلام؛ من فاطر و این فاطمه علیها السلام؛ من احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، کسی که خردلی نسبت به اینها بغض و کینه داشته باشد به جهنم واردش می کنم و بر این کار باکی ندارم. ای آدم! اینها منتخب من هستند؛ به خاطر اینها مردم نجات پیدا می کنند آن گاه که از اینها فرمان برند و تحت ولایت اینها داخل شوند. و به واسطه اینها به هلاکت می رسند آن گاه که از ولایت آنها سرباز زنند. پس، هنگامی که به من حاجتی داشته باشی به اینها توسل بجو. سپس پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ما کشتی نجات هستیم. کسی که به آن وابسته شد، نجات یافت و کسی که از آن فاصله گرفت به هلاکت رسید. پس کسی که به سوی خدا حاجتی دارد، ما اهل بیت را واسطه قرار دهد [۲۰۹]. توسل به اینها و نجات به واسطه اطاعت از اینها همگام شدن با نظام آفرینش است، زیرا درنظام آفرینش، موجودی بدون واسطه با مبدأ هستی در ارتباط است که بدون واسطه آفریده شده باشد. و غیر آن موجود، چون با واسطه آفریده شده اند، ارتباطشان نیز با واسطه است. بنابراین، کسانی که بدون واسطه بخواهند خدا را عبادت نمایند. و بدون پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام به قرب الهی راه یابند، نه تنها به کمال انسانی و الهی نمی رسند و به قرب الهی راه پیدا نمی کنند و اعمالشان مقبول واقع نمی شود؛ بلکه استحقاق عذاب و عقاب پیدا می کنند

و به جهنم می روند. برخی از احادیث، در مطلب فوق ظاهر است و برخی دیگر صراحت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! آفریده نشدی مگر این که پروردگارت را پرستی و برای این که به واسطه تو معالم و نشانه های دین ظاهر شود و به واسطه تو راههای خراب شده اصلاح شود. و برستی، کسی که از راه تو منحرف شد گمراه گشته و هرگز به سوی خدا هدایت نمی شود. و این قول پروردگرم -جل شأنه- است که: برستی من کسی را که توبه کند و عمل صالح انجام دهد و آن گاه هدایت شود، می آمرزم؛ یعنی، به ولایت تو هدایت شود [۲۱۰]. ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در روز قیامت، علی علیه السلام به فردوس می نشیند و فرمود کوهی است مشرف بر بهشت، و فوق آن عرش پروردگار جهانیان است. از دامنه آن کوه نهرهای بهشت جاری شده و در باغهای بهشت سرازیر می شود و علی علیه السلام بر کرسی از نور نشسته است و در مقابل او نهر تسنیم جریان دارد. کسی از صراط نمی گذرد مگر این که سند ولایت علی و ولایت اهل بیت علی و امامان بعد از او علیهم السلام را همراه داشته باشد. پس، دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل جهنم می کند [۲۱۱]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ویل برای ستم کنندگان به اهل بیت من است. عذابشان با منافقین در پایین ترین درک از جهنم است. لحظه ای عذاب از آنها برداشته نمی شود و از عذاب جهنم به آنها می چشانند. پس وای بر اینها از عذاب دردناک آخرت [۲۱۲]

روایات مذکور، ظهور در این مطلب دارند که راه اطاعت و عبادت خدا، اهل بیت علیهم السلام هستند که واسطه فیض در رسیدن به قرب الهی و بهشت برین هستند. و بدون ولایتشان محروم شدن از بهشت و عدم موفقیت در عبور از صراط حتمی است. و احادیث دیگری نیز وارد شده که به این مطلب تصریح نموده اند از جمله: جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه ای فرمود: کسی که بغض و دشمنی ما اهل بیت را داشته باشد، روز قیامت یهودی محشور می شود، هر چند روزه بگیرد و نماز بگذارد.. [۲۱۳]. در حدیث دیگر، از جابر آمده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر چند روزه بگیرد و نماز بگذارد و گمان برد که مسلمان است [۲۱۴]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ..به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ بنده ای عملش برای او مفید واقع نمی شود؛ مگر این که به حقانیت ما معرفت داشته باشد [۲۱۵]. حضرت علی علیه السلام به نقل از رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: امامان از فرزندان من هستند. پس، کسی که از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و کسی که اینها را معصیت نماید، خدا را معصیت کرده است. اینها دستگیره اطمینان بخش و وسیله ای به سوی خدایند [۲۱۶]. حضرت علی به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره ای مطمئن تمسک بجوید و به ریسمان محکم خدا چنگ بزند، باید علی علیه السلام را به دوستی و دشمنش را به دشمنی بگیرد،

و پیشوایان از فرزندان او را به امامت قبول نمایند. برآستی که اینها خلفا و اوصیای من و حجج خدا بر خلق بعد از من هستند. اینان آقایان امتم و پیشروان متقین به سوی بهشتند، حزب اینها حزب من، و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان اینها حزب شیطان است [۲۱۷]. با توجه به احادیث بیان شده، اهل بیت علیهم السلام همان گونه که واسطه فیض در آفرینش و خلقت موجوداتند، واسطه فیض در تشریح و اطاعت ارادی و اختیاری خداوند نیز می باشند؛ لذا ولایت آنها سند عبور از صراط و ورود به بهشت است. در این جالازم است برای تأیید بیشتر مطلب فوق، به بررسی احادیث حب بنشینیم. باید دانست که خداوند، هر موجودی را در راه محبت خود برانگیخته [۲۱۸]. و نفس هستی هر موجودی با توجه به ظرفیت وجودی اش محبت خدا را طالب است. و خداوند بعد از نظر به حب ذات خود، نظر حب و دوستی به اولین مخلوق دارد و آن مخلوق طبق احادیث نور، و احادیث واسطه فیض، نور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نور امیرالمؤمنین علیه السلام و نور فاطمه علیها السلام و نور یازده نفر از امامان و حجتهای الهی علیهم السلام است. اینها محبوبترین موجودات در نزد خدای متعال هستند. چنانکه نزدیکترین موجودات به خدا می باشند. اهل بیت علیهم السلام جمال کامل و اسماء حسناى خداوند متعال هستند. البته در مرتبه وجودی و هستی خود که مخلوق اویند. انسان خواهان کمال و جمال حق است و وظیفه انسانی و عقلی انسان، تلاش و حرکت برای رسیدن به جمال حق و تجهیز شدن به صفات زیبای حق است. در جهان طبیعت به لحاظ محجوب بودن آن جمال مطلوب از

انسان و به لحاظ نداشتن معرفت صحیح و به جهت این که خداوند هر موجودی را در راه محبت خود برانگیخته است. و رابطه موجودات با خدا، رابطه دوستی و محبت و رابطه محب و محبوب است. رابطه انسان با خدا در بعد اراده و اختیار نیز باید بر اساس محبت باشد؛ عقل ما را به راهی دعوت می کند که راه دوستی و جذب شدن به جمال و کمال الهی باشد. برای شناخت این راه، باید به الگویی متوسل شد که این راه را طی کرده و به جمال و کمال حق در حد استعداد و مرتبه وجودی اش رسیده باشد. انسان با توجه به وجود اراده و اختیار در حرکت برای تعالی روح، محکوم جبر نیست. بلکه با انتخاب خویش، جهت و کیفیت حرکت در آن جهت را مشخص و معین می کند. بنابراین، به مکتبی نیاز دارد که تناسب کامل با ساختمان وجودی او داشته باشد؛ مکتبی که پیام آور محبت بلکه تمامش محبت است و این، مکتب دین است؛ دین تمامش حب است. با این پیام که انسان از نظام حب خارج نشود. و دین، به کسانی که از نظام حب خارج شوند به دید بغض می نگرد. نگاه اسلام به منافق، ظالم، فاسق و افراد دور از عقل و اندیشه، نگاه توأم با بغض و کینه است، زیرا اینان جمال انسانی و الهی را که محور حب است - ندارند. این بغض، لازمه حب به جمال و کمال حق است. بنابراین، تمام دین، حب است و بغض امری فرعی است. امام صادق علیه السلام فرمود: دین جز دوستی نیست، براستی خدای عزوجل می فرماید: بگو ای پیامبر! :

اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید؛ خدا نیز شما را دوست می دارد [۲۱۹]. با توجه به نکات فوق، انسان اگر بخواهد در بعد ارادی و اختیاری با نظام هستی و فعل خداوند متعال همگام باشد، چاره ای ندارد جز این که از راهی برود و پیروکسانی باشد که او را به حب خداوند متعال متصل کنند و به مقام حب الهی در بعد ارادی - در تمام ابعاد زندگی - برسانند. اسلام که دین حب و دوستی است راه محبت را رسالت و ولایت قرار داده است. به احادیثی در این زمینه از طریق اهل سنت اشاره می کنیم: جابر رض گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: برای هر چیزی اساسی است و اساس دین، دوستی ما اهل بیت است [۲۲۰]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را مخاطب ساخته و فرمود: براستی اسلام عریان است؛ لباس آن تقوا؛ و لباس فاخر و پرارزش آن، هدایت؛ زینت آن حیا؛ ستون آن ورع؛ معیارش عمل صالح و بنیان و اساس آن حب من و حب اهل بیت من است [۲۲۱]. سلمان رض گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شخصی مؤمن نمی گردد، مگر این که اهل بیت مرا به واسطه محبت من دوست بدارد. عمر بن خطاب عرض کرد: علامت دوستی اهل بیت شما چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این؛ و دست مبارک را بر علی علیه السلام زدند [۲۲۲]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که اراده دارد بر خدا توکل نماید، باید اهل بیت مرا دوست داشته باشد؛ و کسی که اراده دارد از

عذاب قبر نجات پیدا کند، باید اهل بیت مرا دوست داشته باشد؛ و کسی که حکمت می خواهد، باید اهل بیت را دوست داشته باشد؛ و هر کس خواسته اش ورود به بهشت - بدون حساب - است، باید اهل بیت مرا به دوستی بگیرد. به خدا سوگند، جز این نیست که هر کس محبت اهل بیت مرا داشته باشد، در دنیا و آخرت سود می برد [۲۲۳]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از راه محبت و دوستی ما به خدای متعال توسل بجویید؛ به واسطه ما طلب شفاعت کنید. پس براستی به سبب ما اکرام می شوید و به سبب ما روزی داده می شوید. پس، دوستان ما امثال ما در فردای قیامت هستند و همه آنان در بهشتند [۲۲۴]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی دست علی علیه السلام را گرفته بود، سپس فرمود: آگاه باشید؛ کسی که علی را دشمن بدارد خدا و رسولش را دشمن داشته است. کسی که او را دوست بدارد، خدا و رسولش را به دوستی گرفته است [۲۲۵]. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دست آویز مطمئن و محکم الهی مودت و دوستی ال محمد صلی الله علیه و آله وسلم است [۲۲۶]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: کسی که تو را به دوستی گرفت، مرا به دوستی گرفته و دوست تو دوست خداست [۲۲۷]. ظهور کامل احادیث فوق در اینست که دوستی اهل بیت علیهم السلام واسطه در حب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. توضیح: انسان علاوه بر حب تکوینی که لازمه وابستگی وجود او به خداست، می تواند دارای

حب ارادی و اختیاری نیز باشد، زیرا حرکت تکاملی انسان در جهت معنویت و قرب الهی در گرو همین حب ارادی و اختیاری است. بنابراین، حب ارادی و اختیاری به خدای متعالی وقتی تحقق می یابد که حب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و دیگر اهل بیت علیهم السلام وجود داشته باشد. نظام الهی حاکم بر جهان و انسان، نظامی واحد است و نظام ارادی و اختیاری نباید با نظام تکوینی ناهماهنگ باشد. اگر در نظام تکوین، انوار پاک کاروان سالار حب و عشق و تسبیح و تقدیس خدای متعال هستند. در نظام تشریح و ارادی نیز هم آنها پیشتاز حب و قرب خدای بزرگ می باشند. حب در این جا حب عاطفی صرف نیست؛ بلکه حب همراه و توأم با اعتقاد، اطاعت و عمل است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شفاعت من برای امت من است. کسی که اهل بیت مرا دوست بدارد، شیعه و پیرو من است [۲۲۸]. و نیز فرمود: پروردگرم با من عهد کرده که ایمان هیچ بنده ای را جز با محبت اهل بیت من قبول نکند [۲۲۹]. عمار یاسر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که به من ایمان آورد. و مرا تصدیق کند، او را سفارش می کنم به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام؛ کسی که ولایت او را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته، و کسی که ولایت مرا بپذیرد، ولایت و سرپرستی خدا را پذیرفته است؛ و کسی که او را دوست بدارد مرا به دوستی برگزیده و کسی که مرا دوست بدارد براستی خدا را به دوستی گرفته است؛ و کسی که او را دشمن بدارد، دشمن من است؛ و دشمن من، دشمن خداست [۲۳۰]. اگر محبت صرفاً محبت عاطفی بود، فرقی با محبت پدر یا مادر نسبت به



فرزند، یا محبت دو دوست با یکدیگر نداشت و احتیاج به آن همه سفارش نبود. به نکته ذیل توجه کنید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: دوست داشتن من، به دوستی گرفتن خدای متعال است، آیا دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون ولایت او معنا دارد؟! کسی بگوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دوست دارم ولی او را حجت خدا، خلیفه خدا نمی دانم. و تحت سرپرستی او در دو بعد فکری و عملی قرار نمی گیرم. به عقلمندان مراجعه کنید؛ آیا چنین محبتی قابل قبول است؟! و آیا چنین محبتی به محبت خدا پیوند می خورد؟! عقل و وجدان چنین محبتی را نمی پذیرد. محبت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم السلام که واسطه در محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خدای متعال است، جدای از مسأله ولایت و خلافت پذیرفته نیست. در احادیث فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرط شفاعت و پیروی خودش را محبت امیرالمؤمنین قرار داد و در حدیث دیگر فرمود: ایمان، با محبت اینها مورد قبول است. و در حدیث بعدی محبت را در کنار ولایت آورد و فرمود: کسی که مؤمن به من است، باید مؤمن به ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام باشد. باز برای این که شبهه ای نماند، احادیث محبت را در کنار حدیث ثقلین، منزلت، غدیر و.. قرار دهید. یا در کنار احادیثی که قبولی ایمان و طاعات را مشروط به حب اهل بیت علیهم السلام کرده، بگذارید و سپس به قضاوت بنشینید. از مجموعه احادیث چنین استفاده می شود که محبت اهل بیت، توأم با ولایت و اطاعت آنها در تمام ابعاد و شؤون دینی، اجتماعی و فردی است. در پایان به بیان احادیث دیگری در مورد محبت اهل بیت علیهم

## در قیامت

ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هیچ بنده ای در روز قیامت از جایش حرکت نمیکند تا این که از چهارچیز سؤال می شود: ۱- عمرش را در چه چیز فانی کرده است؟ ۲- بدنش را در چه کاری فرسوده است؟ ۳- واز ثروتش که آن را در چه راهی انفاق کرده و از کجا به دست آورده است. ۴- واز دوستی اهل بیت علیهم السلام [۲۳۱].

## قبولی طاعات

ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردی در بین رکن و مقام که شاید بهترین مکان برای نماز در خانه کعبه است بر روی قدمهای خود بایستد و نماز بخواند، چنانچه بغض و دشمنی اهل بیت مرا داشته باشد، داخل آتش می گردد [۲۳۲]. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر بنده ای بین صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و سپس هزار سال خدا را عبادت کند و محبت ما را درک نکرده باشد، خداوند او را به رو در آتش جهنم می اندازد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: بگو ای پیامبر! اجر و مزدی بر رسالت از شما نمی خواهم؛ جز دوستی نزدیکان و اهل بیت من [۲۳۳].

## پاکی ولادت

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد، خدا رابر بهترین نعمتها ستایش بگوید. سؤال شد: بهترین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت؛ کسی که دارای ولادتی پاک است، ما را دوست دارد [۲۳۴]. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را دوست نمی دارد جز کسی که دارای ولادتی پاک باشد و دشمن تو نیست مگر کسی که دارای خبث ولادت هست. در هنگام عروج به آسمان هرگاه پروردگرم با من تکلم کرد فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و بگو که او پیشوای اولیا و دوستان من و نور پیروان من است و این کرامت برای تو گوارا باد [۲۳۵].

## محبت اجر رسالت است

قل لا أسئلكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی ابن عباس گفت: وقتی آیه مودت نازل شد. گفتند: ای رسول خدا! افرادی که دوستی آنها بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و فرزندان این دوعلیهم السلام براستی خداوند اجر مرا بر شما مودت و دوستی اهل بیت من قرار داده است. و من فردای قیامت شما را از این محبت سؤال می کنم [۲۳۶].

## حیات و مرگ در پرتو محبت اهل بیت

ابن زیاد مطرف گفت: از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: کسی که دوست دارد زندگی او مانند زندگی من و مرگ او مانند موت من باشد و داخل بهشتی شود که پروردگرم به من وعده فرموده خلدبرین، پس باید علی بن ابی طالب و ذریه و فرزنداناش را به ولایت و سرپرستی خویش بپذیرد. براستی اینها هرگز مردم را از باب هدایت خارج نمی کنند

و هرگز مردم را در باب گمراهی داخل نمی گردانند [۲۳۷]. ابی ذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که خشنود است زندگی اش همچون زندگی من باشد و مثل من بمیرد و در بهشت عدن ساکن شود، بهشتی که خدای متعال درختان آن را غرس کرده است پس از من باید علی علیه السلام را به ولایت قبول نماید [۲۳۸]. این چند حدیث، بیانگر این نکته اساسی و مهم است که حیات انسانی و رشد معنوی و مرگ در راه دین خدا، برای هیچ مسلمانی حاصل نمی شود؛ مگر این که اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین و ذریه معصوم آن حضرت علیهم السلام داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حیاتی الهی، پاک و سراسر معنوی داشت؛

برای خدا زیست و در راه خدا رحلت فرمود. کسی که چنین حیاتی را بخواهد، ناچار است تن به ولایت خاندان عصمت و طهارت دهد. این یک ضرورت در حیات هر مسلمان است.

## اهل بیت صاحب امتیازند

### اشاره

از آنچه گذشت دانستیم که انسان به مقام عبودیت و شناخت صحیح معارف الهی نمی رسد جز در پرتو رهبری انسانی که به آن مقام راه یافته و منبع مطمئن در حقایق و مسائل نظری و عملی باشد و آن انسان، رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از او اهل بیت علیهم السلام می باشند. اهل بیت علیهم السلام چون رسولان الهی و انبیای عظام داری سه مشخصه کامل هستند که به واسطه آنها در میان امت اسلام می درخشند و صاحب امتیاز در میان انسانها هستند: ۱- عصمت ۲- مکارم اخلاق ۳- اعجازاگرچه مفهوم عصمت، در بردارنده مکارم اخلاق نیز هست، چون لازمه عصمت، وجود مکارم اخلاق است؛ ولی به لحاظ اهمیت آن، به طور جداگانه به بیان آن می پردازیم.

### عصمت

مفهوم عصمت در نظر ابتدایی اینست که شخص دارای این صفت، از اشتباه و خطای در علم و عمل پاک و مبرا باشد. و بانظر دقیقتر، عصمت، عبارت از وجود قوه ای است که وقتی به ظهور فعلی برسد و به صورت صفت، ثابت ملکه در آید، شخص را از افتادن در اشتباه و خطا و ارتکاب گناه - هر چند صغیره - باز می دارد. فرد یا افرادی که رسالت الهی - به اذن خدا - بر عهده آنها گذاشته می شود، زمانی سخن و عمل و سکوت آنها برای انسانها حجت و دلیل است که هیچ گونه احتمال خطا و اشتباه در آنها داده نشود تا منابع مطمئن و قابل اعتمادی برای شناخت تکالیف شرعی و معارف حقه الهی باشند و انسانها با خاطری آسوده و بدون شک و تردید در پیام خداوند، به انجام وظایف شرعی بپردازند و راه کمال و رشد را

طی کرده و به مقام بلند انسانی - که در نزد خدا مقرر شده - برسند. بنابراین، بر اساس دو برهان عبودیت و معرفت - که قبلاً مطرح شد - انسان به طور فطری برای انجام تکالیف الهی و بندگی خدا و کسب معرفت در معارف دینی در جستجوی منبعی مطمئن است. پس، همان برهانی که ما را دعوت به رهبری عالم و عادل از تمام جهات می کند وجود صفت عصمت را برای او به اثبات می رساند. و از آن جا که عصمت، امری باطنی است و مردم هیچ راهی به سوی او از طریق آرای عمومی و شورا ندارند، تنها راه شناخت امام معصوم، نص صریح است. این جاست که امام سجاد علیه السلام می فرماید: امام از خاندان مادارای عصمت است، و عصمت امری ظاهری در خلقت افرادیست تا به آن شناخته شوند. به همین جهت، امری منصوص می باشد خدابه وسیله رسولش باید آنها را معرفی نماید. (سؤال شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، معنی معصوم چیست؟) فرمود: معصوم، همان کسی است که با ملازمت و چنگ زدن به ریسمان خدا، خود را از بدیها و خطاها ننگه می دارد. و ریسمان خدا قرآن است. این دو، تاقیامت از هم جدانمی شوند. امام به قرآن هدایت می کند و قرآن به امام هدایت می کند و این است گفته خدای عزّ و جل: براستی، این قرآن به مستقیم ترین راه هدایت می کند [۲۳۹]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! تو وصی من هستی؛ جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است. و تو امام و پدر یازده امام هستی. همان کسانی که پاک و معصومند... [۲۴۰]. ابن

عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: من و علی، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام پاک و معصوم هستیم [۲۴۱]. از سلمان - رضی الله عنه نقل است که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک را بر کتف امام حسین علیه السلام گذاشتند و فرمودند: برستی او امام و فرزند امام است، ائمه از صلب او نه نفرند. آنان افرادی نیک، امین و معصوم می باشند و نهمین فرد، قائم ایشان است [۲۴۲]. زید بن ثابت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برستی از صلب حسین علیه السلام امامانی نیکوکار، امین و معصوم بیرون می آیند؛ امامانی که کارگزاران به عدل هستند [۲۴۳]. عمران بن حصین گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: تو وارث علم من و امام و خلیفه بعد از من هستی؛ به مردم یاد می دهی چیزی را که نمی دانند. و تو پدر دو فرزند من و شوهر دخترم هستی و عترت پاک و امامان معصوم از ذریه و فرزندان تو هستند [۲۴۴]. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که خوشحال و مسرور می گردد که به شاخه یا قوت سرخ نظر نماید شاخه ای که خداوند عزوجل با دست خود آن را غرس کرده و نشانده است و به آن تمسک بجوید، پس باید علی علیه السلام و امامان از فرزندان او را به ولایت و سرپرستی بگیرد. پس، برستی اینها مختار و برگزیده خدای عزوجل هستند و اینها معصوم از هر گناه و خطا می باشند [۲۴۵]. از جمله فضایل اهل بیت علیهم السلام این بود

که خداوند، اطاعت آنها را بر مردم واجب کرده است. و امر به طاعت آنها برای این است که آنها معصومند و مردم با پیروی از آنها در اندیشه و عمل از خطا و گمراهی حفظ می شوند و به مقام انسانی نایل می گردند. سلیم بن قیس گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: طاعت صرفاً برای خدای عزوجل و برای رسولش و اولیای امر است. و علت اطاعت از اولی الامر اینست که اینها معصوم و پاکند و امر به معصیت و گناه نمی کنند [۲۴۶].

## مکارم اخلاق

فضایل و صفات کمالیه در انسان وابسته به کمال و رشد وجودی اوست. هر روحی ظرف صفات و کمال و اخلاق بلند انسانی نیست. تا ظرف وجودی انسان توسعه نیابد و رشد و کمال در حقیقت وجودی او حاصل نشود، فضایل انسانی در روح جایگزین نمی شوند. کمالات روحی و صفات الهی در نفس فرد یا افراد، دلیل و شاهد بر کمال وجودی و روحی آنهاست. با توجه به مطالب فوق، می توان یک قاعده کلی را کشف کرد و آن این که: صفات مثبت دلیل بر رشد و تکامل مثبت و صفات منفی دلیل بر انحطاط و تنزل وجودی یک موجود است. صفات عالی موجود در یک انسان اثری از رشد وجودی و انسانی اوست؛ آنچنانکه صفات رذیله دلیل و اثر انحطاط و تنزل وجودی او می باشد. تفاوت رسولان، پیامبران و امامان معصوم با دیگر مردم در همین مطلب است. آنها از فضایل عالی اخلاقی برخوردارند و این دلیل رشد و کمال حقیقی و وجودی آنهاست. با توجه به حفظ مراتب. اما در مردم احتمال وجود رذیله در کنار فضیلت وجود دارد.

برخی در اوج فضیلت، گروهی در نهایت رذالت و بعضی نیمی از رذیلت و نیمی از فضیلت را دارند. و عده ای هستند که جنبه رذیلت در آنها بر جنبه فضیلت برتری دارد و در بعضی دیگر به عکس است. مکارم اخلاق، عبارت از صفات عالی اخلاقی است که بیانگر رشد و کمال وجودی انسان است و هر قدر آن مکارم عالی تر و شدیدتر باشند، کشف از کمال وجودی بیشتر می کنند. و مکارم اخلاق مرتبه عالی اسلام است. بنابراین، در زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مکارم اخلاق، خاص انبیا و رسولان و آنانی قرار داده شده که پیروان صدیق و واقعی آنها هستند. با توجه به احادیثی که در فضایل اهل بیت علیهم السلام بیان داشتیم، جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که این بزرگواران از مکارم اخلاق و اخلاقی الهی و انسانی در حد اعلا برخوردارند. عالی ترین فضیلت در یک فرد اینست که در هر حال متوجه حفظ دینش باشد، زیرا حفظ دین و دینداری پایه و اساس تمام فضایل و مکارم اخلاق است. و این از صفات بارز اهل بیت علیهم السلام بوده است. بنگرید: حضرت علی علیه السلام فرمود: با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم راه می رفتیم، به باغی رسیدیم. و مرا آزاد گذاشت و شروع به گریه کرد. از علت گریه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: به سبب کینه هایی که در قلبهای گروهی هست اشک می ریزم؛ آنها این کینه ها را برای تو آشکار نمی کنند، مگر بعد از من. گفتم: آیا ظهور این کینه ها در هنگام سلامتی دین من است؟ دین من در این هنگام سالم و محفوظ است؟ فرمود: آری. ظهور کینه ها در



هنگام سلامتی دین توست [۲۴۷]. امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن که فضیلت ماه رمضان را بیان فرمود، گریه کرد؛ حضرت علی علیه السلام می فرماید: عرض کردم: یا رسول الله، چه چیز شما را گریانند؟ فرمود: یا علی، گریه می کنم به آنچه در این ماه به تو می رسد. گویا من تو را می بینم در حالی که برای پروردگارت نماز می گذاری؛ و بدبخت ترین اولین و آخرین، برادر و رفیق پی کننده ناقه صالح برانگیخته شده و ضربتی برسرت می زند که محاسنت از آن ضربت رنگین می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا این عمل در حال سلامتی دین من است؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در حال سلامتی دین توست [۲۴۸]. و از جمله مکارم اخلاق، خدای را عظیم شمردن و هر چیزی را در مقابل او کوچک دیدن است؛ بخصوص دنیا که حب استقلالی آن ریشه هر فساد و نفاقی است. ضرارین ضمیر، ضبایی می گوید: سوگند به خدا، گواهی می دهم که علی علیه السلام را در برخی موقفهایش دیدم در حالی که شب پرده های تاریک خود را بر او انداخته و او در محرابش ایستاده بود.. محاسنش را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می پیچید و همچون افراد اندوهگین گریه می کرد و می فرمود: ای دنیا! از من دور شو، آیا خودت را بر من عرضه می کنی و می نمایی و به سوی من شوق می ورزی و مرا خواهانی. نزدیک مباد هنگام فریب تو، و چه دور است این آرزو و طمع تو درباره من، غیر مرا مغرور ساز و فریب ده، مرا به تو احتیاجی نیست.

براستی تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر برای من رجوعی در آن نیست. پس زندگانی تو کوتاه و بزرگی و اهمیت تو اندک؛ و آرزوی تو پست و ناچیز است. آه! از کمی توشه اطاعت و عبادت و طولانی بودن راه و دوری سفر آخرت و بزرگی مکان فرود سختی فرودگاه (قبر و برزخ و قیامت) و خشونت و ناراحتی خوابگاه قبر [۲۴۹]. زهد از جمله صفات عالی اخلاقی است. نفسی که به آن زینت یافته، آلوده به مادیات نمی شود. و خداوند متعال، امیرالمؤمنین علیه السلام را به این صفت مزین فرموده بود. عمار بن یاسر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: یا علی! براستی خدای متعال تو را به زینتی داد که نزد او از دنیا و آنچه در آن است، دوستانداری است. و آن زینت، زهد تو در دنیا و محبت تو نسبت به فقرا می باشد [۲۵۰]. امام صادق علیه السلام راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: نشستن ایشان چون نشستن یک عبد بود، به تواضع یک عبد غذا می خورد، مردم را به نان گندم و گوشت اطعام می کرد و وقتی به خانه بر می گشت نان جو با زیتون سرکه مصرف می کرد.. عمل او عمل مردی بود که گویا به بهشت و جهنم نظر می کند. هزار بنده را از مالش آزاد کرد؛ مالی که در کسب آن دو دستش خشن شده و از دو جبینش عرق می ریخت و از عملش قرب خدا و خشنودی او را طالب بود. و امام زین العابدین علیه السلام به گونه ای عمل کرد که هیچ کس بعد از او همچون آن حضرت نبود. روزی فرزند گرامی اش امام باقر علیه السلام

بر پدرش امام سجاده علیه السلام وارد شد، دید از بی خوابی و گرسنگی چهره پدر زرد شده و دو چشمشان از اشک تهی شده و پیشانی آن حضرت از زیادی سجود مانند زانوی شتر پینه بسته، بینی ایشان شکاف برداشته و از طول قیام در نماز، دو ساق و دو پایش ورم کرده است. امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که پدرم را با این حالت می دیدم بدون اختیاراشکم به جهت ترحم بر او سرازیر می شد. در این هنگام او به فکر فرومی رفت و بعد از لحظاتی متوجه ورود من می شد سپس می فرمود: فرزندم! بعضی از آن ورقها را که عبادت جدم امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ذکر شده، بیاور. من آن صحف را به ایشان می دادم. پس مقدار کمی از آن را می خواندند و سپس به جهت بیقراری که به ایشان دست می داد رها کرده، می فرمودند: چه کسی طاقت و تحمل عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد؟ و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به بیت المال وارد می شدند، مستحقین را گرد آورده، موجودی بیت المال را به دست گرفته و می فرمود: ای طلا و نقره! غیر مرا فریب دهید؛ غیر مرا فریب دهید. پس خارج نمی شد تا این که تمام آن را تقسیم می کرد و هر صاحب حقی را به حقش می رساند. سپس امر می فرمود تا در آن بیت المال آب پاشند و آن را جاروب کنند. آن گاه در آن جا دو رکعت نماز بجا می آورد و می فرمود: ای دنیا! آیا خودت را به من عرضه می داری؟ و آیا به جانب من آرزو و شوق می ورزی؟ براستی که تو را سه طلاقه کرده ام که هرگز برای من رجوعی در آن نیست! [۲۵۱]. دنیا در نظر امیرالمؤمنین علیه السلام که نمونه

بارز زهد و مکارم اخلاق در میان اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام است، کوچکتر از آن بود که به خاطر آن حتی کوچکترین ستمی را در نازلترین مرتبه مرتکب شوند. چنانکه فرمود: به خدا سوگند، اگر شب را بر روی خار سعدان به حالت بیدار به صبح رسانم، و دست و پایم را با زنجیر بسته و بکشند، برای من دوستدارتر است از این که خدا و رسولش را در روز قیامت در حالتی ملاقات کنم که به برخی از بندگان خدا ستم کرده و غاصب چیزی از مال دنیا باشم. به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم زمین را با آنچه در زیر افلاک آن است به من بدهند که خدا را در حق مورچه ای نافرمانی کرده و پوست جوی را از آن مور برابیم، چنین کاری نمی کنم. براستی دنیای شما در نزد من خوارتر از یک برگ است که در دهان ملخی باشد که آن را به دندان گرفته و می خورد. علی را با نعمتهایی که فانی می شود و لذتی که باقی نمی ماند چه کار؟ پناه بر خدا از خواب و سستی عقل و زشتی لغزش، و تنها از او یاری می جویم [۲۵۲]. امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام وقتی نماز صبح را به جا می آورد، تا طلوع خورشید مشغول تعقیب نماز بود. وقتی خورشید طلوع می کرد فقرا و مساکین و غیر اینها از مردم نزد او اجتماع می کردند و به آنها فقه و قرآن می آموخت [۲۵۳]. یکی از راههای شناخت امام معصوم علیه السلام وجود مکارم اخلاق است. و اهل بیت علیهم السلام در اندیشه و عمل دارای مکارم اخلاق صفات

عالی انسانی بوده اند. حارث بن مغیره نضری گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر ولایت به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: به داشتن سکینه، وقار، علم و وصیت به نص از جانب رسول اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و امام قبل [۲۵۴]. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: .. صاحبان امر را از راه معروف، عدل و احسان بشناسید [۲۵۵]. مکارم اخلاق دارای دو رویه است: یک رویه آن وجود صفات عالی انسانی، و رویه دیگر آن ترک معاصی و گناهان است. بنابراین، عصمت که ریشه مکارم اخلاق از تمام جهات است، از همین دو رویه تشکیل یافته: ۱. نداشتن خطا، اشتباه، گناه، ۲. داشتن صفات مثبت اخلاقی در سطح بسیار عالی. حسین اشقر می گوید: به هشام بن حکم گفتم: معنای این گفته شما که امام جز معصوم نیست چه می باشد؟ گفت: از امام صادق علیه السلام از این موضوع سؤال کردم، فرمود: معصوم کسی است که به توفیق و یاری خدا تمام آنچه را که از جانب خدا حرام شده، ترک می گوید. و براستی خدای تبارک و تعالی فرمود: و کسی که به یاری خدا نگاهداشته شود، به راه مستقیم هدایت شده است [۲۵۶]. صاحب مکارم اخلاق، دارای خضوع و خشوع خاصی در برابر معبود ورب و خالقش می باشد. چنانکه درباره امام سجاد علیه السلام بیان داشته اند که آن حضرت هنگامی که به نماز می ایستاد، رنگ چهره اش تغییر می کرد. هنگامی که به سجده می رفت سرش را بلند نمی کرد مگر این که عرق از آن سرازیر بود [۲۵۷]. امام سجاد علیه السلام هنگامی که از وضوی نماز فارغ می شد، بین وضو و نماز، وحشت و لرزه بر اندام

او می افتاد. وقتی از علت آن سؤال شد، فرمود: وای بر شما، آیا می دانید به جانب چه کسی قیام کرده ام؟ و اراده دارم با چه کسی مناجات کنم؟ [۲۵۸]. قندوزی در ینابیع الموده می نویسد: امام زین العابدین - رضی الله عنه بسیار اهل گذشت، عفو و بخشش بود تا جایی که مردی به ایشان ناسزا گفت. خود را به بی توجهی زد. آن مرد گفت: منظورم تو هستی. امام علیه السلام فرمود: از تو اعراض نمودم که اشاره به آیه خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین [۲۵۹]. است [۲۶۰]. درباره امام باقر علیه السلام می نویسد: او حقایق احکام، حکمتها و لطایف آن را از مکنونات و گنجهای معارف ظاهر نمود. و از این جهت گفته شده که او باقرالعلوم و جامع آن می باشد؛ او شهرت دهنده و درخشش دهنده عملش به صفای قلب و پاکی نفس و نسب و شرافت در صفات است؛ عمر و لحظات زندگی اش را در طاعت خدای متعال گذرانده و برای او در مقامهای عارفان اسراری است که زبان وصف کنندگان از بیان آن خسته می شود [۲۶۱]. و نیز می نویسد: امام موسی کاظم علیه السلام وارث امام صادق علیه السلام در علم و معرفت و کمال و فضل بود و به جهت بسیاری گذشت و حلمش کاظم لقب گرفت. و نزد اهل عراق معروف به باب قضای حوایج و عابدترین اهل زمان و عالمترین و با سخاوت ترین آنان بود [۲۶۲]. درباره امام علی النقی علیه السلام چنین نگاشته است: او وارث پدرش در علم و کمال و سخاوت بود و از این جاست که وقتی آن مرد بیابانی از

اطراف کوفه بر آن حضرت علیه السلام وارد شد و عرض کرد: من از متمسکین به ولایت شما و اجداد شما هستم و دارای قرضی هستم که در ادای آن غیر شما را قصد نکرده ام شما قادر به پرداخت آن هستید. حضرت فرمود: صبر کن. پس از آن بود که متوکل سی هزار برای آن بزرگوار فرستاد. امام علی النقی علیه السلام تمام آن را به اعرابی عطا فرمود. اعرابی عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ده هزار برای ادای دین من کافی است. امام علیه السلام از گرفتن بقیه امتناع کردند. آن مرد بیابانی، بازگشت در حالی که می گفت: خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد [۲۶۳].

## اعجاز

اعجاز، عبارت است از کارهای خارق عادتی که خارج از علت‌های طبیعی بوده و انجام آن برای افراد خاصی امکان پذیر است؛ افرادی که از ولایت بر موجودات برخوردار باشند؛ به عبارت دیگر، دارای ولایت تکوینی باشند. ولایت تکوینی، همان قدرت تصرف و تسلط بر موجودات است، به گونه ای که محکوم اراده شخص در پرتو آن ولایت قرار گیرد. چنین قدرت و تسلطی برای هیچ فردی ممکن نیست، جز کسانی که احاطه وجودی بر آنها داشته باشند. و طبق احادیث واسطه فیض و احادیث نور، مرتبه هستی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام شدیدتر و برتر از تمام موجودات در جهان مجرد و ماده است. بنابراین، اعجاز، معلول ولایت تکوینی، و ولایت تکوینی معلول تسلط وجودی است. به عبارت دیگر، اعجاز اثری است که از کمال خاص صادر می شود و کمال خاص یک موجود نشانه

مرتبۀ وجودی اوست. و این اثر تصرف در عالم خلقت از موجودی صادر می شود که مرتبۀ وجودی او بالاتر از مرتبۀ وجودی هر موجود وابسته به خدا باشد. لازم به تذکر است که: اگرچه آنان طبق احادیث واسطه فیض و احادیث نور در آفرینش دارای اولین مرتبۀ وجودند، لکن ظهور این اثر در عالم طبیعت - که جهان استعداد و حرکت از استعداد به ظهور فعلی می باشد - وابسته به رابطه خاص آن موجود با خدای متعال است که این رابطه جز با ترک تعلق کامل از طبیعت و مادیت و وابستگی محض ارادی به خدای بزرگ حاصل نمی شود. محصول این ترک تعلق کامل همان عصمت است که بیانگر تقرب به خدا و رشد وجودی آن موجود می باشد. لذا ولایت تکوینی در عالم طبیعت ملازم با عصمت می باشد. این که اعجاز را از شروط امامت قرار داده اند، بدین معناست که دلیل ظاهر و روشن بر ولایت تکوینی و هر کمال وجودی و عصمت و کامل بودن صفات فضیلت است و شخصی که چنین خصوصیتی دارد، به لحاظ رابطه خاص با خدای متعال اسوه و الگوی در اندیشه و عمل است و وجوب اطاعت از او در همین راستا می باشد، زیرا مکلف وظیفه دارد رضایت خالق و رب خویش را به دست آورد. و رضایت او آن گاه به تحقق می رسد که علم به خواسته او و علم به امتثال آن حاصل نماید. و چنین علمی جز از طریق معصوم و انسان کامل حاصل نمی شود. و از آن جا که عصمت و کمال وجودی و رابطه خاص با خدا، از امور معنوی است و حواس و عقل -



به طور مستقل - از درك مصداق آن ناتوانند، تنها راه برای شناخت مصداق نصّ صریح و وجود اثر آن کمال و رابطه خاص است. که این اثر همان اعجاز می باشد. امام صادق علیه السلام اعجاز را از جمله شروط امامت قرار داده. آن جا که می فرماید: امام و مقام جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید دارای ویژگیهای زیر باشند: ۱- عصمت ۲- نصوص به واسطه رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر امامت و ولایت تصریح شده باشد. چنانکه در مورد دوازده امام علیهم السلام بیان شد. ۳- عالمترین مردم باشد. ۴- پرهیزکارترین مردم باشد. ۵- عالمترین آنها به کتاب خدا باشد. ۶- صاحب وصیت ظاهری باشد ظاهراً سفارش به وصی بودن شده باشد ۷- دارای اعجاز و دلیل باشد.. [۲۶۴]. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: آن گاه که ثابت شد قوام امت به امر و نهی و آمده از جانب خداست، برای ما معلوم شد که مردم ناگزیر از پیغمبری هستند که از جانب خدای عزوجل مبعوث شده و دارای اوصافی باشد که به واسطه آنها از جمیع مردم ممتاز باشد. از آن اوصاف است: عصمت از تمام گناهان؛ اظهار نمودن معجزات؛ بیان ادله ای برای نابود کردن شبهات؛ طاهر، پاک و پاکیزه باشد. و با ملکوت خدای سبحان ارتباط داشته باشد و جدا نباشد، زیرا غیر از چنین کسی نمی تواند از جانب خدای عزوجل نسبت به مردم ادای رسالت کند. و باقی ماندن مردمی که دارای مقام عصمت نیستند، جز به وجود امام معصوم که حدود و اوامر خدا را در میان مردم به پا دارد امکان ندارد. تا این که فرمود: و ناگزیر است وجود کسی که چنین اوصافی دارد؛

در هر عصر و زمانی پس از زمان دیگر؛ و در هر مدت و وقتی بعد از مدّت دیگر و در هر امت و شریعتی پس از امت دیگر. و تا زمانی که مردم هستند و تکلیف بر آنها هست، این امر در مردم جاری است و بدون او امنیت آنها راست نمی شود و زندگانی آنها دوام نمی یابد. و اگر امام هم مانند افراد رعیت باشد، احتیاج پیدا می کند به آنچه که مردم به آن محتاجند و از عدل و حکمت خدا به دور است که بر مردم احتجاج نماید به واسطه شخصی که خود او نیز محتاج امام و همانند سایر مردم است. بلی، امام را هم امامی است که آن وحی است که او را امر و نهی می نماید. پس، تمام این اوصاف پراکنده است و همه را خداوند برای پیامبر ما جمع نموده است. و لازم و واجب است که بعد از رحلت و درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جانشینی او [۲۶۵]. و سپس در باقی اوصیاء علیهم السلام باشد.

## اعترافها

### اشاره

درخشش نور انسان کامل آنچنان شدید و قوی است که حتی کور و نابینا اگرچه همه جا برای او ظلمانی و تاریک است از آن بهره می گیرد، اگرچه آن روشنی بسیار کم سو و ضعیف باشد. و این دلیل واضح و آشکاری است بر غلبه نور بر ظلمت. جامعه نوپای اسلام با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از تمام واقعیتها چشم پوشیده و بسیاری از مسائل طرح شده از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به فراموشی سپرد. و مقام خاندان عظیم الشانی را که تا دیروز -

با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیار محترم بودند، با عروج روح رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جوار حق تعالی، نادیده گرفت تا آن جا که حتی مورد بی حرمتی برخی از صحابه و مسلمانها قرار گرفتند. تا جایی که حق ولایت آن ابر مرد میدان رزم و عبادت و عدل و حق مالکیت آن بانوی بزرگ به هیچ انگاشته شد. و مردم احادیث نور، احادیث واسطه فیض در تکوین و تشریح، احادیث فضیلت اهل بیت علیهم السلام حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث منزلت و.. را به فراموشی سپرده و یا به وسیله مغزهای فروخته شده توجیه نمودند. به هر حال، جامعه با فراموشی حق، ظلمانی و تاریک شد؛ ولی نور ولایت و امامت و انسان کامل و معصوم در تمام صحنه ها و حوادث، روشن و آشکار بود. تا آن جا که مخالفین او در بسیاری از مشکلات علمی و غیره به او پناه هنده شده و اعتراف به عظمت انسانی و مقام علمی و عدل او کردند. در این بخش به بیان نمونه هایی از اعترافات آنها می پردازیم.

### **اعترافات ابوبکر**

ابوبکر، در نزد عباس - عموی بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف می کند. ابو رافع گفت: بعد از این که مردم با ابوبکر بیعت کردند، شنیدم که به عباس می گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرزندان عبدالمطلب و اولاد آنها را گرد آورد و شما در جمع آنان حضور داشتی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، براستی خداوند پیامبری را مبعوث نکرده جز این که برای او

از خاندانش برادر و وزیر و وصی و خلیفه قرار داده است. پس، چه کسی از شما با من بیعت می کند تا برادرم و وزیر و وصی و خلیفه من در میان خاندانم باشد؟ هیچ کس از شما پاسخ نداد! سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! در اسلام جلودار باشید نه دنباله رو؛ به خدا سوگند، هر آینه رهبری و مقام بلند خلافت به دست غیر شما می افتد. و آنگاه پشیمان می شوید! پس، در این هنگام علی علیه السلام ایستاد و به آن حضرت با توجه به شرطی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده بود، بیعت کرد. (ای عباس) آیا این جریان را قبول داری؟ گفت: بلی [۲۶۶]. عایشه گفت: به پدرم گفتم: من می بینم که نظرت به صورت علی علیه السلام طولانی است. در پاسخ گفت: دخترم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: نظر به چهره علی علیه السلام عبادت است [۲۶۷]. انس بن مالک گفت: فردی یهودی در زمان خلافت ابوبکر وارد مدینه شد و سراغ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گرفت. او را به نزد ابوبکر آوردند. یهودی گفت: تو خلیفه رسول خدایی؟ ابوبکر گفت: بلی؛ آیا نمی بینی که در مقام و محراب او هستم؟ یهودی گفت: اگر چنین است به سؤالات من پاسخ بده. ابوبکر گفت: از آنچه برای تو ظاهر شده سؤال کن. گفت: مرا از چیزی که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا نمی داند خبر ده. ابوبکر گفت: این سؤالهایی است که زنادقه می کنند. در این هنگام، عده ای از مسلمانان تصمیم به قتل یهودی گرفتند و از آن

کسانی که در آنجا حضور داشتند، ابن عباس - رضی الله عنه بود که به آن گروه نهیب زد و گفت: ای ابابکر! نسبت به این مرد با انصاف باشید. ابوبکر گفت: شنیدی که چه گفت؟ ابن عباس گفت: اگر قادری پاسخ او را بده و الا رهایش کن هر جا که بخواهد برود. ابوبکر دستور داد مردی یهودی را خارج کردند، در حالی که می گفت: خدا لعنت کند گروهی را که در غیر جایگاهشان نشسته اند؛ اراده کشتن نفسی را بدون علم می کنند؛ قتل نفسی که خدا به غیر علم حرام کرده است. و نیز می گفت: ای مردم! اسلام رفت، تا آن جا که قادر به پاسخگویی یک مسأله نیستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کجاست؟ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کجاست؟ ابن عباس به دنبالش رفت و به او گفت: وای بر تو، به منزل امیرالمؤمنین - رضی الله عنه که محل نزول علم نبوت است برو. در این هنگام، ابوبکر و مسلمانان در طلب آن یهودی خارج شدند و او را در میانه راه یافتند و به محضر امیرالمؤمنین - رضی الله عنه آوردند و اجازه گرفته و بر آن حضرت وارد شدند. گروهی از مردم هم ازدحام کرده بودند که برخی می خندیدند و برخی هم می گریستند. ابوبکر گفت: ای ابوالحسن. این یهودی پیرامون مسائل زنادقه و بی دینها از من سؤال کرد. امام - رضی الله عنه فرمود: ای یهودی! چه می گویی؟ یهودی گفت: آیا سؤال کنم از شما آنچه را که این قوم نسبت به من اراده داشتند؟ فرمود: نسبت به تو چه اراده ای داشتند؟ گفت: خواستند خون مرا

بریزند. حضرت فرمود: این را واگذار و از آنچه می خواهی سؤال کن. پس گفت: سؤال مرا جز پیامبر یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی داند. حضرت فرمود: از آنچه می خواهی سؤال کن. یهودی گفت: آیا به من خبر می دهی از آنچه برای خدانیست و نزد خدانیست و از آنچه خدانی دانند؟ علی علیه السلام به او فرمود: ای برادر یهودی! با شرط پاسخ تو را می دهم. عرض کرد: آن شرط چیست؟ فرمود: با من گفتاری عادلانه بگویی آن هم با اخلاص که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. حضرت در پاسخ فرمود: اما آنچه گفتی نزد خدا نیست، ظلم است. یهودی گفت: راست گفتی مولای من - اما آنچه برای خدا نیست، همسر و فرزند و شریک است. یهودی گفت: راست گفتی مولای من - اما آنچه گفتی خدا نمی داند؛ خدا برای خودش همسر، فرزند، شریک و وزیر نمی داند. او خود قادر است بر هر چیزی که می خواهد و اراده می کند. در این وقت، یهودی گفت: دست مبارکت را بده. پس گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلی الله علیه و آله وسلم عبده و رسوله و این که تو خلیفه برحق او هستی و وصی و وارث علم آن رسولی، خداوند به تو جزای خیر از اسلام بدهد. انس بن مالک گفت: مردم فریاد شادی کشیدند. ابوبکر گفت: ای علی، تو بر طرف کننده اندوها و زداینده غم و اندوه هستی. ابوبکر از نزد حضرت خارج شد و بالای منبر رفت و گفت: مرا واگذارید، من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست [۲۶۸].

### گواهی عمر، حدیث منزلت

در کتاب احقاق الحق، جلد ۸

از صفحه ۱۸۲ تا صفحه ۲۴۴ راجع به مراجعات عمر، ابوبکر، عثمان و معاویه، احادیث از کتب مختلف اهل سنت ذکر شده است. سوید بن غفله گفت: عصر، مردی را دید که نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می ورزد. عمر به او گفت: گمان می برم که از منافقین باشی. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: نسبت به علی به من، به منزله هارون به موسی علیه السلام است؛ جز این که پیامبر بعد از من نیست (یعنی، او برادرم و وزیر و خلیفه و وصی من است؛ فقط پیامبر نیست [۲۶۹]. عبدالله بن عباس گفت: گروهی نزد عمر نشسته بودند و درباره آنان که به اسلام آوردن سبقت گرفته اند، گفتگو می کردند. شنیدم عمر بن خطاب می گفت: اما در مورد علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: در او سه ویژگی وجود دارد؛ اگر یکی از آن سه خصلت در من بود، دوست دار تر بود نزد من از آنچه خورشید بر آن می درخشید. من، ابو عبیده، ابوبکر و گروهی از صحابه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با دست بر شانه علی علیه السلام زد و درباره او فرمود: ای علی! تو اولین مؤمن از حیث ایمان هستی و اولین مسلمان در گرویدن به اسلام می باشی، و تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی [۲۷۰]. بین عمر و شخصی، راجع به مسأله ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشسته بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت:

این مرد بزرگ شکم. عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد، سپس گفت: آیا می دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ کسی که مولای من و مولای هر مسلمان است [۲۷۱]. ابو هریره به نقل از عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست [۲۷۲]. سعید بن مسیب گفت: عمر بن خطاب گفت: از هر مشکلی که در آن دسترسی به ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام نداشته باشم به خدا پناه می برم. (و نیز گفت:) به خدا پناه می برم از این که در میان قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در آن قوم نباشی [۲۷۳]. مردی را نزد عمر آوردند، وقتی گروهی از مردم از او سؤال کردند که چگونه صبح کردی؟ گفت: صبح کردم، در حالی که فتنه را دوست دارم؛ از حق کراهت دارم؛ یهود و نصارا را تصدیق می کنم؛ به چیزی که نمی بینم ایمان دارم و به چیزی که خلق نشده است، اقرار می کنم. عمر در پی علی علیه السلام فرستاد. وقتی آن حضرت آمد، او را از آنچه آن مرد گفته شد مطلع ساختند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفته است، او فتنه را دوست می دارد؛ خدای متعال فرمود: جز این نیست که اموال و اولادش فتنه هستند. از حق کراهت دارد. یعنی مرگ؛ خدای متعال فرمود: لحظات مرگ و موقع احتضار به حق می آید. و او یهود و نصارا را تصدیق کرد؛ خداوند متعال فرمود: یهود گفت: نصارا، اساسی ندارند و نصارا گفتند: یهود، دینی بی اساس



است. و به چیزی که نمی بیند ایمان دارد؛ به خدای عزوجل ایمان دارد و به چیزی که خلق نشده است اقرار می کند؛ یعنی، قیامت [۲۷۴]. دو مرد از قریش، صد دینار در نزد زنی به ودیعه گذاشتند و به او گفتند: این امانت را به فردی از ما بر نمی گردانی؛ مگر این که دیگری حاضر باشد هر دو با هم باشیم و مدتی آن دو، از یکدیگر دور بودند. چندی گذشت، یکی از آن دو (به نزد زن) آمد و گفت: رفیق و دوستم مرده و از بین رفته است. امانت را از تو می خواهم. آن زن مال ودیعه را به او رد کرد. سپس دیگری آمد و از آن زن طلب امانت کرد. زن گفت: دوست آن را گرفته است. مرد گفت: شرط این بود که با حضور هر دو ودیعه را رد کنی. برای رفع این مشکل نزد عمر رفتند. عمر رو به مرد کرد و گفت: آیا گواه و شاهدی داری؟ گفت: آری؛ خود این زن گواه است. عمر زن را ضامن دانسته گفت: تو ضامن هستی. پس، آن زن تقاضا کرد که عصر شکایت و مرافعه آن دو را به امیرالمؤمنین علیه السلام برساند. عمر مطلب را به علی علیه السلام ارجاع داد. آن زن داستان را برای آن حضرت نقل کرد. پس حضرت فرمود: ای مرد! آیا تو به این مطلب اقرار داری که این مال تسلیم هیچ کدام شما نباید شود؛ مگر این که با هم باشید؟ گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین، اقرار می کنم. حضرت فرمود: مال تو در نزد ما می باشد، رفیقت را احضار کن و مال را بگیر. پس آن

مرد حيله گر و حقه باز مچش باز شد و به ترس افتاد. خبر اين قضاوت به عمر رسيد، پس گفت: خدای متعال بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام مرا باقی نگذارد [۲۷۵]. عمر گفت: بارخدايا! سختی و مشکلی را بر من فرود نیاور مگر اين که ابوالحسن علیه السلام در کنار من باشد [۲۷۶]. عمر بن خطاب به نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم گفت: اگر دریا مداد شود و درختها قلم شوند و تمام انسانها نویسنده باشند و جن حسابگر باشد، نخواهند توانست فضائل تو را (ای ابا الحسن علی علیه السلام) بشمارند [۲۷۷]. دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد عمر آمدند. پس به علی علیه السلام گفت: بين این دو قضاوت فرما. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بين آن دو مرد حکم کرد. یکی از آن دو با لحنی تحقیر آمیز گفت: این بین ما قضاوت می کند. عمر به طرف او رفت و گریانش را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می دانی این شخص کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که او را به ولایت قبول نکند مؤمن نیست [۲۷۸]. عمیر بن بشر النخعی به نقل از عمر گفت: علی داناترین مردم است به آنچه خداوند متعال بر محمدصلی الله علیه وآله وسلم نازل فرموده است [۲۷۹]. احمد بن حنبل در کتاب فضایل خود، حدیث ۳۲۷ از باب خصایل علی علیه السلام گفت: و.. زنی را - که زنا کرده بود - نزد عمر آوردند؛ عمر دستور داد سنگسارش کنند. وقتی که آن زن را برای رجم می بردند، علی علیه السلام با آنها برخورد کرد، فرمود: جرم این

زن چیست؟ آن حضرت را از جریان مطلع ساختند. پس حضرت مانع از رجم شد. به نزد عمر آمدند. عمر گفت: چرا مانع اجرای حکم شدی؟ حضرت علیه السلام فرمود: این زن، کم عقل فلان طایفه است؛ براستی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قلم (تکلیف) از سه کس برداشته شد: ۱- فردی که خواب است، تا آنگاه که بیدار شود. ۲- کودک، تا آنگاه که محتمل شود. ۳- دیوانه، تا وقتی که بهبود یابد. پس عمر گفت: اگر علی علیه السلام نباشد، هر آینه عمر هلاک می شود [۲۸۰]. ابن عباس گفت: عمر بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای ما خطبه ای ایراد کرد و گفت: علی علیه السلام با قضاوت ترین فرد در میان ماست [۲۸۱]. به عمر گفته شد: اگر زیور کعبه را برگیری و با هزینه آن لشکر مسلمین را تجهیزی نمایی این بزرگترین اجرا را دارد؛ کعبه را با زیور چه کار؟ کعبه زیور را می خواهد چه کند [۲۸۲]. وقتی این مطلب را دانست از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام راجع به آن سؤال کرد. حضرت علیه السلام فرمود: براستی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و در آن اموال چهار قسم می شود: ۱- اموال مسلمانها. پس آنها را بین ورثه در فرایض ارث تقسیم می کرد. ۲- فئی، که بین افراد مستحق آن تقسیم می نمود. ۳- خمس، که آن را در جایی که خدا قرار داده بود، قرار داد. ۴- صدقات، که خداوند آنها را در مورد خودش قرار داده و باید در همان مورد به مصرف برسد و دو آن روز نیز زیور کعبه مورد نظر بود و خداوند آن را به همان حال باقی گذاشت

و آن را فراموش نفرمود و مکانش را پنهان و مخفی نساخت. پس زیور کعبه را در همان موردی قرار داده که خدا و رسولش قرار داده اند. پس عمر به آن حضرت رو کرده گفت: اگر تو نباشی هر آینه رسوا می شویم! این مطلب را گفت و آن حضرت علیه السلام را ترک کرد. در زمان حکومت عمر دو مرد به نزدش آمدند و از او راجع به طلاق کنیز سؤال کردند. پس در حالی که به وسیله ای بین آن دو تکیه داده بود، به نزد گروهی در مسجد آمد که در میان آنها مردی بود که جلوی سرش مو نداشت. عمر گفت: ای اصلع، نظرتان در طلاق کنیز چیست؟ آن مرد سرش را بلند کرده سپس با دو انگشت به او اشاره کردند! عمر به آن دو مرد گفت: طلاق کنیز دو طلاق است. یکی از آن دو گفت: سبحان الله، ما آمدیم تا پاسخ این مآله را از تو که امیرالمؤمنین عمر هستی بشنویم؛ ولی با ما به جانب این مرد آمدی و به اشاره ای که کرد، راضی شدی. عمر گفت: آیا می دانید این مرد کیست؟ گفتند؛ نه. گفت: این مرد، علی بن ابی طالب است. گواهی می دهم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: اگر آسمانهای هفتگانه را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر آن، ایمان علی علیه السلام برتری پیدا می کند [۲۸۳]. وقتی عمر بن خطاب به خلافت رسید، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! تو بعد از محمد صلی الله علیه

وآله وسلم و صاحبش ابی بکر ولی امر مسلمین هستی؛ ما می خواهیم سؤالهایی از تو بکنیم؛ اگر به ما پاسخ دادی، علم به حقانیت اسلام و نبوت محمدصلی الله علیه وآله وسلم پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمدصلی الله علیه وآله وسلم پی خواهیم برد. عمر گفت: سؤال کنید از آنچه برایتان پیش آمده. گفتند: ما را از قفل‌های آسمانها خبر ده؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلیدهای آسمانها مطلع کن. و از قبری که با صاحبش سیر کرد؛ و از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه رفته اند ولی در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما. و نیز برای ما بگو: پرنده دراج در فریاد کردنش، اسب در شیهه کشیدنش، قورباغه در نقیقش صدا کردنش، الاغ در عرعر کردنش و مرغ چکاوک در سوک کشیدنش چه می گویند؟ عمر سر به زیر انداخت. سپس گفت: عیبی نیست برای عمر که وقتی از چیزی سؤالی شود و پاسخ آن را نداند، بگوید: نمی دانم. و این که سؤال کند از چیزی که نمی داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند: گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. سلمان فارسی از جا بلند شد و به یهود گفت: لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خانه امیرالمؤمنین علیه السلام شد؛ تا این که بر آن حضرت علیه السلام وارد شد و گفت: ای ابالحسن! اسلام را دریاب. حضرت علیه السلام فرمود: چه شده؟ آن

حضرت را از جریان آگاه ساخت. علی علیه السلام که عبای پشمی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم را بر تن داشت نزد یهود آمد. وقتی چشم عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت: یا ابالحسن! تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه علی علیه السلام یهود را متوجه خود ساخت و فرمود: سؤال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب منشعب شد. یهود سؤالهای خود را مطرح کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پاسخ سؤالهای شما را مطابق آنچه در تورات شماست می دهم؛ مشروط به اینکه ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید. یهود قبول کردند. فرمود: سؤالهای خود را جدا جدا بیان کنید. گفتند: ما را از قفلهای آسمانها خبر ده. فرمود: قفلهای آسمانها شرک به خداست، زیرا بندگان وقتی مشرک باشند، عملشان بالا نمی رود. - کلیدهای آسمانها کدامند؟- فرمود: شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد بنده و رسول خداست. برخی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند: این جوان راست گفت. - ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن. فرمود: ماهی، آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود. - از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ما را آگاه ساز. فرمود: این مورچه سلیمان بن داود بود. گفت: ای مورچه ها! وارد خانه هاتان شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها(از شما) آگاهی ندارند. - ما

را او پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن. فرمود: اینها عبارتند از: آدم، حوا، ناقه صالح علیه السلام، قوج ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام. مرغ دراج، هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟ فرمود: او می گوید: خدا بر عرش مستولی است. خروس، هنگام آواز خواندن چه می گوید؟ فرمود: او می گوید: ای غافلین! خدا را به یاد آورید. اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدایا بندگان مؤمن را بر کافرین یاری فرما. الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد باجگیر، و در چشمهای شیاطین عرعر می کند. - قورباغه در صدا کردنش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: منزه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریاست. - مرغ چکاوک در سوت کشیدنش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدایا! دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را لعنت کن. پس از آن که یهود سؤالهای خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: ای یهود! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟ یهودی پاسخ داد: نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی؛ ای ابالحسن! مرا یهودی نام مگذار و خطاب مکن؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و براستی محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده او و رسولش می باشد و براستی تو داناترین این امت هستی [۲۸۴].

مردی در نزد عمر نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی نمود. عمر (به او متوجه شد و) گفت: آیا صاحب این قبر را می شناسی؟ صاحب این قبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی نیز

پسر ابی طالب بن عبدالمطلب علیهما السلام است؛ پس، علی علیه السلام را جز به خیر یاد مکن. براستی اگر تو او را دشمن بداری این شخص را در قبرش آزار داده ای اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم [۲۸۵].. با این بیان، عمر خواست نزدیک بودن نسبی و نیز مقام معنوی علی بن ابی طالب علیه السلام را برای آن مرد بیان کند. و در واقع از مقام بلند امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کرد. و آن مرد ناآگاه را متوجه شخصیت عظیم ایشان نمود. براء بن عاذب گفت: با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بودیم. در غدیر خم ما را فرود آورد و به نماز جماعت فرا خواند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند و دست علی - رضی الله عنه را گرفته، فرمود: آیا می دانید که من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان هستم بد نفسشان ولایتی دارم؟ گفتند: بلی می دانیم. فرمود: آیا می دانید من اولی و سزاوارتر به هر مؤمنی از نفسش هستم؟ گفتند: چنین است. حال که اقرار بر ولایت من بر خودتان و هر مؤمنی می کنید پس کسی که من مولای او و ولی او هستم، علی نیز مولای اوست [۲۸۶]. بارخدا یا! دوست بدار هر آن کس را که علی علیه السلام را دوست بدارد. و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد. براء بن عاذب گفت: عمر بعد از این قضیه با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! گوارا باد بر تو این ولایت؛ صبح کردی و شب کردی در حالی



که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای هستی [۲۸۷].

## گواهی عثمان

ابن عباس گفت: عثمان به جانب علی علیه السلام برگشت و از مقصد آن حضرت سؤال کرد. و خود نیز به راه افتاد و با تأمل به امیرالمؤمنین علیه السلام نظر می کرد. علی علیه السلام سؤال کرد: ای عثمان! چه شده که با این تأمل و دقت به من نگاه می کنی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: نظر به علی علیه السلام عبادت است [۲۸۸]. زنی را نزد عثمان بن عفان آوردند که شش ماه پس از ازدواج دارای فرزند شد. عثمان امر به رجم و سنگساری او کرد. علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: چنین حکمی در مورد او صحیح نیست، زیرا خدای متعال در کتابش قرآن می فرماید: مدت حمل و جدایی فرزند در مجموع ۳۰ ماه است. و فرمود: مادران، بچه ها را دو سال کامل شیر می دهند و این مدت برای کسی است که بخواهد شیر کامل به بچه بدهد. پس، مدت حمل می تواند شش ماه نیز باشد. پس رجم و سنگساری بر او نیست. عثمان شخصی را فرستاد تا مانع سنگسار آن زن شود، اما آن پیکر وقتی رسید که آن زن رجم شده بود [۲۸۹]. حسن بن سعد از پدرش روایت می کند که در زمان خلافت عثمان، در بین اسیران، زن و شوهری به نام یحنس و صفیه بودند. مردی از اسرا با صفیه زنا کرد و از صفیه پسری به دنیا آمد. پس، مرد زانی ادعا کرد که پس از زنا و مال اوست و یخنس شوهر صفیه گفت: پسر مال من است. پس، مرافعه را

به نزد عثمان آوردند و عثمان آن دو را به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد تا بین آنها حکم کند. پس علی علیه السلام فرمود: حکم می کنم بین این دو به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: فرزند مال فراش است؛ یعنی، مال کسی است که رختخواب مال اوست فرزند ما یحنس است و به هر یک از زانی و زانیه - چون غلام و کنیز بودند- پنجاه تازیانه زد نصب حد آزاد [۲۹۰].

### گواهی معاویه

مردی، مسأله ای از معاویه سؤال کرد، معاویه گفت: این سؤال را از علی بکن، او از من داناتر است. آن مرد گفت: می خواهم جواب را از تو بشنوم. معاویه گفت: وای بر تو، آیا دوست نداری مردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علم کثیری به او یاد داده است و بزرگان از صحابه نیز به این مطلب اعتراف دارند، و عمر در رفع هر مشکلی که ۸ دچارش می شد، به علی علیه السلام مراجعه می کرد. روزی مردی از عمر سؤال کرد. گفت: علی در این جاست. آن مرد گفت: می خواهم که پاسخ را از تو.. بشنوم. جواب داد: بلند شو، خداوند به پاهای تو قوتی ندهد. و اسمش را از دیوان و دفتر محو کرد [۲۹۱]. ابن حازم گفت: مردی به نزد معاویه آمد و از مسأله ای سؤال کرد. معاویه گفت: پاسخ این سؤال را از علی بن ابی طالب طلب کن؛ او داناتر است. آن مرد گفت:.. پاسخ تو برای من دوستدارتر از جواب علی است. معاویه گفت: بد گفתי؛ همانا تو نفرت داری از مردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علم کثیری به او یاد داده

است و از مردی که رسول خدا خطاب به او فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست. و عمر وقتی مشکلی داشت جواب را از علی می گرفت [۲۹۲].

### گواهی عمر بن عبدالعزیز

حسن بن صالح گفت: در نزد عمر بن عبدالعزیز راجع به افراد زاهد گفتگویی انجام گرفت. برخی گفتند: فلان؛ و برخی دیگر کس دیگری را به عنوان زاهد یا بهترین زاهد معرفی کردند. عمر بن عبدالعزیز گفت: زاهدترین مردم، در دنیا علی بن ابی طالب بود [۲۹۳]. نتیجه این همه گواهی بر حقانیت علی علیه السلام از جانب خلفا بیانگر چیست؟ وقتی خلفا اقرار می کنند که او داناتر است؛ آنگاه که اظهار می کنند: بدون او قادر بر حلّ مشکلی نیستند؛ آنگاه که او را مولای خود و هر مؤمن و مؤمنه ای می دانند و اعتراف به صدور حدیث منزلت و حدیث غدیر می کنند، و آن جا که عمر می گوید: او داناتر از هر کس است به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است؛ و آنگاه که در قضاوت بین مردم و بیان حکم خدا اشتباه می کنند و امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را به اشتباهشان آگاه می کند و از خطایی که کرده اند باز می دارد؛ و آنگاه که علی علیه السلام را در مناظره یهود و نصاری به کمک می طلبند و خود قادر به پاسخگویی نیستند؛ همه این اعترافها گواه چیست؟ آیا برآستی اینها بر طبق اسلام به خلافت رسیده و بر اساس دستور اسلام حکم کردند؟ اگر حدیث ثقلین می گوید: با تمسک به اهل بیت علیهم السلام و قرآن هرگز گمراه نمی شوید، چگونه

این حدیث را کنار بگذاریم و به غیر اهل بیت عصمت و طهارت تمسک بجوییم؟ آیا می توانیم هم به روش عمر باشیم که گفت: کتاب خدا ما را کافی است؛ و هم در روش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار بگیریم که فرمود: کتاب، با عترت سبب هدایت و نجات شماست؛ إن تسمکتُم بهما لن تضلوا أبداً آیا نجات امت اسلام در روش و بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که قرآن درباره او فرمود: و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحيٌ يوحى.. [۲۹۴]. یا در روش عمر که در بسیاری از موارد گفت: لو لا- علی لهلك عمر و نیز گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْظَلِهِ لَا- علی بها و نیز گفت: علی أفضانا؟ ما به حکم عقل و برهان معرفت و عبودیت، و حدیث ثقلین و منزلت، و حدیث سفینه به کسی تمسک می جوییم و ولایت کسی را برگردن می نهیم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از طریق وحی او را عدل قرآن قرار داده و تمسک به او را نجات و هدایت دانسته، و عمر با نبود او خود را از اداره امور مملکت و قضاوت بین مسلمین و پاسخگویی در برابر دیگران عاجز می دانسته است. تمسک به آنانی که واسطه فیض به خدا در تکوین و تشریح، واسطه حبّ خدا در عقیده و عمل و واسطه در حب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، و آنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که فضایل آنها را از کتاب و سنت و از طریق اهل سنت در چند قسمت نگاشتیم. خدایا! ما را از لغزش در

قلم و بیان نگهدار و در حفظ و صحت آن دو ما را کمک فرما.

## گزیده ای از دو کتاب

### اشاره

خدا را سپاس که ما را موفق گرداند تا مطالبی - هر چند کوتاه و اندک - در فضایل اهل بیت پیامبر عظیم الشان اسلام علیهم السلام بنگاریم. سعی ما این بود که در بیان فضایل، به احادیثی تمسک جوئیم که توسط علمای اهل تسنن در کتب مختلف نگاشته شده است. بر صاحب عقل و فضایل است که با دقت کامل در آنچه بیان شد، نظر نماید و تفکری در مرتبه عقلانی داشته باشد تا با بصیرت و روشن بینی و دور از تعصب محیطی و زمانی و مکانی به آنچه حقیقت و واقعیت دارد روی آورد و به حکم عقل که رسول و حکم باطنی است، پاسخ مثبت دهد. و در این رابطه، علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین انطاکی - رحمه الله علیه - و دکتر سید محمد تیجانی سماوی - دام عزه - را الگو قرار دهد که با تحقیق و بررسی دقیق، و دور از شرایط و جو حاکم بر خانواده، محیط و مردم، به ندای وجدان و عقل و حقیقت انسانی خویش - که طالب رشد و کمال معنوی است - پاسخ مثبت دادند و با آگاهی تمام به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تمسک جستند تا در متدینان تضلواً أبداً قرار گیرند. در این جا به بیان برخی از مطالب دو کتاب: لماذا اخترت مذهب الشیعه، مذهب اهل البیت علیهم السلام و آن گاه.. هدایت شدم تألیف آن دو بزرگوار می پردازیم تا به علت پذیرش مذهب شیعه از سوی آنان آگاه شویم. قبل از بیان آن علت، لازم است معرفی

اجمالی از شیعه به نقل از کتاب مذهب اهل بیت علیهم السلام اشاره کنیم.

## شیعه کیست؟

شیعه طایفه و گروهی هستند که از حق و حقیقت خاص برخوردارند و در میان خلق خدا، بهترین آنها می باشند؛ گروهی نجات یافته که به ولای خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام چنگ زده و در حد امکان به شناخت پیشوایان خود نایل شده اند و دشمنان خود را نیز شناخته و با آنان آن گونه که سزاوار آنهاست عمل می کنند. اینها خدای یگانه را که شریک و مثل ندارد - می پرستند. به رسالت پیامبر بزرگ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت امام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او که یازده نفرند، ایمان دارند. امام حسن مجتبی علیه السلام امام حسین علیه السلام، شهید کربلا امام علی بن الحسین السجاد علیه السلام امام محمد بن علی الباقر علیه السلام امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام امام محمد بن علی الجواد علیه السلام امام محمد الهادی علیه السلام امام حسن الزکی العسکری علیه السلام امام الحجه المنتظر المهدی علیه السلام او به زودی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل خواهد ساخت بعد از آن که پر از ظلم و جور گشته باشد. به کتب دو فرقه مراجعه کن تا به علت بقاء و طول عمر او آگاه شوی شیعیان نماز می خوانند؛ زکات و خمس می پردازند؛ روزه می گیرند؛ حج می روند و در راه خدا با اموال و جان خویش مبارزه می کنند. آنچه آنکه خدا و رسولش امر فرموده است. و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان

هراسی ندارند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به جانب خیرات سرعت می گیرند و تمام واجبات را انجام می دهند و از تمام حرامها نهی می کنند.

### شیعیان نجات یافتگان هستند

سبب نجات آنها - علاوه بر آنچه گفتیم - امتیازشان از سایر گروههای اسلامی است. آن امتیازی که در حدیث مورد اتفاق دو فرقه وارد شده است. ستفرق اُمّتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلها فی الثار إلا فرقه واحده؛ بزودی، امت من ۷۳ گروه می شوند؛ جز یک گروه، بقیه اهل جهنم هستند. ملاحظه کردیم که تمام امت اسلام یک شعار دارند و آن لا إله إلا الله، محمد رسول الله است. پس، اگر تمام فرقه ها را اهل نجات بدانیم، حدیث را تکذیب کرده ایم و اگر هلاکت همه آنها معتقد شویم نیز حدیث را دروغ پنداشته ایم. بنابراین، گروه نجات یافته - آنچنانکه گفتیم - کسانی هستند که به ولای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روی آورده اند. دلیل نجات اینها، دلیلهایی که نزد دو طرف شیعه و سنی موجود است [۲۹۵] پس، به طور مسلم، این فرقه نجات یافته بر سایر فرقه های اسلامی امتیاز پیدا می کند؛ امتیازی که فرقه های دیگر آن را اخذ نکردند. و آن تولی و تبری است. و اعتقاد اینهاست که امامان و آقایان، و رهبران و شفاعت کنندگان اینها نیز معصوم هستند. ای خواننده با انصاف و کریم و مؤمن! تو رابه خدا سوگند، آیا چنین افرادی را می توان کافر، مشرک، مرتد و مهدورالدم دانست و به آنان، انواعی از تهمت های باطل، افتراها و گفته های دروغین و زشت را واداشت. چنانکه ابن تیمیه، ابن حجر و قسیمی و خفناوی و موسی جارالله و احمد امین و جبهانی روا داشته اند. و حتی

مجرم شیخ نوح، به کفر و قتل شیعه و اسارت زنان و به تاراج بردن اموالشان و اسارت و بردگی فرزندانشان فتوا داده است...ای خواننده! می دانی گناهشان چیست؟ گناهشان این است که به خلافت و امامت غیر پیشوایان خود هر گونه که باشند اعتراف نمی کنند. و می گویند: خلافت برای اهل بیت علیهم السلام است؛ از ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا پایان دنیا. تو را به پروردگارت سوگند، آیا این گناهی است که کفر و ارتداد را به ارث بگذارد؟ ولا حول ولا قوت إلا بالله... اینها دارای خدماتی بزرگ و موقعیتهایی اسلامی و مورد سپاس هستند و مسلمانان شیعه به اینها افتخار کرده اند و دنیا مملو از کتب اینهاست، به حدی که قابل شمارش نیست، و بر توست که به کتاب الذریعه فی تصانیف الشیعه تألیف مجتهد اکبر شیخ آغابزرگ تهرانی، مراجعه کنی. ایشان مؤلفات و کتابهایی را که به آنها دست یافته فهرست کرده است. و در عین حال، این یک قسمت کوچک و اندکی از آن تألیفات است. در میان اینها، علما، فقها، حکما، فلاسفه، متفکرین، سلاطین، وزراء، ادبا، شعرا، نویسندگان، منجمین، ریاضی دانان و فلک شناسان، مهندسین، اطبا و ارباب صنایع و نابغه ها و مشاهیر وجود دارند. و براستی زمین پر وسعت خدای متعال را پراز علم و عمل کرده اند. و امام اکبر، فقیه اسلام، راحل عظیم، سید ابوالحسن موسوی اصفهانی ره براستی مساجد و مؤسسه هایی را در مناطق مختلف دنیا بنیان نهاد. نیز امام بروجردی رحمه الله علیه مبلغین را به اقصی نقاط عالم فرستاد و مساجد بزرگ و معابد آباد شده ای راز جمله در امریکا، آلمان، لندن، و پاریس بنا نهاد. علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین انطاکی



در عُلّت پذیرش مذهب شیعه، در صفحه یازده کتابش می نویسد: اسباب و علت‌هایی که مرابه مذهب اهل بیت علیهم السلام کشاند زیاد است که برخی از آنها را ذکر می کنم. ۱. فهمیدم که عمل به مذهب شیعه مجزی و کفایت کننده است و بدون شک سبب برائت ذمه می شود. و بسیاری از علمای اهل سنت از سابقین و لاحقین به این مطلب فتوا داده اند؛ از جمله آنها، همکار ما شیخ محمود شلتوت ره استاد دانشگاه الزهرا فتوا داد؛ فتوایی که در جهان اسلام منتشر شد. ۲. با دلیلهای قوی و قاطع و حجت‌های حق و ثابت و روشن - چون خورشیدی که در اواسط روز ساطع و درخشنده است و فقط پرتو نور اوست که وجود دارد - حق بودن مذهب اهل بیت علیهم السلام نزد من ثابت شد. و این، تنها مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت و آنها از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و او از جبرئیل با عظمت گرفته است. ۳. وحی در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده و اهل بیت آگاهتر و عارفت‌تر از غیر خودشان به آنچه در خانه هست می باشند. ۴. بسیاری از آیات وارد در قرآن مجید، که بر مدعای ما دلالت دارد [۲۹۶]. ۵. بسیاری از احادیث و اخبار رسیده از پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله وسلم که برهان گویا و روشنی بر این مطلب است. و دو فرقه سنی و شیعه در کتابهایشان به بیان آنها پرداخته اند... و دلایل بسیاری از کتاب الشیعه و حجتهم فی التشیع آورده ایم، به آنچه در آنجاست مراجعه کن که تو را کفایت می کند. نیز به کتاب المراجعات رجوع نما، بخصوص به مراجعه چهارم. آنچه

که تو را قانع سازد خواهی یافت، اگر منصف باشی و الا عذر تو جهل توست.

## مناظرات بین من و برخی از علمای شیعه

از جمله عواملی که مرا به مذهب شیعه دعوت کرد، مناظره های بسیاری بود که بین من و برخی از علمای شیعه انجام گرفت. و در حال مباحثه، نفس خود را مغلوب می یافتم؛ ولی آن را بر خود هموار ساخته، دفاعی مغلوبانه می کردم. با توجه به اینکه من به حمدالله اطلاع گسترده و علم وافری در مذهب شافعی و غیر آن داشتم، زیرا حدود ۱۴ قرن نزد علمای بزرگ و بزرگانی که بر کرسی استادی الازهر نشسته بودند، شاگردی کردم، در این مباحثات برای من گواهیهای قطعی حاصل شد. چنانکه بیان داشتم. و برآستی مناظره بین ما زمانهای بسیاری به طول انجامید که کمتر از سه سال - تقریباً - نبود و برآستی در نفس من شکی نسبت به مذاهب اربعه پیدا شد به لحاظ اختلافات کثیری که در میان آنها وجود دارد..

## دست یافتن به کتاب المراجعات

و سرانجام به کتاب پر ارزشی از پیشوایی عظیم الشأن دست یافتم. و آن کتاب مقدس المراجعات تألیف فقید الامه الاسلامیه آیت الله العظمی، امام اکبر و مجتهد اعظم سماحه السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی العاملی - قدس الله روحه الطاهره و أسکنه فسیح جنته مع أجداده الطاهرین - است، کتابش را گرفتم و شروع به بررسی دقیق او نمودم و در مقالاتش با دقت نظر تدبر کردم. پس، بلاغت آن و سبک عبارات و گوارایی الفاظ و معانی نیکوی آن - که کمتر نویسنده ای مثل آن را داراست - مرا مبهور ساخت. پس، در این اثر ارزشمند و کتاب بزرگ و آنچه در آن از قضاوتها و نزاعها بین مؤلف و شیخ اکبر الشیخ سلیم البشیری استاد دانشگاه الازهر بود به تفکر پرداختم تا آنجا که قضاوتهای آن را

با دلیلهای قاطع و حجت‌های رسا دانستم که زبان خصم را می‌بندد و حجت را بر او تمام می‌کند. و دیدم که مؤلف عظیم الشان، در استدلال‌های خود بر خصم، به کتابهای شیعه تکیه نکرده است؛ بلکه بر کتب سنت و جماعت تکیه نموده است. تا در پاسخ بر طرف مقابل رساتر باشد. به همین لحاظ، آنچه بر قلم شریفش جاری شده بود بیش از پیش مرا متعجب می‌ساخت. و شبی بر من نگذشت جز این که کاملاً به حق و صواب بودن شیعه قانع شده بودم و این که اینها بر مذهب حق و ثابت از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از اهل بیت طاهرین علیهم السلام هستند و حتی برای من کمترین شبهه ای باقی نماند. و اعتقاد پیدا کردم به این که شیعه، آن گونه نیست که مخالفین عنوان می‌کنند. از طعن‌ها و بدنامی‌ها و گفته‌های باطلی که مطرح می‌کنند عرضه کردن مراجعات به برادر دانشمند سپس در صبح آن شب، کتاب شریف را به برادر مهربانم، دانشمند علامه و تنها حامی ام شیخ احمد امین انطاکی - حفظه الله - عرضه داشتم. به من گفت: این چیست؟ گفتم: کتابی است درباره تشیع از نویسندگان شیعه. سه مرتبه گفت: آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن از کتب ضلال و گمراهی است و نیازی به آن ندارم. من از شیعه و آنچه به آن اعتقاد دارند، متنفرم. گفتم: کتاب را بگیر و بخوان ولی به آن عمل نکن؛ قرائت و مطالعه آن که به تو ضرری نمی‌رساند. کتاب را گرفت و با دقت و کوشش آن را مطالعه و بررسی کرد و آنچه برای من از حقانیت شیعه حاصل شده بود، برای او

حاصل شد و گفت: براستی شیعه بر حق و به راه صواب است و غیراینها خطا کارند. من و برادرم مذهب شافعی را ترک گفتیم و بر مذهب شیعه جعفری امامی گردن نهادیم. و به سبب تمسک به مذهب جعفری که همان مذهب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، آرامش خاطر پیدا کردم و دانستم که با پیوستن به مذهب عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به نهایت مطلوب دست یافته ام. بر همین اساس، اعتقاد یقینی یافتیم که در حقیقت، از عذاب الهی نجات یافته ام. و در مرتبه دوم خدای متعال رابه جهت نجات تمام خانواده ام و بسیاری از نزدیکان و دوستانم و.. سپاس می گویم. و این، فضل و نعمتی از جانب خدای متعال است که قدر و ارزش آن جز برای خدا معلوم نیست. و حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: مثل اهل بیتی کسفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و هلك؛ مثل اهل بیت من، همچون کشتی نوح است؛ کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و کسی که آن را ترک کرد، غرق شده و هلاک گشت. از خدای جل و علا در خواست می کنم که برای خشنودی اش ما را به ولایت و حب اینها موفق گرداند. براستی خدا گرامی ترین مسؤول و صاحب اجابت است.

### اولین واضح اسم شیعه

اول کسی که اسم شیعه را برای پیروان علی علیه السلام قرار داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. او سنگ اساسی را نهاد و اولین بذر را کاشت. و امیر المؤمنین، علی علیه السلام به اثبات رساننده شیعه است و شیعیان در آن وقت، به شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام معروف شدند [۲۹۷]. ابن خلدون در مقدمه اش می گوید: بدان که شیعه

در لغت به معنای رفیق و پیرو است و در عرف فقها و متکلمین از گذشتگان و بعد آنها بر پیروان علی و فرزندان آن حضرت علیهم السلام اطلاق می شود. و احادیثی که بر این مطلب دلالت دارند از طریق بزرگان علمای سنت و جماعت، چه برسد از طرق شیعه، نزدیک به حدّ تواتر - بلکه متواتر وارد شده است. و ما برای روشن شدن حجت و تمام شدن استدلال به نقل برخی از آنها از طرق اهل سنت می پردازیم. ابن حجر، در صواعق محرّقه از ابن عباس روایت کرد که گفت: وقتی آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.. [۲۹۸]. نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: اینان بهترین خلق تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیان روز قیامت، در حالی که شما از خدا خوشنود هستید و خدا از شما خوشنود، می آید و دشمنانت بسیار عصبانی بوده و از جهت سختی، سر به هوا و چشم بسته می آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: دشمنان من کیانند؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری جوید و تو را لعن نماید.. [۲۹۹]. حموی شافعی در فرائد السمطين به سندش از جابر روایت کرده که گفت: ما در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برادرم به نزد شما آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، این مرد و شیعیانش در روز قیامت از سعادت‌مندان هستند.. [۳۰۰]. خواری در مناقبش از منصور دوانیقی طی حدیثی طولانی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی علی و شیعیانش فردای قیامت با ورود به بهشت، به

مطلوب رسیده و از سعادت‌مندان هستند [۳۰۱]. نیز وی در مناقبش اینگونه روایت کرده است: ...در فتح خیبر، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برگشت، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر نبود به این که گروهی از امت من در باره تو بگویند آنچه نصارا درباره عیسی گفتند، راجع به عظمت تو مطلبی می گفتم که بر هیچ جماعتی نمی گذشتی جز این که خاک زیر قدمهای تو را برمی گرفتند، و از زیادی آب وضو تو طلب شفا می کردند. لیکن همین قدر کافی است که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی. و من از تو باشم و تو از من ارث بیری و من از تو ارث ببرم؛ جز این که پیامبری بعد از من نیست و تو ذمه مرا بری کرده و بدهی مرا می پردازی و بر سنت من مقاتله می کنی. و تو در آخرت نزدیکترین مردم نسبت به من هستی و تو اول کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد می شوی و اول کسی از امت من هستی که داخل بهشت می شود. و راستی شیعیان تو بر منبرهایی از نور هستند و حق در زبان و قلب و بین دو چشم توست.. [۳۰۲]. ابن عباس نقل کرده که: براستی جبرئیل خبر آورد که علی و شیعیانش با شتاب تمام همراه با محمد صلی الله علیه و آله وسلم به سوی بهشت می روند. [۳۰۳]. ابن مغازلی شافعی در مناقبش به اسناد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود: هفتاد هزار از امتم بدون حساب وارد بهشت می شوند. سپس متوجه علی علیه السلام شده و فرمود: اینها شیعیان تو هستند و تو امام اینها هستی. [۳۰۴]

. ابن مغازلی مالکی در مناقبش از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از قول خدای متعال: السابقون السابقون اولئك المقربون الایه سؤال کردم: فرمود: جبرئیل به من گفت: منظور علی علیه السلام و شیعیانش هستند. اینها سبقت گیرندگان به بهشت می باشند. نزدیک به خداوند هستند. واین به جهت کرامت و لطف خدادرباره آنهاست. [۳۰۵]. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: چهار نفری که پیش از دیگران وارد بهشت می شوند، من و تو و حسن و حسین علیهم السلام هستیم. و فرزندان ما پس از ما، و زنان ما بدنبال فرزندان ما، و شیعیان ما از چپ و راست وارد بهشت می شوند. [۳۰۶]. احادیث در مدح شیعه علی علیه السلام بسیار است و احادیث نبوی که افاضل از علمای سنت و جماعت در تألیفات و مسانید و صحاح خودشان، در مدح شیعه علی و اهل بیت اوعلیهم السلام آورده اند، فوق حدّ احصا و شمردن است.. این مطلب را باین سخن به پایان می بریم که شیعه فرقه و جماعتی مؤمن هستند که به تمام آنچه بر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است، اعتقاد دارند و در تمام ادعاهایشان صاحب حق هستند؛ لکن اهل فساد عیوبی را به آنها نسبت دادند در حالی که از این عیوب دورند؛ به مانند دور بودن گرگ یوسف از یوسف. به کتابها و آثار آنها مراجعه کن تا به درستی گفتار ما پیبری..

### کتاب آن گاه.. هدایت شدم

این کتاب تألیف دکتر سید محمد تیجانی سماوی است که سالهای متمادی بر مذهب مالک بن انس و ازاهل سنت و جماعت بود. آن چنان که خود نگاشته است، پس از تحقیق و بررسی در مذاهب خداوند او را به صراط مستقیم

هدایت کرده و موفق شد وارد فرقه ناجیه مذهب شیعه شود. در این جا به برخی از آنچه درباره زندگی و چگونه شیعه شدنش نگاشته است، می پردازیم.

## آغاز تحول

### تردید در ادامه تحقیق

سه ماه حتی در موقع خوابیدن متحیر و سراسیمه بودم، اندیشه های گوناگون مرا بدین سوی آن سوی می کشید و در دریای اوهام و پندارها غوطه ورم می ساخت، و بر خود می هراسیدم از برخی اصحاب که درباره تاریخشان به تحقیق می پرداختم و تناقضهای شگفت انگیزی در رفتار و اعمالشان می یافتم زیرا در طول زندگیم چنین پرورش یافته بودم که باید اولیای خدا و بندگان شایسته اش را احترام و تقدیس نمایم و گرنه هر که در باره آنها سخن بدی بگوید یا اسائه ادبی بنماید، اذیت و آزار خواهد دید هر چند آنها مرده باشند! و در گذشته، در کتاب حياه الحيوان الکبری نوشته دمیری خوانده بودم که: شخصی عمر بن خطاب را دشنام می داد، دوستانش در کاروان او را هشدار می دادند و نهی می کردند. هنگامی که رفت ادرار کند، یک مار سیاه او را نیش زد و در جا مرد، برای او قبری کردند که خاکش کنند، دیدند در قبر، مار سیاه بزرگی هست، قبر دیگری کردند و همچنین هر چه قبر می کنند، مار سیاه را می دیدند، یکی از عارفان به آنها گفت: هر جا که می خواهید او را دفن کنید، پس اگر تمام زمین را برای او حفر کنید، همین مار سیاه موجود است زیرا کسی که حضرت عمر را دشنام می داده، خداوند می خواهد در دنیا قبل از آخرت او را عذاب نماید [۳۰۷]. و بدینسان خود را هراسناک و سرگردان می یافتم که در این بحث سهمگین وارد شده ام بویژه آنکه در مدرسه زیتونه آموخته بودم که بتحقیق، برترین خلفا ابوبکر صدیق و پس از او عمر بن خطاب فاروق است که



خداوند بواسطه او بین حق و باطل جدا می سازد. و پس از او عثمان بن عفان ذوالنورین است که فرشتگان الهی از او خجالت می کشیدند، آنگاه نوبت به علی می رسد که دروازه شهر علم است و پس از او شش نفر دیگر از عشره مبشره هستند که پیامبر آنها را به بهشت بشارت داده و عبارتند از: طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن و ابوعبیده، و پس از اینها نوبت به سایر اصحاب می رسد، و غالباً به ما یاد می دادند که با این آیه شریفه استدلال کنیم که می فرماید: بین هیچ یک از رسولانش، فرق نمی گذاریم و به همه اصحاب با یک دید بنگریم و کوچکترین خدشه ای را در مورد هیچ یک روانداریم. و از این روی برخورد ترسیدم و بسیار استغفار کردم و چندین بار تصمیم گرفتم، از بررسی درماند این امور خودداری ورزم چرا که مرا نسبت به اصحاب رسول خدا بدبین می کند و در نتیجه در دینم تردید پیدا می کنم ولی در طول آن مدت و در خلال بحث با بعضی از علما، تناقضهائی یافتم که عقل آنها را نمی پذیرد و آنها شروع کردند هشدار دادن به من که اگر بحث خود را در احوال اصحاب ادامه دهم حتماً خداوند نعمتش را از من سلب کرده، هلاکم می سازد! و چون دشمنی آنان زیادتر شد و هر چه را گفتم تکذیب می کردند، کنجکاویم در رسیدن به حقیقت مرا واداشت که دگر بار، خود را وارد میدان بحث سازم، خصوصاً که در درونم نیروئی یافتم که مرا به شدت، به این وادی سوق می داد.

### گفتگو با یکی از علما

به یکی از علمایمان گفتم: اگر معاویه بی گناهان را می کشت و نوامیس و اعراض مردم را هتک می کرد و با این حال درباره او قضاوت می کنید که اجتهاد کرد و به اشتباه رفت و لذا یک پاداش بیشتر ندارد! و اگر یزید، فرزندان رسول خدا را کشت

واهل مدینه را قتل و عام کرد و مع ذلک، حکم به اجتهادش می کنید و اینکه در اجتهادش ره اشتباه را پیموده و لذا او را نیز یک پاداش است، پس چرا من اجتهاد نکنم در بحث و بررسی و اینکه نسبت به برخی از اصحاب، تردید و دو دل باشم و بعضی را رسوا و مفتضح سازم و این بی گمان مقایسه نمی شود با کشتاری که معاویه و فرزندش یزید در مورد عترت پاک پیامبر روا داشتند، پس اگر به حق رسیدم دو اجر دارم و اگر اشتباه کردم تنها یک اجر دارم، در صورتی که اگر بر برخی از اصحاب خورده بگیرم، انگیزه ام دشنام و ناسزا و لعن نیست بلکه میخوام به حقیقت دست یابم و گروه نجات یافته را از گروه های گمراه جدا و مشخص سازم و این وظیفه من و وظیفه هر فرد مسلمان است و خدا گواه است بر آنچه پنهان است و خود عالم و آگاه است به آنچه در درون سینه ها می باشد. آن مرد عالم پاسخ داد: - فرزندم! باب اجتهاد، مدت ها است بسته شده! گفتم: کی آن را بسته است؟ گفت: ائمه چهارده گانه. با خوشحالی گفتم: خدا را شکر، آن کس که آن را بسته است نه خداوند است و نه رسولش و نه خلفای راشدین که مأمور به پیروی از آنهایم، پس هیچ گناهی بر من نیست اگر اجتهاد کنم همانطور که آنها اجتهاد کردند. گفت: تو نمی توانی اجتهاد کنی مگر اینکه هفده علم را بیاموزی، از جمله علم تفسیر، لغت، نحو، صرف، بلاغت، حدیث، تاریخ و و. سخنش را قطع کرده گفتم: من اجتهاد نمی کنم که احکام قرآن و سنت را برای مردم بیان کنم یا اینکه خود صاحب یک مذهب در اسلام باشم، نه خیر! بلکه برای این منظور اجتهاد می کنم که بدانم چه کسی بر حق و

چه کسی بر باطل است و برای شناخت اینکه حق با امام علی یا مثلاً با معاویه بود و این مقدار از آگاهی، هیچ وقت نیاز به فراگیری هفده علم ندارد و همینقدر کافی است که زندگی هر دوی آنها و رفتارشان را بررسی کنم تا به حقیقت دست یابم. گفت: چه ارزشی برای تو دارد اگر آن را فهمیدی، آنها امتی بودند که گذشتند و خود مسئول کارهایشان هستند و شما هم مسئول کارهای خود هستید و هرگز از آنچه آنها می کردند سؤال نمی شوید. گفتم: در این آیه کلمه لاتسألون را با فتح تاء یا با ضم آن میخوانید؟ گفت: تسألون، با ضم تاء. گفتم: خدا را شکر، اگر با فتح تاء بود، بحث را خاتمه می دادم ولی حال که با ضم است، معنایش این است که خداوند ما را باز خواست نمی کند از آنچه آنها مرتکب شدند، و این مانند سخن الهی است که می فرماید: هر کس خود گرفتار کار خودش است و می فرماید: نیست برای انسان مگر آنچه خود تلاش کند. و همانا قرآن به ما اکیداً سفارش کرده است که از اخبار امتهای گذشته با خبر شویم و از آنها عبرت بگیریم، و اینکه خداوند داستانهای فرعون، هامان، نمرود، قارون و دیگر امتهای پیامبران گذشته را برای ما حکایت کرده، قطعاً برای سرگرمی نبوده است. بلکه برای این بوده که حق را از باطل به ما بشناساند، و اما اینکه گفتم، این بحث چه اهمیتی برای من دارد؟ این بحث اهمیتی زیادی برای من دارد: اولاً- برای اینکه ولی خدا را بشناسم و پیروی از او کنم و دشمن خدا را بشناسم و با او دشمنی نمایم

و این چیزی است که قرآن از من خواسته بلکه بر من واجب کرده است. ثانیاً برای من مهم است که بدانم خدا را چگونه عبادت کنم و با فریضه ها و واجبات، به او تقرّب جویم و آن هم بگونه ای که خداوند واجب کرده است نه آنگونه که مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهدان می خواهند زیرا مالک را دیدم که معتقد به مکروه بودن بسم الله در نماز است در حالیکه ابوحنیفه آن را واجب می داند و دیگری نماز را بدون آن باطل می داند و چون نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شد، دیگر اعمال پذیرفته می شود و اگر ردّ شد، سایر اعمال ردّ می شود، از این روی نمی خواهم که نمازم باطل باشد، و همچنین شیعیان معتقد به مسح پاها در وضو هستند در حالی که اهل سنت معتقد به شستن آنها می باشند و این در صورتی است که در قرآن میخوانیم: سرها و پاهایتان را مسح کنید و این آیه صراحت در مسح پا دارد، پس چگونه می خواهی - ای آقای من - که مسلمان خردمندی این قول را بپذیرد و قول دیگری را ردّ کند، بدون اینکه با بحث و استدلال همراه باشد. گفت: می توانی از هر مذهبی، آنچه را خوشتر می آید بگیری زیرا همه اینها مذهبهای اسلامی هستند و همه استمداد از رسول خدا در رسیدن به احکام - می کنند. گفتم: می ترسم از جمله کسانی باشم که خداوند در باره شان می فرماید: افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه و من یهدیه من بعد الله افلا تذکرون . [۳۰۸] - آیا ندیدی

کسی را که خدای خود را، هوی و هوس خویش قرار داده و خدایش وی را از روی علم به گمراهی کشیده و برگوش و قلبش مهر نهاده و بر دیده اش پرده افکنده است؟ و بجز خداوند چه کسی او را هدایت و راهنمایی می کند؟ پس چراپند و عبرت نمی گیرید؟ آقای من! من عقیده ندارم که تمام مذاهب بر حق اند در حالی که یکی از آنها چیزی را حلال و دیگری همان را حرام می داند، پس ممکن نیست چیزی در آن واحد، هم حلال باشد و هم حرام و پیامبر در احکامش مناقشه ای نیست زیرا وحی از قرآن است. و لوکان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً. [۳۰۹]. - و اگر از سوی غیر خدا بود پس در او اختلافهای زیادی می دیدند. و از اینکه اختلافهای بسیاری در مذاهب چهار گانه وجود دارد، پس قطعاً از سوی خداوند نیست و از سوی پیامبرش هم نیست چرا که پیامبر مخالف قرآن سخن نمی گوید. هنگامی که آن شیخ دانشمند، سخن مرا منطقی و پذیرفته دید، گفت: ترامحض رضای خدانصیحت می کنم، اگر در هر چه تردید داشته باشی، در خلفای راشدین تردید نداشته باش زیرا آنها ستونهای چهار گانه اسلام اند و اگر هر کدام سقوط کند، ساختمان ویران می گردد. گفتم: استغفار کن سرور من! پس پیامبر کجا است، اگر اینان استوانه های اسلام اند؟ پاسخ داد: رسول خدا، همان ساختمان است، او کلّ اسلام است. از این تحلیل تبسمی کردم و گفتم: یک بار دیگر، از خدا طلب آموزش کن آقای من! تو - ناخود آگاه - می گوئی که پیامبر نمی تواند پابرجا باشد تا این چهار نفر نباشند! در حالیکه خداوند می فرماید: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و کفی بالله شهیداً. [۳۱۰]. - اوست خدائی که پیامبرش را با هدایت و دین حق

فرستاد تادین او را بر تمام ادیان برتری بخشید، و شهادت خداوند به تنهایی کافی است. و هنگامی که محمد را برای رسالت و پیامبری فرستاد، هیچ یک از این چهارتن و کسانی دیگر را با او شریک قرار نداد. در این باره خود می فرماید: کما ارسلنا فیکم رسولاً - منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرکبکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم مالکم تکنونوا تعلمون . [۳۱۱] - چنانکه برای شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیه های ما را بر شما می خواند و تربیتتان می کند و کتاب و حکمت را به شما می آموزد و آنچه نمی دانسته اید به شما تعلیم می دهد. گفت: این چیزی است که ما از امامان و علمایمان آموخته ایم و هرگز در دوران خودمان مانند شماها با علما بحث و گفتگو نمی کردیم، شما نسل جدید در هر چیز شک و تردید می کنید و حتی در دین نیز شک می کنید و این از نشانه های آخرالزمان است که پیامبر ص فرمود: قیامت بر پا نمی شود مگر بر بدسگالان و تبهکاران! گفتم: آقای من! برای چیست این همه گزافه گوئی؟ به خدا پناه می برم که در دین تردید داشته باشم یا تشکیک کنم، من که به خدای لا شریک له و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان دارم و به سرورمان حضرت محمد، بنده و فرستاده خداوند که افضل از تمام انبیاء و مرسلین و خاتم آنها است ایمان دارم و همانا من از مسلمانانم، پس چرا مرا تهمت می زنید؟ گفت: بیش از این ترا متهم می سازم زیرا تو درباره سرورمان ابوبکر و سرورمان عمر نیز تردید داری در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: اگر ایمان اتمم را با ایمان ابوبکر در دو کفه ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود! و در حق عمر گفته است: اتمم را بر من عرضه داشتند، دیدم پیراهنی در بردارند

که تا سینه نمی رسد و عمر را بر من عرضه نمودند، دیدم پیراهنش بر زمین کشیده میشود! گفتند: تأویل این سخن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: دین! و تو امروز در قرن چهاردهم می آئی و در عدالت اصحاب بویژه ابوبکر و عمر، ایجاد شک و تردید می کنی؟ آیا نمی دانی که اهل عراق، اهل کفر و نفاق اند؟ خدایا! من چه بگویم به این بظاهر عالمی که غرور، او را وادار به گناه ساخته است و بجای بحث آرام، به سوی فتنه و آشوب میل کرده و در مقابل مردمی که به او ارادت دارند، شروع به تهمت زدن و افترا و شایعه پراکنی نموده است که آنها هم از شدت خشم و عصبانیت، دیدگانشان قرمز و اخمهاشان درهم کشیده شد و در چهره هاشان شرّ و کینه نمایان گشت. به سرعت به منزل رفتم و کتاب الموطأ امام مالک و کتاب صحیح بخاری را با خود برداشته و به سوی او شتافتم و گفتم: آقای من! آنچه مرا به شک و تردید در باره ابوبکر واداشت، شخص پیامبر اسلام بود و درحالی که کتاب الموطأ را می گشودم، روبرویش گذاشتم که در آن مالک روایت کرده بود که پیامبر ص به شهدای احد فرمود: بر ایمان اینان گواهی می دهم ابوبکر صدیق عرض کرد: ای رسول خدامگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنها اسلام نیاوردیم و جهاد نکردیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری! ولی نمی دانم پس از من چه بدعتها در دین می گذارید؟ پس ابوبکر گریست و باز هم گریست و گفت: ما پس از تو خواهیم بود [۳۱۲]. و آنگاه صحیح بخاری را گشودم که در آن آمده بود: عمر بن خطاب بر حفصه وارد شد که اسماء بنت عمیس نزد او بود، وقتی اسماء را دید گفت: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء بنت عمیس. عمر

گفت: این همان زن حبشی، زن دریائی است! اسماء گفت: آری! عمر گفت: در هجرت، بر شما سبقت جستیم، پس ما به رسول خدا از شما سزاوارتریم. اسماء خشمگین شده گفت: نه به خدا قسم، شما همراه پیامبر بودید و او گرسنه هایتان را اطعام و ناداناتان را پند می داد و ما در خانه ای در سرزمین دشمنان در حبشه بودیم ولی قلوبمان با خدا و پیامبرش بود، بخدا قسم هرگز غذائی را نخوردم و آبی را نیاشامیدم مگر اینکه پیامبر خدا ص را یاد می کردم یا اینکه همواره مورد اذیت و آزار قرار میگرفتم و با ترس و وحشت می زیستم. و من این سخنان را برای پیامبر نقل خواهم کرد بدون اینکه کم و زیاد کنم و از او خواهم پرسید و هنگامی که نزد پیامبر ص آمد عرض کرد: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: چه پاسخ دادی؟ عرض کرد: چنین و چنان گفتم. حضرت فرمود: اوبه من سزاوارتر از شما نیست و همانا او و اصحابش یک هجرت بیشتر نداشتند ولی شما اهل کشتی دو هجرت داشتید. اسماء گوید: ابوموسی و اصحاب کشتی را دیدم که همواره می آمدند و درباره این حدیث از من می پرسیدند و هیچ چیز در دنیا برای آنان جالب تر و ارزنده تر از این سخن پیامبر ص در حق آنها نبود. [۳۱۳]. پس از اینکه آن شیخ عالم و دیگر حاضران، احادیث را خواندند، چهره هاشان تغییر کرد و شروع کردند به یکدیگر نگریستن و منتظر آن عالم شدند که خود او سخت شگفت زده شده بود و چاره ای نداشت جز اینکه ابروهایش را به علامت تعجب بالا برده و گفت: پروردگارا، بر علمم بیفزای. سپس گفتم: حال اگر شخص پیامبر ص نخستین کسی باشد که در باره ابوبکر تردید دارد و به نفع او گواهی ندهد



زیرا نداند که پس از او چه کار خواهند کرد، و اگر رسول خدا ص اقرار به برتری عمر بن خطاب نسبت به اسماء بنت عمیس نماید بلکه اسماء را بر او برتری بخشد، پس من حقّ دارم شک کنم و هیچ کس را برتری ندهم تا آنکه حقّ را جستجو کرده و آن را بیابم، و معلوم است که این دو حدیث، تمام احادیثی را که در باره ابوبکر و عمر وارد شده، باطل می سازند زیرا این حدیثها نزدیکتر به واقعیت و حقیقت است تا آن احادیث فضیلت که ادعا می شود. حاضرین گفتند: چطور؟ پاسخ دادم: زیرا پیامبر ص شهادت در باره ابوبکر نداد و فرمود: نمیدانم پس از من چه کارهائی می کنید! و این کاملاً منطقی است و قرآن و تاریخ نیز گواهی داده است که پس از او، تغییر و تبدیل کردند احکامش را و از این روی بود که ابوبکر گریه کرد زیرا سخن پیامبر را تبدیل نموده و حضرت زهرا دختر پیامبر را به خشم آورد و اینقدر در دین بدعت نهاد تا آنجا که قبل از وفاتش پشیمان شد و آرزو میکرد ای کاش انسان نمی بود. و اما آن حدیث که می گوید: اگر ایمان ائمتّم را با ایمان ابوبکر در ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود، بدون شکّ باطل و غیر معقول است و هرگز ممکن نیست کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده، ایمانش سنگین تر باشد از تمام ائمتّ محمد صلی الله علیه و آله وسلم با اینکه در میان آنها اولیای شایسته خدا و شهیدان و امامانی که تمام عمرشان را در جهاد و پیکار در راه

خدا صرف کرده اند، وجود دارد، از آن گذشته ابوبکر کجا و این حدیث کجا؟ اگر واقعاً این حدیث درست بود هرگز در واپسین روزهای زندگیش آرزوی بشر نبودن نمی کرد. واگرایمانش برتر از ایمان امت بود، هرگز فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سرور زنان جهان، بر او خشمگین نمی شد و پس از هر نمازش علیه او دعا نمی کرد. آن عالم هیچ پاسخی نمی داد ولی برخی از حاضرین گفتند: بخدا این آدم، ما را هم به تردید انداخت. آنجا بود که آن عالم لب به سخن گشوده، رو به من کرد و گفت: همین را می خواستی؟ همه اینها را در دینشان به شک و تردید انداختی! ولی ناگهان یکی از خود آنان به او پاسخ داد: حق با او است، ما در طول زندگیمان یک کتاب را به طور کامل نخوانده ایم و کورکورانه شما را پیروی کرده و از شما تبعیت نمودیم و اکنون بر ما روشن شد که آنچه این حاجی می گوید، درست است، پس بر ما لازم شد که بخوانیم و بحث کنیم!! و برخی دیگر از حاضرین نیز با او همصدا شدند و این یک پیروزی برای حق و حقیقت بود، و این پیروزی با زور سر نیزه بدست نیامده بلکه با چیره شدن عقل و دلیل و برهان بدست آمده بود. و شما هم برهان و دلیل خود را بیاورید، اگر راست می گوئید. همین انگیزه شد و مراتشویق کرد که وارد چنین بحثهایی شوم و به نام خدا و رسولش در رابرویی خود بگشایم به امید اینکه خداوند مرا توفیق دهد و راهنمایی ام نماید چرا که او خود وعده هدایت به کسانی داده است که در جستجوی حق اند و او هرگز

وعده اش را تخلف نمی کند. بحث و بررسی ام بادقت فراوان سه سال تمام بطول انجامید زیرا هر چه می خواندم دوباره آن را تکرار می کردم و گاهی ناچار می شدم، از اول صفحه تا آخرش را مطالعه نمایم. کتاب مراجعات امام شرف الدین را خواندم و چندین بار مراجعه کردم و به حق، این کتاب افقهای تازه ای را جلوی رویم باز کرد که سبب هدایت شد و قلبم را برای محبت و مودت اهل بیت گشود. کتاب الغدیر نوشته شیخ امینی را مطالعه کردم و سه بار آن را تکرار نمودم زیرا در آن حقایق روشن و آشکار و محکمی می دیدم. و کتاب فدک فی التاریخ تألیف سید محمد باقر صدر و کتاب سقیفه نوشته شیخ محمد رضا مظفر را خواندم و از این دو نیز به اسراری پوشیده آگاه شدم، و کتاب نص و اجتهاد را خواندم که از آن، بر یقینم افزوده شد. سپس کتاب ابوهریره نوشته شرف الدین و شیخ المضیره نوشته شیخ محمود ابوریّه مصری خواندم و فهمیدم به اینکه اصحابی که پس از رسول خدا ص در دین تغییر دادند بر دو قسم اند: یک گروه احکام را با زور و قدرت و فرمانروائی تغییر داد و گروه دوم با وضع و جعل احادیث دروغ و نسبت دادن آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. آنگاه کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه تألیف اسد حیدر را مطالعه کردم و فرق بین علم موهب و علم اکتسابی را دانستم و همچنین فرق بین حکمت الهی که به هر که میخواهد عطا می کند و بین ادعای علم و دانش و اجتهاد به رأی که امت را از روح اسلام دور ساخته، فراگرفتم. سپس کتابهای دیگری از آقایان: سید جعفر مرتضی عاملی، سید مرتضی عسگری، خوئی، طباطبائی، شیخ محمد امین

زین الدین، فیروز آبادی، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اش و کتاب الفتنه الکبری طه حسین را مطالعه کردم. و از کتابهای تاریخ: تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ مسعودی و تاریخ یعقوبی و کتابهای دیگری را خواندم و قانع شدم که شیعه امامیه بر حقّ اند، پس شیعه شدم و با لطف الهی، در کشتی اهل بیت سوار شدم و به ریسمان ولایتشان چنگ زدم زیرا با عنایت حضرت حق، بجای بعضی از اصحاب که ارتداد و به قهقرا بازگشتنشان برایم ثابت شده بود، و جز عده کمی از آنان، دیگران نجات نیافته بودند، اکنون به ائمه اهل بیت پیامبر که خداوند آنان را از هر رجس و ناپاکی بدور کرده و پاکشان نموده است و محبت و ولایتشان را بر تمام مردم، فرض و واجب دانسته، رسیده بودم و به آنان پیوسته بودم. و شیعه آنطور که برخی از علمای مادی می کنند، فارسیان و مجوسیانی نیستند که عمرمجد و عزّت و عظمتشان را در جنگ قادسیه شکست و از این روی آنان را دشمن داشته و کینه شان را به دل می گیرند. و این نادانان و جاهلان را پاسخ دادم که تشیع و پیروی از اهل بیت پیامبر، مخصوص فارس و ایرانیان نیست بلکه شیعیان در عراق، حجاز، سوریه و لبنان نیز وجود دارند و همه اینها عرب اند و همچنین شیعیان در پاکستان، هند، آفریقا و آمریکا هستند و همه اینها نه عرب اند و نه فارس. و اگر شیعه را منحصر در ایرانیان بدانیم، حجت علیه ما قاطع تر می شود زیرا درمی یابیم که ایرانیان معتقد به ائمه دوازده گانه اند در حالی که این امامان همه از عرب و از قریش و بنی هاشم، خاندان پیامبر هستند، پس اگر ایرانیان متعصب و ناسیونالیست بودند اعراب را دشمن می داشتند -

همانگونه که بعضی ادعای کنند - و بی گمان سلمان فارسی را امام خود قرار می دادند چرا که او ایرانی است و یکی از بزرگان اصحاب نیز می باشد که شیعه و سنی به قدر و منزلتش اقرار و اعتراف دارند. ولی از آن سوی می بینیم که اهل سنت، در امامت خود، پیروی از ایرانیان کرده اند چرا که بیشتر امامانشان از فارس است مانند ابوحنیفه، امام نسائی، ترمذی، بخاری، مسلم، ابن ماجه، رازی، امام غزالی، ابن سینا، فارابی و بسیاری دیگر که اکنون جای بحث آن نیست، پس اگر شیعیان از فارس بوده و عمر بن خطاب را رد می کنند که مجد و عظمتشان را درهم شکسته است، چگونه تفسیر می کنیم مخالفت شیعیان عرب و غیر ایرانی را با او، لذا این ادعا، مستند به هیچ دلیل درستی نیست، بلکه اینان که با عمر مخالفت می کنند به این دلیل است که او نقش مهمی را در دور کردن امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب از خلافت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازی کرد که در نتیجه چه فتنه ها و مصیبتها و محنت ها بر این امت باریده و کافی است که پرده از دیدگان هر پژوهنده آزاده ای بالا رود تا حقیقت برای او روشن شده و آنگاه، بی آنکه هیچ دشمنی از پیش داشته، با او مخالف گردد. ولی شیعیان ثابت قدم مانده، صبر کردند و استقامت ورزیدند و به حق دست یازیدند و تا امروز تاوان این صبر و استقامت را پرداخته و در برابر سرزنشهای هیچ سرزنش کننده ای، ترس و واهمه به خود راه نمی دهند، و من قاطعانه می گویم اگر هر یک از علمای ما با علمای آنها بنشیند و بحث و مجادله کند، از بحث خارج نمی شود مگر اینکه به همان هدایتی که آنها از آن برخوردارند،

بهره مند خواهد شد. آری! من راه بهتر را یافته بودم و خدای را سپاس می گویم که به این راه، مرا رهنمون ساخت و بی گمان اگر هدایت الهی نبود، هرگز در این مسیر هدایت نمی افتادم خدای را حمد و سپاس بی پایان که مرا بر گروه نجات یافته، راهنمایی کرد، همان گروه فرقه ناجیه که با شوق و شغف در جستجویش بودم و اکنون هیچ شک و دودلی برایم باقی نمانده که تمسک به علی و اهل بیت، دست زدن به عروه الوثقی و ریسمان محکم الهی است که هرگز گسسته نمی شود و روایتهای نبوی بسیاری بر این دلالت دارد که مورد اجماع و اتفاق نظر مسلمانان است، و اصلاً عقل به تنهایی کفایت می کند برای کسی که واقعاً به حق و حقیقت گوش فرا داده و در پی رسیدن به آن است، زیرا علی علیه السلام داناتر و شجاع تر از همه اصحاب - به اجماع امت - بود، و همین ویژگی به تنهایی کافی است که دلالت بر شایستگی و احقیقت آن حضرت - نه دیگران - برای خلافت داشته باشد. خداوند می فرماید: و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا، قالوا انی یکون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه ولم یؤت سعة من المال، قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم و الجسم، والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم . [۳۱۴] . - و پیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی برای شما فرستاده است، گفتند: او از کجا بر ما پادشاهی کند که ما شایسته تریم از او و او را چندان پولی نیست. گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و به او دانش بیشتر و نیروی جسمی افزونتر بخشیده و خداوند ملک خویش را به هر که بخواهد میدهد والله وسعت

بخش وداناست. رسول خدا فرمود: علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی پس از من است. [۳۱۵]. و امام زمخشری در چکامه و خود چنین می سراید: شک و اختلاف بسیار شد، و هر کس ادعا می کند که خود بر صراط مستقیم استوار است، پس من به لا-اله الا-الله دست یازیدم و محبت و علاقه ام به احمد صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام است، و اگر سگی به محبت و دوستی اصحاب کهف رستگار شد، چگونه من با داشتن محبت اهل بیت پیامبر، تیره روز و بی نوا گردم. آری، من بحمد و لطف الهی، جایگزین رایافتم، و پس از پیامبر، پیروی نمودم از امیر مؤمنان و سرور و سالار اوصیا و رهبر پاک سیرتان، قهرمان میدانهای جهاد، امام علی بن ابی طالب و همچنین از دو سرور جوانان اهل بهشت و دو گل خوش بوی پیامبر امام ابو محمد حسن الزکی و امام ابو عبدالله الحسین و از پاره تن مصطفی، دودمان نبوت و مام امامان و معدن رسالت و آن کس که پروردگار عزّ و جلّ، از خشمش به خشم می آید، سرور زنان جهان، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین. و امام مالک را با استاد امامان اهل سنت و معلّم امت، حضرت امام جعفر صادق، جایگزین نمودم. و به نه امام معصوم از ذریه امام حسین، امامان و رهبران مسلمانان و اولیای شایسته پروردگار جهانیان، پیوستم. و اصحابی که به قهقرا بازگشتند امثال معاویه و عمرو بن - العاص و مغیره بن شعبه و ابوهریره و عکرمه و کعب الاحبار و دیگران را با اصحاب سپاسگزاری که پیمان پیامبر را نشکستند، مانند عمار بن یاسر و سلمان فارسی

و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و اُبی بن کعب و .. تبدیل نمودم. و خدای را بر این بیداری و تشیع، حمد و سپاس فراوان. و علمای قوم را که اذهان ما را از حرکت و رشد متوقف ساخته و ما را به غفلت فرو برده بودند و بسیاری از آنان، تابع و پیرو سلاطین و حاکمان زورگوی زمان بودند، با علمای پاک سرشت شیعه ای که هرگز روزی باب اجتهاد را بر روی خود نبسته و در برابر فرمانروایان و پادشاهان ستمگر خم نشده و ثابت قدم و پابرجای ماندند، تعویض نمودم. آری! اندیشه های خشک جاهلی را که ایمان به گفته های ضد یکدیگر داشت، با اندیشه های روشن و پیشرفته و آزاده ای که ایمان به دلیل و حجت و برهان دارد، جایگزین کردم، و مغزم را از گمراهیهای بنی امیه که در طول سی سال، آن را ناپاک کرده بود، با عقیده معصومین که خداوند آنها را از هر رجس و پلیدی به دور دانسته و آنان را پاک و منزّه کرده، در این مانده از زندگیم، شستشو داده و پاک کردم. بارالها! ما را بر عقیده آنان نگهدار و بر سنت و شیوه زندگیشان بمیران و در روز رستاخیز همراه با آنان محشورمان بگردان چرا که پیامبر ص می فرماید: انسان با هر که دوست داشته باشد، محشور می شود. و بدینسان به اصل خود باز می گردم چرا که پدر و عموهایم از شجره نامه ما سخن میراندند و می گفتند که طبق شناختشان، از ساداتی بوده اند که تحت فشار و اختناق عبّاسیان از عراق فرار کرده و به شمال آفریقا پناه آورده و در تونس زیستند که آثارشان تا به امروز موجود است. و هم اکنون در شمال آفریقا بسیاری مانند ما هستند که به نام اشراف



معروف اند زیرا از تبار پاک پیامبرند هر چند در تاریکی های ضلالت امویان و عباسیان، سرگردان شده و ره گم کردند و چیزی از حقیقت برای آنان نمانده جز احترام و تقدیر مردم، به خاطر نسبت و انتسابشان. پس باز هم خدای را حمد و سپاس بر این هدایتش، خدای را سپاس بر بیداریم و روشن شدن دیده ام و قلبم و دریافت حقیقت.

## پاورقی

[۱] سوره تغابن، آیه ۳..

[۲] سوره آل عمران، آیه ۸۳.

[۳] سوره تغابن، آیه ۱.

[۴] بحار، ج ۱، ص ۱۶۷، روایت ۷، طبع بیروت.

[۵] سوره شورا، آیه ۳۸ و امرهم شورای بینهم...

[۶] سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۷] سوره نساء، آیه ۱۴.

[۸] سوره مائده، آیه ۴۷.

[۹] سوره مائده، آیه ۴۴.]

[۱۰] سوره مائده، آیه ۴۵.

[۱۱] سوره آل عمران، آیه ۳۲.

[۱۲] سوره آل عمران، آیه ۸۳.

[۱۳] سوره آل عمران، آیه ۸۵.

[۱۴] لحق النبى بالرفیق الاعلی. بعد أن بلغ رساله ربه.. والذى لا شك فيه أنه صلى الله عليه وآله وسلم لم يوص لأحد بالخلافه من بعده و لم يعين شخص الخليفه الذى يقوم فى الناس مقامه، بل جعل ذلك شأناً من شؤون المسلمين، يتولونه هم بأنفسهم، و ينفذونه بمشيتهم، على الوجه الذى يرون أنه أقوم لهم و أقرب إلى صلاح دينهم و دنياهم جميعاً! و لو أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يرى الخلافه، أو شخص الخليفه، أمراً من أمر الدين و شأناً من شؤون الرساله، لما تركه من غير بيان واضح، و قول صريح يقع من المسلمين جميعاً موقع اليقين، فلا- يختلفون فيه و لا- يتأولون له.. كتاب على بن ابى طالب، بقيه النبوه و خاتم الخلافه ؛ به قلم عبدالكريم الخطيب، ص ۱۵۸ .



[۱۶] شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۲۴-۴۲۰، ینابیع الموده ص ۱۰۵، فضائل الخمسته، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۵، دلائل الصدق، ص ۲ صص ۳۶۴-۳۵۹؛ از مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۳۹۷ و ۳۹۲ و ۴۰۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاریخ الکامل، ص ۲۸.

[۱۷] شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۲۴-۴۲۰، ینابیع الموده ص ۱۰۵، فضائل الخمسته، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۵، دلائل الصدق، ص ۲ صص ۳۶۴-۳۵۹؛ از مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۳۹۷ و ۳۹۲ و ۴۰۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاریخ الکامل، ص ۲۸.

[۱۸] ینابیع الموده، ص ۲۰؛ .. و لا تخلوا الارض منهم و لو خلت لأتساخت بأهلها..

[۱۹] و فی روایه مسلم، من روایه سعد بن ابی وقاص، عن جابر بن سمره، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: لا یزال الدین قائماً حتی یقوم الساعه او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش.. و فی حدیث سماک بن حرب، عن جابر بن سمره، عنه علیه السلام: لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه.. اثبات الهداه، ج ۳، ص ۱۶۱.

[۲۰] ینابیع الموده، ص ۳۵.

[۲۱] احقاق الحق، ج ۹، ص ۳۴۲؛ منابع حدیث ثقلین از اهل سنت در کتاب احقاق الحق از ص ۳۰۹ تا ۳۷۵ بیان شده است..

[۲۲] سوره احزاب، آیه ۳۳.

[۲۳] در همین بخش، به بیان احادیث در این مورد اشاره شده است..

[۲۴] ینابیع الموده، صص ۱۹-۲۰، باب ۳ و فضائل الخمسه ج ۲، ص ۶ به نقل از ذخائر العقبی للمحب، الطبری ص ۱۷

عین همین حدیث را بنقل از ایاس بن سلمه، عن ایبه نقل نموده است.

[۲۵] ینابیع الموده، صص ۲۰-۲۱: .. ولا تخلوا الارض منهم و لو خلت لانساخت بأهلها ؛ .. ولولا ما علی الارض منا لا نساخت بأهلها.. .

[۲۶] و إن فرعون لعال فی الارض و إنه لمن المسرفین ؛ سوره یونس، آیه ۸۳.

[۲۷] تبت یدا ابی لهب و تب ؛ سوره مسد، آیه ۱.

[۲۸] سوره مائده، آیه ۴۷.

[۲۹] سوره مائده، آیه ۴۴.

[۳۰] سوره مائده، آیه ۴۵.

[۳۱] لا ینال عهدی الظالمین ؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۳۲] سوره سجده، آیه ۲۴.

[۳۳] سوره بقره، آیه ۲۴۷.

[۳۴] المیزان، ج ۲، ص ۳۰۱.

[۳۵] روایت رسیده از اهل سنت در اختصاص داشتن اهل بیت به حضرت علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیه السلام به حدی است که هر صاحب عقلی آنها را درست می شمارد. به عبارت دیگر، روایات در این مورد متواترند و صدقشان حتمی است. بسیاری از این روایات را حافظ عبیدالله بن احمد معروف به حاکم حسکانی حذاء حنفی نیشابوری از بزرگان اهل سنت در قرن پنجم هجری در کتاب شواهد التنزیل خود آورده است. روایات فراوانی نیز از افرادی چون عایشه، زینب، ام سلمه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، واثله بن أسقع، ابی الحمراء، خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، ابی سعید الخدری، انس بن مالک، براء بن عازب، جابر بن عبدالله، امام حسن علیه السلام نقل شده است..

[۳۶] شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۱۰-۱۵.

[۳۷] مین صفحه در چند روایت: اللهم هؤلاء عترتی آمده است و در صفحه ۱۷ عن الحسن بن علی علیه السلام.. جمعنا رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم و ایاه فی کساء.. ثم قال اللهم هؤلاء أهل

بیتى و عترتى فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا..

[۳۸] شواهد التنزیل، صص ۲۴-۲۵، فضائل الخمسه، ج ۱، صص ۲۳۵ و ۲۴۳ به نقل از تفسیر طبری، و...

[۳۹] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱.

[۴۰] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵؛ این روایت را شیخ حر عاملی در اثبات الهداه، ج ۳، ص ۱۶۹، روایت ۸۰، از صحیح بخاری نقل کرده است. در صحیح مسلم، در کتاب فضائل الصحابه در باب فضایل اهل بیت النبى صلى الله عليه وآله وسلم به سندش از صفیه دختر شیبیه نقل کرده که گفت: قالت عایشه: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غداه و عليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا اقول: و رواه الحاكم ايضاً فى مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۴۷ و قال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و رواه البيهقى ايضاً فى سننه، ج ۲، ص ۱۴۹ و رواه ابن جرير ايضاً فى تفسيره ج ۲، ص ۵، عن عایشه و ذكره السيوطى ايضاً فى الدر المنثور فى تفسير ايه التطهير فى سورة الأ-حزاب و.. و ذكره الزمخشري فى الكشاف فى تفسير آيه المباله بمناسبه و هكذا الفخر الرازى و قال: و اعلم ان هذه الروايه؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۲۲۴.

[۴۱] روى فى المناقب، عن أبى الطفيل، عامر بن وائله و هو اخر من مات من الصحابه بالاتفاق، عن علي -رضى الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! أنت وصيى، حربك حربى و سلمك سلمى و انت

الإمام و ابو الائمة الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً، فويلٌ لمبغضيه؛ يا علي! لو أن رجلاً احبك و اولادك في الله لحشره الله معك و مع اولادك و انتم معي في الدرجات العلى و انت قسيم الجنة و النار تدخل محبيك الجنة و مبغضيك النار ينابيع الموده، ص ٨٥ ..

[٤٢] الشيخ هاشم بن سليمان في كتاب المحججه على ما في ينابيع الموده ص ٤٣٠، ط اسلامبول، قال: روى في تفسير قوله تعالى و السماء ذات البروج عن الاصغ بن نباته، قال: سمعت ابن عباس -رضى الله عنهما- يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا السماء و أمّا البروج فالائمة من اهل بيتى و عترتى، اولهم على و آخرهم المهدي و هم اثنا عشر. احقاق الحق، ج ١٣، ص ٧١ .

[٤٣] سورة فصلت، آيه ٤٢؛ لا يأتية الباطل من بين يديه و لا من خلفه .

[٤٤] روى الجمهور عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فإنتهت الدعوه إلى و الى عليّ لم يسجد أحدنا لصنم قطّ فاتخذنى نبياً و اتخذ علياً وصياً ؛ مناقب على بن ابى طالب، تأليف ابى الحسن على بن محمد بن محمد الواسطى الجلابى الشافعى الشهير بابن المغازلى، المتوفى ٤٨٣، صص ٢٧٦-٢٧٧، روایت ٣٢٢، طبع تهران؛ دلائل الصدق، ج ٢، ص ١٣٩ .

[٤٥] سورة اعراف، آيه ١٨١ .

[٤٦] شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠٤؛ عن ابن عباس فى قوله -عزوجل- و ممن خلقنا امه.. قال: يعنى من امه محمد امه ، يعنى على بن ابى طالب، يهدون بالحق يعنى يدعون بعدك يا محمد إلى الحق و به يعدلون فى الخلافه بعدك.. در

غایه المرام، صص ۴۲۷-۴۲۸، دو حدیث از اهل سنت، دوازده حدیث از شیعه در این مورد وارد شده است..

[۴۷] تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰.

[۴۸] تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۷۲.

[۴۹] شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۵۷-۵۸؛ عن بریده فی قول الله: إهدنا الصراط المستقیم قال: صراط محمد و اله. کتاب ارجح المطالب، الشیخ عبیدالله الحنفی، صص ۵۸-۳۱۹؛ غایه المرام درباره این که صراط مستقیم، محمدصلی الله علیه وآله وسلم و آتش علیهم السلام هستند، از طریق عامه، سه حدیث و از طریق شیعه ۲۴ حدیث نقل کرده است. در صص ۲۴۶ و ۲۴۷.

[۵۰] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۵۷ و ۵۸.

[۵۱] إحقاق الحق، ج ۱۳، ص ۸۳- به نقل از فرائد السمطین نوشته علامه الشیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن حمویہ الحموی، متوفی سال ۷۲۲.

[۵۲] سوره بقره، آیه ۱۴۳.

[۵۳] عن ابان بن عیاش عن سلیم بن قیس عن علی علیه السلام قال: إن الله إيانا عنی بقوله تعالى: لتكونوا شهداء علی الناس فرسول الله شاهدٌ علينا و نحن شهداء علی الناس و حجته فی ارضه و نحن الذین قال الله جل اسمه فیهم و كذلك جعلناكم أمهً وسطاً..؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۲.

[۵۴] سوره بقره، آیه ۲۰۸.

[۵۵] معجم الفاظ القرآن مجمع اللغة العربیة ج ۱ ص ۶۰۸ فی السلم ای فی طریق الامان و النجاه.

[۵۶] المیزان، ج ۲، ص ۱۰۳.

[۵۷] رواه القوم، منهم العلامة ابن المغازلی الشافعی فی المناقب، روى عن علی علیه السلام فی قوله تعالى: ادخلوا فی السلم كافة قال: ولایتنا أهل البيت. منهم العلامة الشیخ سلیمان البلخی القندوزی، المتوفی سنة ۱۲۹۳، فی ینابیع الموده ص ۲۵۰، طبع ایران، قم؛ عن

ابى جعفر الباقر فى قوله تعالى يا ايهاالذين آمنوا ادخلوا فى السلم كافة يعنى ولايه على عليه السلام و الاوصياء بعده. احقاق الحق، ج ١٤، ص ٣٨٢.

[٥٨] سورة آل عمران، آيه ١٠٣.

[٥٩] و اخرج صاحب المناقب عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: كُنَّا عند النبى صلى الله عليه وآله وسلم إذ جاء أعرابى فقال: يا رسول الله سمعتك تقول: و اعتصموا بحبل الله فما حبل الله الذى نعتصم به؟ فضرب النبى صلى الله عليه وآله وسلم يده فى يد على و قال تمسكوا بهذا هو حبل الله المتين؛ احقاق الحق؛ ج ٣، ص ٥٤٠ اين حديث به طور مفصل از جمال الدين محمد بن احمد الحنفى الموصلى معروف به ابن حسويه در بحر المناقب، ص ٦٣ نقل شده است..

[٦٠] شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٣١، روايت ١٨٠.. عن جعفر بن محمد عليه السلام فى قوله: و اعتصموا بحبل الله.. قال: نحن حبل الله. ينابيع الموده، ص ٢٧٤، طبع ايران، قم؛ احقاق الحق، ج ١٤، صص ٣٨٤-٣٨٦ و ج ٣، صص ٥٣٩ و ٥٤٠ و ج ١٨ صص ٥٤١ و ٥٣٥. امام شافعى در تفسير آيه و اعتصموا شعرى سروده است: و لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَ بِهِمْ مَذَاهِبُهُمْ فِى أْبْحَرِ الْغَيِّْ وَ الْجَهْلِ رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِى سَفْنِ النِّجَا وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرِّسْلِ وَ أَمْسَكَتُ حَبْلَ اللَّهِ وَ هُوَ وِلَاؤُهُمْ كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالْحَبْلِ احقاق الحق، ج ٣، ص ٥٣٩..

[٦١] سورة ابراهيم، آيه ٢٥ و ٢٤.

[٦٢] عن مينا مولى عبدالرحمن بن عوف، عن ابيه يقول: سمعت عبدالرحمن بن عوف يقول: خذوا منى حديثاً قبل أن تشاب الاحاديث بالباطيل. سمعت رسول الله صلى الله



عليه وآله وسلم يقول: انا الشجره و فاطمه فرعها و عليّ لقاحها و حسن و حسين ثمرها و شيعتنا ورقها، و أصل الشجره في جنه عدن و سائر ذلك في سائر الجنه ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٣١٢.

[٦٣] شواهد التنزيل، ج ١، صص ٣١١ و ٣١٢.

[٦٤] سورة طه، آيه ٨٢.

[٦٥] عن ابى ذر في قوله تعالى: و إني لغفار.. الايه، قال:(لمن)امن بما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم و أدى الفرائض ثم اهتدى قال: إهتدى قال: إهتدى إلى حب ال محمد صلى الله عليه وآله وسلم. شواهد التنزيل، للحافظ الحسكاني، ج ١، ص ٣٧٧. نیز در احقاق الحق، ج ١٤، ص ٤٠٥، بیاناتی در این مورد از عون بن ابی جحیفه عن أبیه و ثابت البنانی ذکر شده است. جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی الحنفی فی نظم درر السمطین ، ص ٨٦، طبع مطبعه القضاء، روی عن ثابت بن البنانی فی قوله -عزوجل - و إني لغفار لمن تاب.. ثم اهتدى الى ولايه اهل بيته صلى الله عليه وآله وسلم قال: و كذا جاء عن ابى جعفر إنه قال: ثم اهتدى إلى ولايتنا اهل البيت .

[٦٦] عن جابر، عن ابى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى قال: إلى ولايتنا اهل البيت..

[٦٧] عن ابى جعفر محمد بن على الباقر عليه السلام، عن ابیه، عن جده قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم، فقال: إن الله تعالى يقول: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى ؛ ثم قال لعلى بن ابى طالب: إلى ولايتك ؛ شواهد التنزيل، ج ١،

[٦٨] الميزان، ج ١٤، ص ٢١٥.

[٦٩] سورة نحل، آيه ٤٣.

[٧٠] أخرج الثعلبي عن جابر بن عبد الله قال: قال علي بن ابي طالب عليه السلام: نحن اهل الذكر ينابيع الموده، ص ١١٩.

[٧١] آل عمران، ٥٨؛ حجر، ٦ و ٩؛ نحل، ٤٤؛ انبياء، ٥٠؛ يس، ١١ و ٦٩؛ ص، ٨ و ٨٧؛ فصلت، ٤١؛ زخرف، ٥؛ قلم، ٥١ و...

[٧٢] عن الحرث: قال: سألت علياً عن هذه الايه فاستلوا اهل الذكر.. قال: والله إننا لنحن أهل الذكر، نحن اهل العلم و نحن معدن التأويل و التنزيل. و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: انا مدينه العلم و عليّ بابها فمن اراد العلم فليأتته من بابه ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٣٣٤.

[٧٣] سورة بقره آيه ٣٧.

[٧٤] عن سعيد بن جبير، عن عبد الله بن عباس، قال: سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الكلمات التي تلقى ادم من ربه فتاب عليه، قال: سأله بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن والحسين الأتبت عليّ فتاب عليه. مناقب علي بن ابي طالب، لابن المغازلي، ص ٦٣؛ ينابيع الموده، صص ٩٧.

[٧٥] عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لما امر الله ادم بالخروج من الجنه رفع طرفه نحو السماء فرأى خمسه أشباح على يمين العرش فقال: الهى خلقت خلقاً من قبلى؟ فأوحى الله إليه أما تنظر إلى هذه الاشباح؟ قال: بلى قال: هؤلاء الصفوه من نورى اشتفتت اسماء هم من اسمى: فانا الله المحمود و هذا محمد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه؛ و انا المحسن و هذا حسن؛ و لى الاسماء الحسنى و هذا الحسين؛ فقال آدم: فبحقهم اغفرلى فأوحى الله إليه قد غفرت و

هى الكلمات التى قال الله تعالى: فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه . احقاق الحق، ج ٩، ص ١٠٤ و در ينابيع الموده، ص ٩٧ شبيه به اين حديث وارد شده است..

[٧٦] سورة آل عمران، آيه ٦١.

[٧٧] احقاق الحق، ج ١٤، ص ١٣٤.

[٧٨] احقاق الحق، ج ١٤، ص ١٤٥.

[٧٩] عن ابى سعيد الخدرى، لما نزلت هذه الايه تعالوا.. قال: فخرج رسول الله بعلى و فاطمه و الحسن و الحسين. احقاق الحق ج ١٤ ص ١٣٤ .

[٨٠] عن عامر بن سعد، عن ابيه قال: لما نزلت هذه الايه، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً و فاطمه و حسناً و حسيناً، فقال: اللهم هؤلاء اهلى ؛ احقاق الحق، ج ١٤، صص ١٣١-١٤٨؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٢٤.

[٨١] سورة نجم، آيه ٣ و ٤: و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحيّ يوحى .

[٨٢] رواه جماعه من اعلام القوم؛ منهم العلامة ابن المغازلى الواسطى فى مناقب امير المؤمنين المخطوط قال: عن القاضى ابى الفرج.. عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيها افناه، و عن جسده فيما أبلاه و عن ماله فيما انفقه و من اين اكتسبه و عن حب اهل البيت ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٩.

[٨٣] العلامة على المتقى الهندى فى كنز العمال ج ١٦، ص ٢٥٢ و ج ١٣، ص ٨٦ ط حيدرآباد الدكن روى من طريق الحاكم عن على عليه السلام قال: أخبرنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنّ اول من يدخل الجنة انا و فاطمه و الحسن و الحسين. فقلت: يا رسول الله فمحبونا؟ قال: من

[٨٤] العلامة المحدث، الشيخ جمال الدين، محمد بن احمد الحنفى الموصلى الشهير بابن حسنويه، فى بحر المناقب ص ١١٦ المخطوط روى بسند رفعه الى ابن عباس -رضى الله عنه- قال؛ لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ جَلَسْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِهِ، فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَا أُرِيدُ أَقُولُ لَكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: اْعْلَمُوا، اِنْ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ إِذْ هَدَاهُمْ بِي، وَ اِنَّا أَمْنٌ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ إِذْ هَدَاهُمْ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَمِيٍّ وَ أَبُو ذَرِيَّتِي، أَلَا وَ مَنْ اهْتَدَى بِهِمْ نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ ضَلَّ وَ غَوَى. أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ اللَّهُ فِي عَتْرَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَاطْمَئِنُّوا بِضَعْفِ مَنْى وَ وَلَدِيهَا عَضْوَاى وَ اِنَا وَ بَعْلَاهَا كَالضُّوْءِ مِنَ الضُّوْءِ. اَللَّهُمَّ وَ اِرْحَمِ مَنْ رَحِمَهُمْ وَ لَا- تَغْفِرْ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ ثُمَّ دَمَعَتْ عَيْنُهُ وَ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ الْحَالَ وَ اللَّهُ اْعْلَمُ؛ اِحْقَاقِ الْحَقِّ، ج ٩، ص ١٩٨.

[٨٥] احمد بن عبدالعزيز الجوهرى فى كتاب الزيارات على ما فى مناقب عبدالله الشافعى ص ٢٠، مخطوطه روى بسنده يرفعه الى جنذب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا سلمان! انّها ستكون بعدى فتن. قال: فما تأمرنا؟ قال؛ عليكم بالشيخ؟ قال: من هو؟ قال: على بن ابي طالب. قلنا: فان هلك؟ قال: عليكم بالسبطين قلنا: فان هلكا؟ قال: عليكم بأهل بيت نبيكم فانهم لن يدخلوكم فى باب ضلاله و لن يخرجوكم من باب هدى فكونوا معهم. احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٢٨.

[٨٦] مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا ميزان العلم و على كفتاه و الحسن و

الحسين خيوطه و فاطمه علاقته و الأئمة من أمتى عموده، يوزن فيه اعمال المحبين و المبغضين لنا ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٠٧.  
به نقل از علامه خوارزمي في مقتل الحسين ص ١٠٧ و منابع ديگر..

[٨٧] العلامة السيد علي بن شهاب الدين الحسيني في موده القربى ص ١٣٩، طبع لاهور قال: عن الله الاعمش.. عن علي بن ابي طالب - كرم الله وجهه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا واردمكم على الحوض وانت يا علي الساقى.. احقاق الحق، ج ١٨، صص ٤١٦ ٤١٧، حديث ٢٥..

[٨٨] الحافظ الشهير، ابوبكر احمد بن علي الشافعي - المتوفى سنة ٤٦٣ - في كتابه تاريخ بغداد ج ١٠، ص ٢٣٠، ط القاهرة قال:.. عن زر بن حبيش، عن حذيفه، قال: رأينا في وجه رسول الله تباشير السرور، فقلنا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لقد رأينا اليوم في وجهك تباشير السرور. فقال: و ما لي لاأسر وقد اتاني جبرئيل فبشرني أن حسناً و حسيناً سيدا الشباب اهل الجنة و أبوهما افضل منهما ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٣٦..

[٨٩] العلامة أخطب الخطباء في المناقب ص ٢٤٠، طبع تبريز روى بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما عرج بي الى السماء رأيت علي باب الجنة مكتوباً، لا إلا إلا الله، محمد رسول الله، علي حبيب الله، الحسن و الحسين صفوه الله، فاطمه أمه الله، علي مبغضهم لعنه الله .

[٩٠] عن سعيد بن جبير، عن جابر بن عبد الله، قال؛ سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: مكتوب علي باب الجنة قبل أن يخلق الله السموات و الأرض بألفى عام: محمد رسول الله و علي اخوه ؛

[٩١] قال جعفر الصادق عليه السلام في قوله تعالى: فتلقى آدم من ربه كلمات كان آدم و حواء جالسين. فجاءهما جبرئيل و أتى بهما إلى قصر من ذهب و فضه، شرفاته من زمرد اخضر، فيه سرير من ياقوته حمراء و على السرير قبه من نور فيه صوره على رأسها تاج، و في أذنيها قرطان من لؤلؤ و في عنقها طوق من نور، فتعجبوا من نورها حتى أن آدم نسي حسن حواء. فقال: ما هذه الصورة؟ قال: فاطمه و التاج أبوها و الطوق زوجها و القرطان الحسن و الحسين. فرفع آدم رأسه الى القبه، فوجد خمسه اسماء مكتوبه من نور: انا المحمود و هذا محمد و انا الاعلى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا المحسن و هذا الحسن و منى الاحسان و هذا الحسين. فقال جبرئيل: يا آدم! احفظ هذه الاسماء فانك تحتاج إليها. فلما هبط آدم بكى ثلاثمائه عام ثم دعا بهذه الاسماء و قال: يا رب! بحق محمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين، يا محمود يا اعلى يا فاطر يا محسن! اغفرلى و تقبل توبتى. فأوحى إليه: يا آدم، لو سألتنى فى جميع ذريتك لغفرت لهم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٦٠، به نقل از نزّهه المجالس، ج ٢، ص ٢٣٠، طبع قاهره..

[٩٢] ...عن على بن على المكى الهلالي، عن ابيه قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى شكايته التى قبض فيها فاذا فاطمه -رضى الله عنها- عند رأسه. قال: فبكت حتى ارتفع صوتها، فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طرفه اليها، فقال: حبيبتي فاطمه!

مالذى بيكيك؟ فقالت: أخشى الضيعه من بعدك. فقال: يا حبيتى أما علمت أن الله -عزوجل- إطلع الى الارض اطلّعه فاختر منها أباك فبعثه برسالته ثم اطلع اطلّعه فاختر منها بعلك وأوحى الى أن انكحك اياه. يا فاطمه! ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا ولا يعطى أحداً بعدنا: أنا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و أحبّ المخلوقين الى الله - عزوجل و أنا أبوك و وصيى خير الأوصياء و أحبهم الى الله و هو عمك حمزه بن عبدالمطلب و هم عم أبيك و عم بعلك. و منّا من له جناحان أخضران يطير فى الجنة مع الملائكه حيث يشاء و هو ابن عم أبيك و اخو بعلك. و منا سبطا هذه الامه و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيدا شباب أهل الجنة و أبوهما و الذى بعثنى بالحق خير منها. يا فاطمه! والذى بعثنى بالحق انّ منهما مهدى هذا الأمه إذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقّر كبيراً فيبعث الله -عزوجل- عند ذلك منهما من يفتتح حصون الضلاله و قلوباً غلفاً يقوم بالدين فى اخر الزمان كما قمت به فى أول الزمان و يملاء الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً. يا فاطمه، لا- تحزنى و لا- تبكى، فإن الله -عزوجل- ارحم بك و أراف عليك منى و ذلك لمكانك منى و موضعك من قلبى و زوّجك الله زوجك و هو أشرف أهل بيتك حسباً و اكرمهم منصباً و

ارحمهم بالرعيه و أعدلهم بالسويه و أبصرهم بالقضيه. و قد سألت ربي - عزوجل - أن تكوني اول من يلحقني من اهل بيتي و ال علي. فلما قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يبق فاطمه -رضى الله عنها- بعده إلا خمسه و سبعين يوماً حتى ألحقها الله به صلى الله عليه وآله وسلم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٦٦، به نقل از المعجم الكبير، ص ١٣٥ طبع طهران؛ مناقب علي بن ابي طالب ابن المغازلي صص ١٤٨-١٥٠ و صص ١٠١-١٠٢، روایت ١٤٤.

[٩٣] عن ابي ذر -رحمه الله- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل اهل بيتي مثل سفينه نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٧٢. به نقل از مناقب اميرالمؤمنين، ابن المغازلي الواسطي، متوفى سال ٤٨٣ هجري..

[٩٤] عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس -رضى الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: نحن اهل البيت مفاتيح الرحمه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و معدن العلم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٣٧٦ به نقل از فرائد السمطين ، تأليف علامه الحمويني.

[٩٥] ابن عمر رفعه الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله تعالى جمع فيّ و في اهل بيتي الفضل و الشرف و السخاء و الشجاعه و العلم و الحلم، و أنّ لنا الاخره و لكم الدنيا ؛ ينابيع الموده، ص ٢٥٤.

[٩٦] روى عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان الله افترض طاعتي و طاعه اهل بيتي على الناس خاصه و على الخلق كافه ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٣٩٦، به نقل از ينابيع الموده، ص ٢٥١، طبع



[٩٧] العلامة القندوزى فى ينابيع الموده ص ٢٧٣، ط استامبول قال:..عن ابراهيم بن شبيه الانصارى قال: جلست عند أصبغ بن نباته، قال: ألا اقرئك ما املاه على بن ابى طالب -رضى الله عنه-؟ فأخرج صحيفه فيها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به محمد صلى الله عليه وآله وسلم أهل بيته و أمته؛ و أوصى أهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته؛ و أوصى أمته بلزوم أهل بيته و أهل بيته يأخذون بحجزه نبيهم صلى الله عليه وآله وسلم و ان شيعتهم يأخذون بحجزهم يوم القيامة و أنهم لن يدخلوكم باب الضلاله و لن يخرجوكم من باب هدى .

[٩٨] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لكل شىء أساس و أساس الدين حب أهل بيتى ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨ به نقل از المناقب المرتضويه..

[٩٩] عن على عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا على، إن الاسلام عريان، لباسه التقوى، و ريشه الهدى و زينته الحياء و عماده الورع و ملاكه العمل الصالح و اساس الاسلام حبي و حب أهل بيتى ؛ كنز العمال، ج ١٢، شماره ٣٤٢٠٦؛ و ج ١٣، شماره ٣٧٦٣١..

[١٠٠] رواه جماعه من اعلام القوم؛ منهم: الحافظ السيوطى فى الجامع الكبير على ما فى جامع الاحاديث، ج ٧، ص ٦٤٠، ط دمشق روى من طريق الطبرانى و الخطيب عن حذيفه ابن السيد قال: قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: يا ايها الناس! انى فرط لكم و انكم واردون على الحوض، حوض أعرض ما بين صنعاء و بصرى فيه عدد النجوم قد حان من فضه و إنى سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه

بيدالله عزوجل و طرفه بايديكم فاستمسكوا به و لاتضلوا و لا تبدلوا؛ و عترتي اهل بيتي. فإنه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ؛ احقاق الحق، ج ١٨، صص ٢٧٦-٢٧٧.

[١٠١] رواه القوم، منهم: العلامة الخوارزمي في مقتل الحسين :.. عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: والذي نفسي بيده لا تفارق روح جسد صاحبها حتى يأكل من ثمر الجنة أو من شجر الزقوم و حتى يرى ملك الموت و يرانى و يرى علياً و فاطمه و الحسن و الحسين فإن كان يحبنا قلت يا ملك الموت إرفق به فإنه كان يحبني و أهل بيتي؛ و إن كان يبغضني و يبغض أهل بيتي قلت يا ملك الموت شدد عليه فانه كان يبغضني و يبغض أهل بيتي، لا يحبنا إلا مؤمن و لا يبغضنا إلا منافق شقى احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩..

[١٠٢] العلامة القندوزي في ينابيع الموده ص ٢٤٥، ط استامبول قال: عن علي رفعه: توضع يوم القيامة مناير حول العرش لشيعتي و شيعه أهل بيتي المخلصين في ولايتنا و يقول الله تعالى: هلموا يا عبادي لأنشر عليكم كرامتي فقد اوديتم في الدنيا ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩.

[١٠٣] العلامة الزمخشري في الكشاف ج ٣، ص ٤٠٢، ط مصر قال: و عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: حرمت الجنة على من ظلم أهل بيتي و اذانى في عترتي ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩.

[١٠٤] الحاكم النيشابوري و المستدرک، ج ٣، ص ١٥٠، ط حيدرآباد، قال: .. عن أبي نصره، عن أبي سعيد الخدرى -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: والذي نفسي

بيده لا يبغضنا اهل البيت أحدٌ إلا أدخله الله النار؛ احقاق الحق، ج ٩، صص ٤٦٠-٤٦١.

[١٠٥] العلامة الخوارزمي في مقتل الحسين ج ٢، ص ٨٣، ط الغري قال: و بهذا الاسناد أى الأسناد المتقدم فى كتاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ألويل لظالمى أهل بيتى، عذابهم مع المنافقين فى الدرّك الأسفل من النار، لا يفتر عنهم ساعه و يسقون عن عذاب جهنم فالويل لهم من العذاب الاليم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٤؛ مناقب على بن ابى طالب ابن المغازلى، ص ٦٦، روایت ٩٤.

[١٠٦] العلامة الذهبى فى ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٦٩، ط القايره فقال: من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامة يهودياً، و إن صام و صلى، إن الله علّمنى اسماء أمتى كما علم ادم الاسماء كلها و مثل لى امتى فى الطين فمّرّبى اصحاب الرايات فاستغفرت لعلى و شيعته؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[١٠٧] العلامة المحدث، الشيخ جمال الدين الحنفى الشهير بابن حسويه فى بحر المناقب مخطوط روى حديثاً مسنداً ينتهى إلى جماعه من الصحابه و فيه قال: ايها الناس، عظموا أهل بيتى فى حياتى و بعد مماتى و اكرمهم و فضّلوهم لا يحلّ لأحد أن يقوم إلا لأهل بيتى؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٨٤.

[١٠٨] العلامة الشيخ سليمان البلخى القندوزى فى ينابيع الموده، ص ٢٤٦، ط اسلامبول قال:..عن نافع، عن ام سلمه -رضى الله عنها- قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ما من قوم اجتمعوا يذكرون فضائل محمد و آل محمد إلا هبطت ملائكه من السماء حتى لحقت بهم تحدّثهم فاذا تفرقوا عرجت الملائكه و قالت الملائكه الآخر لهم: انا

نشَم رائحه منكم ما شممننا رائحه اطيب منها. فيقولون: اهبطوا بنا اليهم، فيقولون: انهم قد تفرقوا. فيقولون: اهبطوا بنا الى المكان الذي كانوا فيه ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٥٠١.

[١٠٩] رواه جماعه من اعلام القوم؛ منهم: الحافظ نورالدين على بن ابى بكر فى مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٢ ط مكتبه القدسى فى القاهره قال: و عن الحسن بن على أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ألزموا مودتنا أهل البيت فإنه من لقي الله -عز وجل- و هو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا و الذى نفسى بيده لا ينفع عبداً عمله إلا بمعرفه حقنا رواه الطبرانى و الا وسطه ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٢٨.

[١١٠] الحافظ بن العساكر فى ترجمه الامام الحسين بن على من تاريخ دمشق ص ١٢٢، ط بيروت قال:.. قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: خير رجالكم على بن ابى طالب، و خير شبابكم الحسن و الحسين و خير نساءكم فاطمه بنت محمّد ؛ احقاق الحق، ج ١٨، ص ٣٩٨.

[١١١] العلامه السيد على بن شهاب الدين الهمدانى الحسينى فى موده القربى ص ٦٩، ط لاهور قال: روى عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً بمحضر المهاجرين و الانصار: يا على! لو أن احداً عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و أهل بيتك أنكم افضل الناس، كان فى النار ؛ احقاق الحق، ج ١٧، ص ٢٨٣.

[١١٢] مارواه القوم؛ منهم: العلامه ابن المغازلى فى المناقب ص ١٨، مخطوط قال: نحن أهل البيت شجره النبوه و معدن الرساله ليس احد من الخلايق يفضل اهل بيتى غيرى ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٣٧٨.

[١١٣] العلامه ابوبكر بن مؤمن الشيرازى فى رساله

الاعتقاد روى فى حديث عن انس: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا و اهل بيتى صفوه الله و خيرته فى خلقه ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٨٣، حديث ٨٢.

[١١٤] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما من دعاء إلا بينه و بين السماء حجاب حتى يصلى على محمد و آل محمد، فاذا فعل ذلك انخرق ذلك الحجاب و دخل الدعاء و اذا لم يفعل ذلك رجع ذلك الدعاء ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٦٢٦، به نقل از جمعی از اعلام اهل سنت..

[١١٥] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتى أمان لأمتى ؛ فرائد السمطين، ج ٣، طبع بيروت، ص ٢٥٢، تأليف شيخ الاسلام المحدث الكبير ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبدالله بن على بن محمد الجوينى الخراسانى از بزرگان قرن هفت و هشت .

[١١٦] ينابيع الموده، ص ١٧..

[١١٧] الحموينى بسنده عن شهر بن حوشب، قال: كنت عند ام سلمه -رضى الله عنها- فباذنها دخل البيت ابو ثابت مولى على. فقالت: يا ابا ثابت! اين طار قلبك حين طارت القلوب مطايرها؟ قال: اتبعْتُ علياً. قال: وقفت بالحق والذى نفسى بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: على مع القرءان و القرءان مع على و لن يفترقا حتى يردا على الحوض ؛ ينابيع الموده، ص ٩٠ اين روايت را با تفاوتى على بن عيسى الاربلى در كشف الغمه، ج ١، ص ١٩٩، از مناقب امام ابى المؤيد الخوارزمى نقل کرده است. علاوه بر اين، در غايه المرام صص ٥٣٩-٥٤٠ از طريق اهل سنت، ١٥ حديث و از طريق شيعه يازده حديث، به همين مضمون نقل شده

است.

[۱۱۸] الصواعق المحرمة، ص ۷۵ قال: و فی روايه أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال في مرض موته: ايها الناس، يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي و قد قدمت اليكم القول معذره اليكم؛ الا اني مخلف فيكم كتاب ربي عزوجل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي عليه السلام فرفعها. فقال: هذا علي مع القراءان و القراءان مع علي لا يفترقان حتى يردا على الحوض فاسألوهما ما خلفت فيها؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۱۳.

[۱۱۹] في جمع الفوائد، عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: النظر الى علي عباده .

[۱۲۰] و في جمع الفوائد، عن طلق بن محمد، قال: رأيت عمران بن حصين يحدّ النظر الى علي. فقيل له، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: النظر الى علي عباده؛ ينابيع الموده، ص ۹۰؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۱۴، به نقل از الهيثمي في مجمع، ج ۹، ص ۱۱۹؛ احقاق الحق، ج ۷، از ص ۸۹ تا ۱۱۰؛ در فضائل الخمسه ج ۲، ص ۱۱۳ و احاديثي در اين زمينه از صحيحين، كنزل العمال، تاريخ بغداد، الرياض النضرة و.. نگاشته است، و در اين رابطه، از طريق اهل سنت ۲۳ حديث و از طريق شيعه ۱۰۰ حديث در غايه المرام، صص ۹۲۵-۹۲۷ نقل شده است..

[۱۲۱] الحافظ السمعاني في رساله القواميه في مناقب الصحابه مخلوط روى باسناده عن جابر بن عبدالله انصاري -رضي الله عنهما- قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعرفات، فقال: .. يا علي، لو أنّ أمتي صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى كانوا كالإوتار ثم ابغضوك لا كبهم الله علي وجوههم في النار؛ احقاق

[١٢٢] موفق بن أحمد، بسنده عن طاووس، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب، لما خلق الله عزوجل النار؛ ينابيع الموده، ص ٩١؛ كشف الغمه، ج ١. ص ١٣٢؛ احقاق الحق ج ٧، ص ١٤٩ تا ١٥٢..

[١٢٣] و من كتاب ابن خالويه، عن ابي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام: حَبَّكَ إيمان و بغضك نفاق و أوَّل من يدخل الجنة محبُّك و اول من يدخل النار مبغضك و قد جعلك الله أهلاً لذلك، فأنت مني و انا منك و لا تبي بعدى؛ كشف الغمه، ج ١، ص ١٢١.

[١٢٤] الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٧٧ قال: عن قيس بن حازم، قال: التقى ابوبكر علي بن ابي طالب عليه السلام فتبسّم ابوبكر يقول: لا يجوز أحدٌ على الصراط الا من كتب له علي عليه السلام الجواز قال: خرجه ابن السمان فى الموافقه. فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٠٤؛ اين حديث در احقاق الحق، ج ٧، ص ١١٥ تا ١٢١ و از طرق مختلف در كتب اهل سنت نقل شده است..

[١٢٥] ابن عباس -رضى الله عنه- رفعه: حَبَّ عَلِيٍّ براءه من النار؛ ينابيع الموده، ص ٢٥١..

[١٢٦] ابن عباس -رضى الله عنه- رفعه: حب علي يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب؛ ينابيع الموده، ص ٢٥١.

[١٢٧] عمر بن خطاب رفعه: لو اجتمع الناس على حبِّ علي بن ابي طالب لما خلق الله النار؛ ينابيع الموده، ص ٢٥١.

[١٢٨] و فى مسند احمد، بسنده عن الزهرى، عن ابن عباس رض قال: بعثنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى على،

فجاء. فقال له: أنت سيد في الدنيا و سيد في الآخرة، من أحبك فقد أحبني و حبيبي حبيبي و حبيب الله و عدوك عدوى و عدوى عدو الله، طوبى لمن أحبك و الويل لمن أبغضك ؛ ينابيع الموده، ص ٩١؛ كشف الغمه، ج ١، ص ١٢٦؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٢٠٠؛ به نقل از مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٧.

[١٢٩] جمع الفوائد عن ابى رافع قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى شأن على: على، من أبغضه فقد أبغضنى و من أبغضنى فقد أبغض الله و من أحبه فقد أحبني و من أحبني فقد أحب الله ؛ ينابيع الموده، ص ٩١؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٢٠٤؛ به نقل از الهشمى فى مجمعه، ج ٩، ص ١٣١.

[١٣٠] سورة انفال، آيه ٦٢.

[١٣١] ابو نعيم الحافظ، بسنده عن ابى هريره، ايضاً عن ابى صالح، عن ابن عباس، ايضاً عن جعفر الصادق -رضى الله عنهم- فى قوله تعالى: هو الذى أيدك بنصره و بالمؤمنين قالوا نزلت فى على؛ و ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: رأيت مكتوباً على العرش: لا إله إلا الله وحده لا شريك له محمد عبدى و رسولى، ايدته و نصرته بعلى بن ابى طالب . و روى عن انس بن مالك نحوه. ينابيع الموده، صص ٩٤ - ٩٥؛ احقاق الحق، ج ٦، صص ١٣٩ تا ١٥٢..

[١٣٢] و فى كتاب الشفاء روى ابن قانع القاضى، عن ابى الحمراء، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما أسرى بى الى السماء اذا على العرش مكتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله ايدته بعلى ؛ ينابيع الموده، صص ٩٤ - ٩٥، احقاق الحق، ج ٦، صص



[١٣٣] منهم الفقيه، ابوالحسن، على بن محمد الشافعي المعروف بابن المغازلي الواسطي، المتوفى سنة ٤٨٣ في مناقب امير المؤمنين عليه السلام قال:.. عن انس بن مالك قال: اهدى الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طير كان يعجبه أكله، فقال: اللهم ايتني بأحب خلقك إليك يأكل من هذا الطير معي. فجاء عليٌّ فاستأذن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت ما عليه اذن و كنت احب أن يكون رجلاً من الأنصار، فذهب ثم رجع. فقال: استأذن لي على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: أدخل يا عليّ ثم قال: واليّ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٣٣٩.

[١٣٤] و في المناقب عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده امير المؤمنين، على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله قد فرض عليكم طاعتي و نهاكم عن معصيتي و فرض عليكم طاعه عليّ بعدى و نهاكم عن معصيته و هو وصيى و وارثي و هو منى و انا منه؛ حبه ايمان و بغضه كفر، محبه محبى و مبغضه مبغضى و هو مولا من انا مولا و انا مولا كل مسلم و مسلمه و انا و هو ابوا هذه الامه. ينابيع الموده، ص ١٢٣؛ در اين مورد به فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٩٥ نیز رجوع شود..

[١٣٥] أخرج موفق الخوارزمي، بثله طريق عن جابر بن عبد الله، و عن عمار بن ياسر و عن ابى ايوب الانصارى. قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حقُّ عليّ على المسلمين حق الوالد على ولده؛ ينابيع الموه، ص ١٢٣.

[١٣٦] أخرج ابو نعيم الحافظ، فى حليه اولياء بسنده عن ابى برزه الأسلمى -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حقُّ عليّ على المسلمين حق الوالد على ولده؛ ينابيع الموه، ص ١٢٣.

وآله وسلم: إن الله تعالى عهد الى في عليّ عهداً إن علياً رايه الهدى و امام اوليائى و نور من أطاعنى و هو الكلمه التى الزمتها المتقين..؛ ينايع الموده، ص ١٣٤.(اشاره به آيه ٢٦ سوره فتح است كه مى فرمايد: فانزل الله سكينه.. و الزمهم كلمه التقوى).

[١٣٧] سوره مائده، آيه ٣.

[١٣٨] عن ابى هريره، قال: من صام يوم ثمانيه عشر من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهراً و هو يوم غدير خم. لما أخذ النبى صلى الله عليه وآله وسلم بيد على، فقال: ألسـت ولى المؤمنـين؟ قالوا: بلى، يا رسول الله، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب: بخـ بخ لك يا بنـ أبى طالب، أصبحت مولاي و مولا كل مؤمن! و أنزل الله: أليوم أكملت لكم دينكم؛ شواهد التنزيل للحافظ الحسكـانى، ج ١، صص ١٥٦ تا ١٦٠.

[١٣٩] عن ابى سعيد الخدرى: انّ النبى صلى الله عليه وآله وسلم دعا الناس الى على فأخذ بضبعيه فرفعها ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الايه: اليوم اكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الله اكبر على اكمال الدين و(إ)تمام النعمه و رضا الرب برسالتى و الولايه لعلى . ثم قال للقوم: من كنت مولاه فعلى مولاه؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٥٨.

[١٤٠] سوره مائده، آيه ٥٥.

[١٤١] شواهد التنزيل، ج ١، صص ١٦١-١٦٩.

[١٤٢] عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، فى قول الله تعالى: انّما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا.. .. و الذين امنوا فخصّ من بين المؤمنين على بن ابى طالب. فقال: الذين يقيمون الصلوه.. و ذلك انّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلّ يوماً بأصحابه صلاه الظهر وانصرف

هو و أصحابه فلم يبق في المسجد غير علي قائماً يصلي بين الظهر و العصر اذ دخل عليه فقير من فقراء المسلمين فلم يرفى المسجد احداً خلا- علياً فاقبل نحوه. فقال: يا ولي الله! بالذي يصلي له ان تتصدق علي بما امكنتك. و له خاتم عقيق يمانى احمر(كان) يلبسه في الصلاه في يمينه فمد يده فوضعها علي ظهره و أشار الي السائل ينزعه، فنزعه و دعاه و مضى. و هبط جبرئيل فقال النبي صلى الله عليه و آله وسلم لعلي عليه السلام: لقد باهى الله بك ملائكته اليوم ؛ اقرأ: انما وليكم الله و رسوله.. ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٦٤ روايات متعدد دیگر در همین مورد از انس، از محمد بن حنفیه، از ابن جریح، از امام باقر علیه السلام وارد شده است. شواهد التنزيل، ج ١، صص ١٦٦-١٦٩ و در فضائل الخمسه، ج ٢، ص ١٣، احاديثی از كتب مختلف اهل سنت در این زمینه نگاشته شده است..

[١٤٣] سورة رعد، آيه ٤٣.

[١٤٤] سورة نمل، آيه ٤٠.

[١٤٥] عن عطيه العوفى، عن ابى سعيد الخدرى -رضى الله عنه- قال: سئلت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عن هذه الآيه: الذى عنده علم من الكتاب قال: ذاك وزير أخى سليمان بن داود عليه السلام و سألته عن قول الله -عز وجل-: قل كفى بالله شهيداً بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب قال: ذاك أخى على بن ابى طالب عليه السلام ؛ ينابيع، ص ١٠٣.

[١٤٦] و عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: و من عنده علم الكتاب انما هو على لقد كان عالماً بالتفسير و التأويل و النسخ و المنسوخ. ينابيع الموده، ص ١٠٤.

[١٤٧] سليم بن قيس الهلالي فى كتابه، عن قيس بن سعد بن

عباده قال: و من عنده علم الكتاب، على قال معاويه بن ابي سفيان: هو عبدالله بن سلام. قال سعد: انزل الله: إنما أنت منذر و لكل قوم هاداً و أنزل: أفمن كان على بينه من ربه و يتلوه شاهد منه فالهادى من الايه الاولى و الشاهد من الثانيه، على. كأنه نصبه صلى الله عليه وآله وسلم يوم الغدير و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه و قال: أنت منى بمنزله هارون من موسى الا لا بنى من بعدى ..

[۱۴۸] سورة رعد، آيه ۷.

[۱۴۹] سورة هود، آيه ۱۷.

[۱۵۰] فى مناقب عبدالله الشافعى، ص ۱۲۴.. عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا مدينه الحكمة و على بابها فمن أراد الحكمة فليأت من بابها ؛ تاريخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۰۴ به نقل از احقاق، ج ۵، صص ۵۲۰-۵۰۲؛ در فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۲۴۹ احاديث متعددى از كتب اهل سنت در اين زمينه وارد شده است..

[۱۵۱] فى البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۵۸، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت باب المدينه ؛ احقاق، ج ۵، صص ۵۰۱-۴۶۸؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۲۵۰ به نقل از مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۲۶ و ديگر كتب..

[۱۵۲] الرياض النضره، ج ۲، ص ۱۹۸: عن معاذ بن جبل قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: تخصم الناس بسبع و لا- يحاجك احد من قريش: أنت أولهم ايماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله و أقومهم بأمر الله و أقسمهم بالسويه و أعدلهم فى الرعيه و أبصرهم بالقضيه، و أعظمهم

عندالله مزيه قال أخرجه الحاكمى أقول و رواه أبو نعيم أيضاً فى حليته ج ١، ص ٦٦؛ فضائل الخمسه، ج ١، ص ١٨٩.

[١٥٣] الاصابه، ج ٧، القسم الاول، ص ١٦٧ قال و أخرج ابوأحمد و ابن منده و غيرهما من طريق اسحاق بن بشر لأسدى، عن خالد بن الحارث، عن عوف، عن الحسن، عن أبى ليلى الغفارى، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: سيكون من بعدى فتنه فاذا كان ذلك فالزموا على بن ابى طالب؛ فانه اول من آمن بى و اول من يصفحنى يوم القيامة، و هو الصديق الاكبر و هو فاروق هذه الامه و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين؛ فضائل الخمسه، ج ١، ص ١٨٩.

[١٥٤] عن أبى سعيد الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اذا كان يوم القيامة قال الله تعالى لمحمد و على: ادخلا الجنة من أحبكما و ادخلا النار من أبغضكما فيجلس على (على) شفيع فيقول (لها): هذا لى و هذا لك و هو قوله: ألقيا فى جهنم كل كفار عنيد سوره ق، آيه ٢٤؛ شواهد التنزيل، ج ٢، صص ١٩٠-١٩١.

[١٥٥] اخرج موفق بن احمد الخوارزمى الملكى بسنده عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسوالله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: اذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا على سرير من نور و على رأسك تاج قد أضاء نوره و كاد يخطف أبصار أهل الموقف فيأتى النداء من عند الله جل جلاله: اين وصى محمد رسول الله؟ فتقول: ها أناذا. فينادى المنادى أدخل من أحبك الجنة و أدخل من عاداك فى النار فأنت قسيم الجنة و النار؛ ينابيع الموده، صص ٨٣-٨٤ در فضائل الخمسه، ج ٣،

ص ١٠٥ احاديثي در اين مورد از اهل سنت ذكر شده است. همچنين ر.ك به: احقاق الحق، ج ١٤، صص ٢٥٩..

[١٥٦] أخرج ابن المغازلي الشافعي بسنده عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! إنك قسيم الجنة والنار و أنت تفرع باب الجنة و تدخلها أحبائك بغير حساب ؛ يبايع الموده، ص ٨٤.

[١٥٧] في المناقب عن ابي الطفيل، عامر بن وائله و هو آخر من مات من الصحابه بالاتفاق، عن علي -رضي الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! أنت وصيي، حربك حربي و سلمك سلمى و أنت الإمام و ابو الأئمة الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً فويلٌ لمبغضيهم. يا علي. لو أن رجلاً أحبك و اولادك في الله لحشره الله معك و مع اولادك و أنت معي في الدرجات العلى و أنت قسيم الجنة و النار تدخل محبيك الجنة و مبغضيك النار ؛ يبايع الموده، ص ٨٥.

[١٥٨] العلامة الشيخ زين الدين عبدالرؤوف المناوي، القاهري، الشافعي، متوفى ١٠٣١، في كتابه كنوز الحقايق ص ٤٦ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا و علي حجه الله على عباده ؛ احقاق الحق، ج ٤، صص ٢١٩-٢٢٣؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٩٦؛ به نقل از كنوز الحقايق للمناوي، ص ٤٣.

[١٥٩] العلامة المحدث العارف الشيخ جمال الدين، محمد بن أحمد الحنفي، الموصلى، الشهير بابن حسنويه، المتوفى سنه ٦٨٠ في كتابه بحر المناقب ص ٥٧، مخطوط قال: و بالاسناد يرفعه الى أنس بن مالك قال: كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أقبل عليّ عليه السلام فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:

أنا وهذا حجه الله على عباده يوم القيامة ؛ احقاق الحق، ج ٤، صص ٢١٩-٢٢٠؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٩٦، به نقل از تاريخ بغداد..

[١٦٠] العلامة فخرالدين عمرالرازي، المتوفى سنة ٦٠٦، فى نهايه العقول على ما فى مناقب الكاشى، ص ١٩٥، مخطوط قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى مشيراً إليه و أخذ بيده: هذا خليفتي فيكم من بعدى فاسمعوا له و أطيعوا .

[١٦١] ألفقيه ابوالحسن على بن محمد الشافعى، المعروف به ابن المغازلى الواسطى، المتوفى سنة ٤٨٣، فى مناقب اميرالمؤمنين مخطوط قال: روى باسناده عن الباقرعليه السلام عن أبيه، عن جده الحسين بن على بن ابى طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: على بن ابى طالب خليفه الله و خليفتي؛ و خليل الله و خليلي؛ و حجه الله و حجتى؛ و باب الله و بابى؛ و صفى الله و صفيتى؛ و حبيب الله و حبيبى و سيف الله و سيفى؛ و هو أخى و صاحبى و وزيرى. و محبته محبى و مبغضه مبغضى؛ و وليه وليى؛ و عدوه عدوى؛ و زوجته ابنتى؛ و ولده ولدى؛ و حزبه حزبى؛ و وقوله قولى؛ و أمره امرى؛ و هو سيد الوصيين و خير أمتى ؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٢٩٧.

[١٦٢] عمر بن الخطاب: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لَمَّا عقد المواخاه بين أصحابه، قال: هذا على أخى فى الدنيا او الآخرة؛ و خليفتي فى أهلى؛ و وصيى فى أمتى؛ و وارث علمى؛ و قاضى دينى؛ ماله منى و مالى منه؛ نفعه نفعى و ضرره ضررى؛ من أحبّه فقد أحبّنى و من أبغضه فقد أبغضنى ؛ ينابيع الموده، ص ٢٥١.

[١٦٣] ما ذكره الهيتمى

فى مجمعه ج ٨، ص ٣١٤ قال: و عن عبد الله بن مسعود، قال: استتبعنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله الجن فانطلقت معه، حتى بلغنا اعلى مكة.. قلت: يا رسول الله! ألا تستخلف ابابكر؟ فاعرض عنى، فرأيت أنه لم يوافقه. فقلت: يا رسول الله! ألا تستخلف عمر؟ فاعرض عنى، فرأيت أنه لم يوافقه، فقلت: يا رسول الله! ألا تستخلف علياً؟ قال: ذاك والذى لا اله إلا هو إن بايعتموه و أطعتموه أدخلكم الجنة اکتعين؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٢١.

[١٦٤] ابو المؤيد الموفق بن أحمد أخطب خوارزم المتوفى ٦٥٨، فى كتابه المناقب ص ٤٩، ط تبريز .. عن عباد بن عبد الله، عن سلمان رض عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: أعلم أمتى من بعدى على بن ابى طالب عليه السلام؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٣١٩ اين حديث در المناقب المرتضويه، كنوز الحقايق و در برخى ديگر از كتب آمده است..

[١٦٥] العلامة المولى محمد صالح الكشفى الحنفى الترمذى فى كتابه المناقب المرتضويه ص ١٠٢، ط بمبئى قال: قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: لو يعلم الناس متى سمى على امير المؤمنين ما أنكروا فضله سمي بذلك و آدم بين الروح و الجسد، قال الله: ألسْتُ بربكم؟ قالوا: بلى، فقال تعالى: أنا ربكم و محمد نبيكم و على أميركم؛ عن فردوس الأخبار؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٢٧٥.

[١٦٦] عن ابى هريره قال: قيل: يا رسول الله، متى وجبت لك النبوه؟ قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: قبل أن يخلق الله آدم و نفخ الروح فيه و قال: و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم ألسْتُ بربكم؟ قالوا: بلى، فقال: أنا ربكم الأعلى و



محمد نبيكم و علي أميركم. احقاق الحق، ج ٤، ص ٢٧٦.

[١٦٧] العلامة الشيخ ابراهيم بن محمد بن ابى بكر حمويه الحموينى، المتوفى ٧٢٢، فى كتابه فرائد السمطين مخطوط باسناده عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى بن ابى طالب عليه السلام: يا على! أنا مدينه الحكمة و أنت بابها و لن تؤتى المدينه إلا- من قبل الباب و كذب من زعم أنه يحبنى و يبغضك، لأنك منى و أنا منك؛ لحمك من لحمى و دمك من دمى و روحك من روحى و سريرتك من سريرتى و علانيتك من علانيتى و أنت امام أمتى و خليفتى عليها بعدى؛ سعد من أطاعك و شقى من عصاك و ربح من تولأك و خسر من عاداك و فاز من لزمك و هلك من فارقك. مثلك و مثل الاثمه من ولدك بعدى مثل سفينه نوح؛ من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق و مثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم، طلع نجم إلى يوم القيامة؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٤٨٢.

[١٦٨] احقاق الحق، ج ١٠، قسمت اعظم آن اختصاص به احاديثى راجع به فاطمه زهرا عليها السلام دارد..

[١٦٩] عن سلمان -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انما سميت ابنتى فاطمه لأن الله عزوجل - فطمها و فطم محبيها من النار؛ ينابيع الموده، ص ٢٤٠؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٢٦؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٩.

[١٧٠] عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: و إنما سميت فاطمه البتول لأنها تبئت من الحيض و النفاس؛ ينابيع الموده، ص ٢٦٠.

[١٧١] الحاكم ابو عبدالله النيسابورى فى المستدرک ج ٣، ص ١٥٦ قال: زكريا بن

ابى زائد، عن فراس، عن الشعبي، عن مسروق، عن عايشه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال- وهو فى مرضه الذى توفى فيه-: يا فاطمه! ألا ترضين أن تكونى سيده نساء العالمين و سيده نساء هذه الامه و سيده نساء المؤمنين؟ احقاق الحق، ج ١٠، ص ٣٠؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٣٧، به نقل از صحيح البخارى.

[١٧٢] الحافظ ابوبكر، احمد بن حسين البيهقى، فى الاعتقاد ص ١٦٥ روى عن ابن عباس قوله صلى الله عليه وآله وسلم: أفضل نساء اهل الجنة فاطمه بنت محمد..؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ٥٣.

[١٧٣] أتانى ملك فسلم علىّ، نزل من السماء لم ينزل قبلها فبشّرني أن الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة و أنّ فاطمه سيده نساء اهل الجنة كنز العمال، ج ١٢، صص ١٠٧-١٠٨، شماره ٣٤٢١٧.

[١٧٤] الحاكم النيسابورى فى المستدرک ج ٣، ص ١٥٥، طبع حيدرآباد الدكن قال:..عن عمر أنّه دخل على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا فاطمه! والله ما رأيت احداً أحبّ الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منك.. احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٧١.

[١٧٥] علامه ذهبى فى تاريخ الاسلام ج ٢، ص ٣٥٦، ط مصر قال: ابو عوانه، عن عمر بن ابى سلمه، عن أبيه، أخبرنى اسامه بن زيد، أنّ علياً قال: يا رسول الله! أىّ أهلِكَ احب إليك؟ قال: فاطمعليها السلام؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٧٩.

[١٧٦] العلامة الباقى مافى فى اخبار الاول ص ٤٢، طبع بغداد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمعليها السلام: إنها بضعة منى يرببها و يؤذنى ما يؤذيها؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٩٢؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١١٢، شماره

[١٧٧] العلامة الهروي في روضه الاحباب ص ٦٥٥، مخطوط قال: وقد صحَّ عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: فاطمه بضعه منى من اذاها فقد اذاني و من أغضبها فقد أغضبني ؛ احقاق الحق، ج ١٠؛ نیز فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٥١.

[١٧٨] نورالدين بن الصباغ المالكي في الفصول المهمه قال: و روى عن مجاهد، قال: خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم و هو اخذ بيد فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هي بضعه منى و هي قلبى و روحى التى بين جنبي، فمن اذاها فقد اذاني و من اذاني فقد اذى الله ؛ احقاق، ج ١٠، صص ١٨٤-٢١٦.

[١٧٩] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٤، روى بسنده عن.. عائشه إنها قالت: ما رأيت احداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمه برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و كانت اذا دخلت عليه رَحِبَ بها و قام اليها فأخذ بيدها فقبلها و أجلسها فى مجلسه ؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٢٧.

[١٨٠] صحيح مسلم فى كتاب فضائل الصحابه فى باب فضائل فاطمه عليها السلام روى بسنده عن عائشه، قالت: اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم فلم يغدر منهنّ امرأه فجاءت فاطمه تمشى كأنّ مشيتها مشيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: مرحباً بابنتى فأجلسها عن يمينه أو عن شماله؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٢٨.

[١٨١] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٣ روى بسنده عن على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمه: إنّ الله يغضب لغضبك و يرضى لرضائك ؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٥٥؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١١١.

فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٤٨.

[١٨٣] سورة اسراء، آيه ٢٦.

[١٨٤] السيوطى فى درالمنثور فى ذيل تفسير قوله تعالى: وآت ذالقربى حقه فى سورة الاسرى، قال: و أخرج البزار و أبويعلى و ابن ابى حاتم و ابى مردويه عن ابى سعيد الخدرى، قال: لما نزلت هذه الايه وات ذالقربى حقه دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاطمعليها السلام فاعطاها فداها. قال: و اخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: لما نزلت وات ذالقربى حقه أقطع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاطمعليها السلام فداها. فضائل الخمسه، ج ٢، ص ١٣٦.

[١٨٥] تاريخ بغداد، للخطيب البغدادى، ج ٥، ص ٨٧: روى بسنده عن عائشه، قالت: قلت: يا رسول الله، مالك اذا جاءت فاطمه قبلتها حتى تجعل لسانك فى فيها كله كأنك تريد أن تلعقها عسلاً؟ قال: نعم، يا عايشه، إنى لما أسرى بى إلى السماء أدخلنى جبرئيل الجنه فناولنى منها تفاحه فأكلتها فصارت نطفه فى صلبى فلما نزلت واقعت خديجه، ففاطمه من تلك النطفه و هى حوراء إنسيه كلما اشتقت الى الجنه قبلتها .

[١٨٦] تاريخ بغداد، ايض، ج ١٢، ص ٣٣١: روى بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ابنتى فاطمه حوراء آدميه..؛ فضائل الخمسه، ج ٣، ص ١٢٤.

[١٨٧] ابنتى فاطمه حوراء آدميه لم تحض و لم تطمث..؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٩، شماره ٣٤٢٢٦.

[١٨٨] العلامة المحدث العارف الشيخ جمال الدين، محمد بن احمد الحنفى الموصلى، الشهرى بابن حسويه، المتوفى سنه ٦٨٠ فى بحر المناقب ص ٦٩، المخطوط مما رواه ابن مسعود عبدالله -رضى الله عنه- قال:..قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى: اعلم؛ أن الله خلقنى و علياً من نور عظيم قبل خلق

الخلق بألفى عام اذ لا تسبيح و لا تقديس.. ؛ احقاق الحق، ج ٥، صص ٢٤٩-٢٥٠.

[١٨٩] كناية از اين كه موجودى آفريده نشده بود تا تقديس و تسبيح بگويد و اولين موجودى كه حضرت حق را تسبيح و تقديس كرد، نور من و على عليه السلام بود..

[١٩٠] العلامة الشيخ عبدالرحمن بن عبدالسلام الصفورى الشافعى البغدادى، المتوفى سنة ٨٨٤، فى نزّه المجالس ج ٢، ص ٢٣٠، ط القاهره عن جابر بن عبداللّه -رضى اللّه عنهما- عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم: إنّ اللّه خلقنى و خلق علياً نورين بين يدي العرش نسبح اللّه و نقدسه قبل أن يخلق آدم بألفى عام، فلما خلق اللّه آدم اسكننا فى صلبه، ثم نقلنا من صلب طيب و بطن طاهر حتى اسكننا فى صلب ابراهيم، ثم نقلنا من صلب ابراهيم إلى صلب طيب و بطن طاهر حتى أسكننا فى صلب عبدالمطلب، ثم افترق النور فى عبدالمطلب فصار ثلثاه فى عبداللّه و ثلثه فى ابى طالب، ثم اجتمع النور منى و من على فى فاطمه، فالحسن و الحسين نوران من نور رب العالمين ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٤٨. احاديثى نظير اين حديث را احمد بن حنبل، علامه خوارزمى در المناقب ؛ الحافظ شمس الدين در ميزان الاعمال و ابن المغازلى الواسطى در مناقب اميرالمؤمنين و گروهى ديگر نقل کرده اند. احقاق الحق، ج ٥، صص ٢٤٣-٢٥٥.

[١٩١] عن سلمان الفارسى رض فى حديث طويل، قال: قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: يا سلمان! فهل علمت من نقبائى و من الاثنى عشر الذين اختارهم اللّه للامامه بعدى؟ فقلت: اللّه و رسوله أعلم. قال: يا سلمان! خلقنى اللّه من صفوه نوره و دعانى فأطعت. و خلق

من نوري علياً؛ فدعاه فأطاعه. وخلق من نوري و نور علي فاطمه، فدعاها فأطاعته. وخلق مني و من علي و فاطمه، الحسن و الحسين فدعاهما فأطاعاه. فسمّانا بالخمسة الاسماء من أسمائه: الله المحمود و أنا محمّد؛ و الله العلي و هذا علي؛ و الله فاطر و هذه فاطمه؛ و الله ذوالاحسان و هذا الحسن؛ و الله المحسن و هذا الحسين. ثم خلق منا و من صلب الحسين تسعة ائمه، فدعاهم فأطاعوه، قبل أن يخلق الله سماء مبتيه و أرضاً مدحيه أو هواء أو ماءً أو ملكاً أو بشراً و كُنّا بعلمه نوراً نسبّه و نسمع و نطبع. الخبر. بحار، ج ١٥، ص ٩، طبع تهران.

[١٩٢] ابن ادريس، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن زيد.. عن المفضل، قال: قال الصادق عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي ارواحنا. فقيل له: يا بن رسول الله! و من الأربعة عشر؟ قال: محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته، فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم؛ بحار، ج ١٥، ص ٢٣، روایت ٤٠، طبع تهران.

[١٩٣] علي بن الحسين قال: حدثنا عمي الحسن، قال: سمعت جدّي صلى الله عليه و آله وسلم يقول: خلقت من نور الله عزوجل و خلق أهل بيتي من نوري و خلق محبيهم من نورهم و سائر الناس في النار؛ ينابيع الموده، ص ١٠.

[١٩٤] الكنجي الشافعي في كفايه الطالب ص ٤٠٦، ط الحيدريه في النجف روى حديثاً عن جابر، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عن ميلاد علي بن ابي طالب، فقال:

سألتنى عن خير مولود ولد فى شبه المسيح عليه السلام إن الله تبارك و تعالى خلق علياً من نورى و خلقنى من نوره و كلانا من نور واحد. احقاق الحق، ج ٧، ص ٤٨٨ و ج ١٦، ص ٢١٤.

[١٩٥] العلامة العينى الحيدر آبادى فى مناقب على روى من طريق الخوارزمى عن ابى سليمان الراعى مرفوعاً قال الله تعالى: يا محمد! انى خلقتك و علياً من نورى؛ احقاق الحق، ج ١٦، ص ١١٨ حديث انا و على من نور واحد در: ج ١٦ احقاق الحق از ص ١٠٥ تا ص ١١٩ و در كتب مختلف اهل سنت بيان شده است..

[١٩٦] العلامة الشيخ عبدالله الحنفى الشهير بالاخوانيات، المتوفى سنه ٨٠٠ فى الرقائق ص ٣٠ مخطوط قال: و عن ابى هريره، قال: كنا جلوساً عند النبى صلى الله عليه وآله وسلم اذا أقبل عليّ -رضى الله عنه- فقال رسول الله: مرحباً بأخى و ابن عمى خلقت أنا و هو من نور واحد؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٣.

[١٩٧] العلامة الشيخ ابراهيم بن محمد بن ابى بكر بن حمويه الحموينى، المتوفى سنه ٧٢٢، فى كتابه فرائد السمطين المخطوط قال:..عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلى عليه السلام: خلقت أنا و أنت من نور الله تعالى؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٤.

[١٩٨] الحافظ ابو محمد بن ابى الخوارس فى الاربعين ص ٣٨، المخطوط قال:..المفضل بن عمر بن عبدالله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: لَمَّا خلق الله ابراهيم عليه السلام كشف الله عن بصره فنظر الى جانب العرش نوراً، فقال: الهى و سيدى! ما هذا النور؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور محمد صفوتى. قال: الهى و

سیدی! و أرى نوراً إلى جانبه؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور على ناصر ديني. قال: الهی و سیدی! و أرى نوراً ثالثاً يلي النورين؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور فاطمه تلي أباهما و بعلها فطمت بها محيها من النار قال: الهی و سیدی! و أرى نورين يليان الثلاثة انوار. قال: يا ابراهيم! هذان الحسن و الحسين يليان نور أبيهما و أمهما و جدتهما. قال: يا الهی و سیدی! و أرى تسعة أنوار قد أحدقوا بالخمسة أنوار؟ قال: يا ابراهيم! هؤلاء أئمة من ولداهم. قال: الهی و سیدی! و بماذا يعرفون؟ قال: يا ابراهيم! أولهم على بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن العسكري و المهدي، محمد بن الحسن صاحب الزمان. قال: الهی و سیدی! و أرى انواراً لا يحصى عددها إلا أنت؟ قال: يا ابراهيم! هؤلاء شيعتهم و محيهم. قال: يا ابراهيم! يضلون إحدى و خمسين و التفخيم في اليمين و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم و القنوت قبل الركوع و السجود و سجده الشكر. قال ابراهيم: الهی! إجعلني من شيعتهم و محيهم. فأنزل الله في القرآن و إن من شيعته لإبراهيم إذ جاء ربه بقلب سليم قال المفضل بن عمر، ان أبا حنيفة لما أحسن أحسن بالموت، روى هذا الخبر؛ احقاق الحق، ج ١٣، صص ٥٩ - ٦٠.

[١٩٩] فأول ما ابتدأ من خلقه أن خلق محمداً صلى الله عليه وآله وسلم و خلقنا أهل البيت معه من نور عظمته؛ بحار، ج ١٥، ص ٢٣، روایت ٤١، طبع تهران.

[٢٠٠] عن داود الزقي، عن ابي عبدالله عليه السلام



قال: لما أراد الله عزوجل أن يخلق الخلق خلقهم و نشر هم بين يديه، ثم قال لهم: مَنْ رَبِّكُمْ؟ فأول من نطق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و امير المؤمنين عليه السلام و الائمه عليهم السلام فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم والدين. ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني و علمي و امنائي في خلقي و هم المسؤولون؛ بحار، ج ١٥، ص ١٦، روایت ٢٢، طبع تهران.

[٢٠١] برای آشنایی بیشتر، به قسمت سیمای اهل بیت عليهم السلام در احادیث رجوع شود..

[٢٠٢] قال جابر بن عبد الله الانصاري -رضي الله عنهما- سئلت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن اول شىء خلقه الله تعالى؟ قال: هو نور نبيك يا جابر، خلقه الله ثم خلق فيه كل خير و خلق بعده كل شىء..؛ ينابيع الموده، ص ١٤.

[٢٠٣] العلامة حسن بن مولوى امان الله الدهلوى العظيم آبادى الهندى فى كتابه تجهيز الجيش ص ٢٤، روى عن احمد بن حنبل فى الفضائل و المسند و الديلمى فى فردوس الاخبار، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: كنت و على نوراً بين يدي الرحمن قبل أن يخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم يزل يتمخص فى النور حتى اذا وصلنا الى حفرة العظيمه فى ثمانين الف سنه ثم خلق الله الخلايق من نورنا فنحن صنائع الله و الخلق كلهم صنائع لنا احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٤٦.

[٢٠٤] اعلم أن الله خلقنى و علياً من نور عظيم قبل خلق الخلق بالفى عام اذ لا- تسبيح و لا- تقديس، ففتق نورى فخلق منه السماوات و الارض و انا و الله اجل من السماوات و الارض و فتق نور على بن ابى طالب فخلق منه العرش و

الكرسى، و على بن ابى طالب أفضل من العرش و الكرسي. و فتق نور الحسن فخلق منه اللوح و القلم و الحسن و الله اجل من اللوح و القلم و فتق نور الحسين و خلق منه الجنان و الحور و الحسين و الله أجل من الجنان و الحور، ثم اظلمت المشارق و المغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى أن يكشف عنهم تلك الظلمه فتكلم الله جلّ جلاله بكلمه فخلق روحاً ثم تكلم بكلمه فخلق من تلك الكلمه الأخرى نوراً فأضاف النور إلى تلك الروح و اقامها أمام العرش فأزهرت المشارق و المغارب فهى فاطمه الزهراء..؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٠، به نقل از در بحر المناقب؛ تأليف العلامة المحدث العارف الشيخ جمال الدين محمد بن احمد الحنفى الموصلى الشهير بان حسنويه، المتوفى سنه ٦٨٠.

[٢٠٥] العلامة الامر تسرى فى ارجح المطالب،.. عن ابى هريره عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى ابا البشر و نفخ فيه من روحه، التفت ادم يمينه العرش، فاذا نور خمسه اشباح سَجَدًا و ركعًا، قال ادم: يا رب! هل خلقت احداً من طين قبلى؟ قال: لا يا ادم. قال: فمن هؤلاء الخمسه الذين أراهم فى هيتى و صورتى؟ قال: هؤلاء خمسه من ولدك شققت لهم خمسه أسماء من أسمائى لولاهم ما خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجن.؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٠٣.

[٢٠٦] أخرج الحموينى بسنده عن الاعمش، عن جعفر الصادق عليه السلام عن ابيه عن جده على بن الحسين -رضى الله عنهم- قال: نحن ائمه المسلمين و حجج الله

على العالمين و ساده المؤمنين و قاده الغرّ المحجلين و موالى المسلمين. و نحن امان لأهل الارض كما أن النجوم امان لاهل السماء. و نحن الذين بنا تمسك السماء أن تقع على الارض الا بإذن الله و بنا ينزل الغيث و تنشر الرحمه و تخرج بركات الارض و لو لا- ما على الارض منا لا- نساخت بأهلها. ثم قال: و لم تخل الارض منذ خلق الله ادم عليه السلام من حجه الله فيها ظاهر مشهود أو غايب مستور و لا تخلو الى ان تقوم الساعه من حجه فيها و لو لا ذلك لم يعبد الله و..؛ ينابيع الموده، ص ٢١، حديث اهل بيتى امان لأمتى. احقاق الحق، ج ٩، صص ٣٠٨-٢٩٤.

[٢٠٧] فى مشكاه المصاييح، عن ابى ذر -رضى الله عنه- انه قال: و هو أخذ بباب الكعبه سمعت النبى صلى الله عليه وآله وسلم يقول؛ إن مثل اهل بيتى فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلاك. ينابيع الموده، ص ٧٧. حديث ثقلين و بسيارى از احاديث، گواه روشن اين مطلب است..

[٢٠٨] سعد من اطاعك و شقى من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك؛ فاز من لزمك و هلك من فارقك، مثلك و مثل الائمه من ولدك بعدى مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامه؛ ينابيع الموده ص ٢٨.

[٢٠٩] العلامة الشيخ ابراهيم الحموينى فى فرائد السمطين؛..فانا المحمود و هذا محمد و أنا العالى و هذا على و انا الفاط و هذه فاطمه و انا الإحسان و هذا الحسن و أنا المحسن و

هذا الحسين اليت. بعزتي انه لا يأتيني احدٌ بمثقال حبه من خردل من بغض احدهم إلا- أدخلته نارى و لا أبالى. يا ادم! هؤلاء صفوتى بهم أنجيهم و بهم أهلكهم فاذا كان لك اللى حاجه فبهؤلاء توسل. فقال النبى: نحن سفينه النجاه، من تعلق بها نجا و من حاد عنها هلك؛ فمن كان له الى الله حاجه فليسأل بنا اهل البيت؛ احقاق الحق، ج ٩، صص ٢٥٣-٢٥٤.

[٢١٠] عن محمد بن الغيظ بن المختار، عن ابيه، عن محمد الباقر عن أبيه عن جدّه عن على: قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! ما خلقت الا لتعبد ربك و يشرف بك معالم الدين و يصلح بك دارس السبيل و لقد ضلّ عنك و لن يهتدى الى الله من لم يهتد الى ولايتك و هو قول ربي -جل شأنه-: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى؛ يعنى، اهتدى الى ولايتك؛ ينابيع الموده، ص ١١٠.

[٢١١] اخرج موفق بن احمد، عن الحسن البصرى، عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اذا كان يوم القيامة يقعد على على الفردوس و هو جبل قد علا الجنه و فوقه عرش رب العالمين و من سفحه يتفجر أنهار الجنه و يتفرق فى الجنان و علىّ جالس على كرسى من نور يجرى بين يديه التسنيم، لا يجوز احد الصراط إلا و معه سند بولايه على و ولايه اهل بيته، فيدخل محبيه الجنه و مبغضيه النار؛ ينابيع الموده، ص ٨٦.

[٢١٢] الخوارزمى فى مقتل الحسين ج ٢، ص ٨٣، طه الغرى قال: فبهذا الاسناد اى الاسناد المتقدم فى كتابه قال: قال رسول الله

صلى

الله عليه وآله وسلم: الويل لظالمى اهل بيتى، عذابهم مع المنافقين فى الدرك الاسفل من النار، لا يفتر عنهم ساعه و يسقون من عذاب جهنم فالويل لهم من العذاب الاليم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٤.

[٢١٣] العلامة الذهبى فى ميزان الاعتدال ج ١، ص ٣٦٩، طه القايره ، قال:..حدثنا جابر بن عبدالله، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال؛ من أبغضنا اهل البيت حشره الله يوم القيامة يهوديا، و ان صام وصلى.. ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[٢١٤] الحافظ نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد قال: قال صلى الله عليه وآله وسلم: و ان صام و صلى و زعم انه مسلم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[٢١٥] الحافظ نور الدين على بن ابى بكر فى مجمع الزوائد ج ٩ قال؛ و عن الحسن بن على عليهما السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: .. والذى نفسى بيده لا ينفع عبداً عمله الا بمعرفه حقنا ؛ احقاق الحق ج ٩، ص ٤٢٨.

[٢١٦] و عن على -كرم الله وجهه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الاثمه من ولدى فمن اطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله هم العروه الوثقى و الوسيله الى الله جل و علا ؛ ينابيع الموده، صص ٤٤٥-٤٤٦.

[٢١٧] العلامة القندوزى، المتوفى سنه ١٢٩٣، فى ينابيع الموده : عن على -كرم الله وجهه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من احب أن يركب سفينه النجاه و يستمسك بالعروه الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين فليوال علياً و ليعاد عدوه و ليأتم بالأئمه الهداه من ولده فانهم خلفائى و أوصيائى و حجج الله على خلقه من بعدى و سادات

أمتى وقواد الأتقياء الى الجنة، حزبهم حزبي و حزبي حزب الله و حزب أعدائهم حزب الشيطان ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ١١٣،  
ينايع الموده ص ٤٤٥.

[٢١٨] و بعثهم فى سبيل محبته ؛ دعای اول صحيفه سجاديه.

[٢١٩] بحار، ج ٦٩، ص ٢٣٧، روايت ٥، طبع تهران.

[٢٢٠] العلامة العسقلانى فى لسان الميزان ج ٥، ص ٣٨٠، طه حيدرآباد دکن قال:..عن جابر -رضى الله عنه- سمعت رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم يقول؛ لكلّ شىءٍ أساس و أساس الدين حبنا أهل البيت ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨ اين حديث از  
علامه مولى محمد صالح الكشفي الحنفى در المناقب المرتضويه ص ١٠٠، طبع بمبئى نقل شده است؛ لكل شىء اساس و  
اساس الدين حب اهل بيتى ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨.

[٢٢١] كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٥، شماره ٣٤٢٠٦ و ج ١٣، ص ٦٤٥، شماره ٣٧٦٣١. عن على عليه السلام انه قال؛ قال رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! إن الاسلام عريان، لباسه التقوى؛ و ريشه الهدى؛ و زينته الحياء و عماده الورع و ملاكه  
العمل الصالح، و أساس الاسلام حبي و حب اهل بيتى .

[٢٢٢] العلامة الزرندي الحنفى فى نظم درالسمطين عن سلمان -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا  
يؤمن رجلٌ حتى يحب اهل بيتى لحبى فقال عمر بن الخطاب: و ما علامه حب اهل بيتك؟ قال؛ هذا. و ضرب بيده على على ؛  
احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٨؛ ينايع الموده، ص ٣٧٢.

[٢٢٣] علامه الخوارزمى فى مقتل الحسين ص ٥٩، ط الغرى قال:..عن نافع، عن ابن عمر قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
وسلم: من اراد التوكل على الله فليحب اهل بيتى و

من اراد أن ينجو من عذاب القبر فليحب اهل بيتي و من اراد الحكمه فليحب اهل بيتي و من اراد دخول الجنة بغير حساب فليحب اهل بيتي . .

[۲۲۴] جابر رفعه الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: توسلوا بمحبتنا الى الله تعالى و استشفعوا بنا فإنّ بنا تكرمون و بنا تحبّون و بنا ترزقون فمحبّونا امثالنا غدا، كلهم في الجنة ؛ ينابيع الموده، ص ۲۴۴، در احقاق الحق، ج ۷، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۳۷ احاديث گوناگونی از كتب اهل سنت در سؤال از حب اهل بيت در روز قيامت وارد شده است..

[۲۲۵] عن ابن عباس قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قابضاً على يد عليّ ذات يوم، فقال: ألا! من أبغض هذا فقد ابغض الله و رسوله و من أحبّ هذا فقد احب الله و رسوله ؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۹، شماره ۳۶۳۵۸.

[۲۲۶] عن حصين بن مخارق، عن موسى بن جعفر، عن ابيه، عن ابائه، عن امير المؤمنين عليه السلام قال: العروه الوثقى الموده لال محمد صلى الله عليه وآله وسلم ؛ ينابيع الموده، ص ۱۱۱.

[۲۲۷] العلامة اخطب خوارزمي في المناقب روى حديثاً مسنداً ينتهي الى ابن عباس و فيه قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام: من أحبك فقد أحبني و حبيبك حبيب الله.. ؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۱۷.

[۲۲۸] العلامة الخطيب البغدادي في تاريخ بغداد ج ۲، ص ۱۴۶، ط القايره قال:.. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شفاعتي لأمتي من أحبّ اهل بيتي و هم شيعتي ؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۲۳.

[۲۲۹] العلامة المولى محمد صالح الكشفي الحنفي الترمذي في كتابه المناقب المرتضويه ص ۹۹، ط بمبئي قال النبي صلى

الله عليه وآله وسلم: عاهدني ربِّي أن لا يقبل إيمان عبد إلا بمحبته لأهل بيتي؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٤.

[٢٣٠] إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: أوصي من آمن بي وصدقني من جميع الناس، بولايه علي بن ابي طالب؛ من تولاه فقد تولاني و من تولاني فقد تولي الله؛ و من أحبه فقد أحبني و من أحبني فقد أحب الله و من أبغضه نقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٠، شماره ٣٢٩٥٣. و نظير همین حدیث در ص ٦١١، شماره ٣٢٩٥٨ میباشد..

[٢٣١] عن ابن عباس -رضي الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه و عن ماله فيما أنفقه و من أين اكتسبه و عن حب أهل البيت عليهم السلام احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٩، به نقل از ابن المغازلي؛ در ينابيع الموده، ص ٢٧١؛ اين حدیث از ابوهريره در آخر ص ٢٧٠ نقل شده است..

[٢٣٢] و عن ابن عباس مرفوعاً: ..و لو أن رجلاً صُفَّ قدميه بين الركن و المقام و صلَّى و لقي الله و هو مبغض لأهل بيتي دخل النار؛ ينابيع الموده، ص ١٩٢.

[٢٣٣] العلامة الكنجي الشافعي في كفايه الطالب ص ١٧٨، ط الغري ..عن اماته الباهلي في حديث قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: و لو أن عبداً عبد الله بين الصفا و المروه ألف عام ثم ألف عام ثم ألف عام ثم لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخرية في النار. ثم تلا: قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا الموده في القربي



قلت: هذا حديث حسن عال، رواه الطهراني في معجمه ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٩١.

[٢٣٤] و عن الامام جعفر الصادق عن ابائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على اولى النعم. قيل: و ما اولى النعم؟ قال: طيب الولاده و لا يحبنا الا من طابت ولادته ؛ ينابيع الموده، ص ٢٤٦.

[٢٣٥] عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على.. لا يحبك إلا طاهر الولاده و لا يبغضك إلا خبيث الولاده و ما عرجنى ربى عزوجل إلى السماء و كلمنى ربى إلا قال: يا محمد! اقرا علىا منى السلام و عرفه انه امام اوليائى و نور اهل طاعتى و هنيئاً لك هذه الكرامه ؛ ينابيع الموده، ص ١٣٣.

[٢٣٦] و عن ابن عباس: لما نزلت قل لا أسئلكم عليه اجراً إلا الموده فى القربى قالوا: يا رسول الله! من هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على و فاطمه و ابناهما و إن الله تعالى جعل أجرى عليكم الموده فى أهل بيتى و انى سائلكم غداً عنهم ؛ ينابيع الموده، ص ١٩٤.

[٢٣٧] باسناد الشيخ مسعود السجستاني، أيضاً فى كتابه، عن ابن زياد مطرف قال: سمعت النبى صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من أحب أن يحيى حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنه التى و عدنى ربى بها و هى جنه الخلد فليتوال على بن ابى طالب و ذريته من بعده، فانهم لن يخرجوهم من باب هدى و لن يدخلوهم فى باب ضلاله ؛ بحار، ج ٢٣، ص ١١٠، روايت ١٧، طبع تهران. و نیز این حدیث در کنز العمال، ج ١١،

[٢٣٨] عن ابى ذر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سرّه أن يحيى حياتى و يموت مماتى و يسكن جنه عدن التى غرسها الله ربى فليتول علياً بعدى ؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ٢، ص ٩٨.

[٢٣٩] عن على بن الحسين عليه السلام قال: الإمام منا لا يكون إلا معصوماً و ليست العصمه فى ظاهر الخلقه فيعرف بها، فلذلك لا- يكون الا- منصوباً فليل له: يا بن رسول الله! فما معنى المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله. و حبل الله هو القرآن لا يفترقان إلى يوم القيامة. و الإمام يهدى إلى القرآن و القرآن يهدى إلى الإمام، و ذلك قول الله عزوجل: إنّ هذا القرآن يهدى للتى هى أقوم ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٩٤، روايت ٥، طبع تهران..

[٢٤٠] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! أنت وصيى، حربك حربى و سلمك سلمى و أنت الإمام و ابو الأئمه الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون.. ؛ ينابيع الموده، ص ٨٥.

[٢٤١] عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: انا و على و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهرون معصومون ؛ ينابيع الموده، ص ٤٤٥..

[٢٤٢] عن عطاء بن ثابت، عن ابيه، عن سلمان فى حديث: إن النبى صلى الله عليه وآله وسلم وضع يده على كتف الحسين عليه السلام فقال: إنه الامام ابن الامام، تسعه من صلبه ائمه ابرار امناء معصومون و التاسع قائمهم ؛ اثبات الهداه، ج ٢، ص ٥١٦، حديث ٤٩٠.

[٢٤٣] و إنه ليخرج من صلب الحسين ائمه ابرار امناء معصومون، قوامون بالقسط ..

[٢٤٤] أنت وارث

علمى و انت الامام و الخليفه بعدى تعلم الناس ما لا- يعلمون و أنت ابو سبطى و زوج ابنتى و من ذريتكم العتره الأئمه المعصومين ؛ شهبای پيشاور، صص ۹۸۳-۴، به نقل از فرائد السمطين، تأليف شيخ الاسلام حموينى.

[۲۴۵] عن على عليه السلام عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم إنّه قال: من سره أن ينظر إلى القضيب الياقوت الأحمر الذى غرسه الله عزوجل بيده و يكون متمسكاً به فليتولّ علياً و الأئمه من ولده فإنهم خيرهم الله عزوجل و صفوته و هم المعصومون من كل ذنب و خطيئه ؛ بحار، ج ۲۵، ص ۱۹۳، روايت ۲، طبع تهران.

[۲۴۶] عن ابان بن ابى عياش، عن سليم بن قيس، قال: سمعت اميرالمؤمنين عليه السلام يقول: إنّما الطاعه لله عزوجل و لرسوله و لولاه الامر و إنّما امر بطاعه اولى الامر كانهم معصومون مطهرون لا يأمرؤن بمعصيته ؛ بحار، ج ۲۵، ص ۲۰۰، روايت ۱۱، طبع تهران.

[۲۴۷] اخرج موفق بن احمد الخوارزمى و الحموينى بالاسناد عن ابى عثمان الهندى، عن على -كرم الله وجهه- قال: كنت أمشى مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاتينا على حديقته فاعتقنى و اجهش باكياً. فقلت: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: أبكى لضغائن فى صدور قوم لا يبدونها لك إلا بعدى. فقلت: فى سلامه من دينى؟ فقال: فى سلامه من دينك ؛ ينابيع الموده، ص ۱۳۴.

[۲۴۸] عن ابى الحسن على بن موسى الرضا، عن ابائه عليهم السلام: عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث بعد ما ذكر فضل شهر رمضان ثم بكى. قال على عليه السلام: فقلت: يا رسول الله! ما يبكيك؟ فقال: يا على أبكى لما يستحل منك فى هذا الشهر كأنى بك و انت تصلّى ربك

و قد انبعث أشقى الأولين و الآخرين، شقيق عاقر ناقة صالح؛ فضربك ضربه على قرنك، فخضب منها لحيتك. قال امير المؤمنين عليه السلام: و ذلك فى سلامه من دينى؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: فى سلامه من دينك ؛ اثبات الهداه، ج ١، ص ٤٩٤، روايت ٩٤.

[٢٤٩] و من خبر ضرار بن ضميره الضبائى: فاشهد بالله لقد رأيتُ علياً فى بعض مواقفه و قد ارخى الليل سدوله و هو قائم فى محرابه، قابضٌ على لحيته يتململ تلملم السليم و يبكى بكاء الحزين و يقول: يا دنيا، يا دنيا إليك عني ابي تعرّضت أم إلىّ تشوّقت لاحان حينك هيهات غزى غيرى لاحاجه لى فيك قد طلقتك ثلاثاً لارجعه فيها فعيشك قصير و خطرک يسير و أملك حقير، آه من قله الزاد و طول الطريق و بُعد السفر و عظيم المورد و خشونه المضجع. ؛ ينابيع الموده، ص ١٤٤.

[٢٥٠] اخرج موفق بن احمد الخوارزمى عن ابى مريم، قال: سمعت عمار بن ياسر يقول: سمعتُ النبى صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يا على ان الله و إنّ زينك بزينه هي أحب إليه من الدنيا و ما فيها. زهدك فى الدنيا و حبك الفقراء ؛ ينابيع الموده، ص ١٤٦.

[٢٥١] ينابيع الموده، صص ١٤٦-١٤٧.

[٢٥٢] و من كلامه عليه السلام: والله لان أبيت على حسك السعدان مسهداً او أجراً فى الاغلال مصغداً أحب الى أن القى الله و رسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام، والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على أن اعصى الله فى نمله أسلبها جلب شعيره ما فعلته و إن دنيا كم عندى لا هون من ورقه فى ضم جراده تقضمها ما لعلى و نعيم يفنى و لذه لا تبقى

نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعين ؛ ينايع الموده، ص ١٤٥.

[٢٥٣] روى زراره بن اعين عن ابيه عن ابى جعفر محمد بن على عليهما السلام قال: كان على عليه السلام اذا صَلَّى الفجر لم يزل معقبا الى أن تطلع الشمس فإذا طلعت اجتمع اليه الفقراء و المساكين و غير هم من الناس، فيعلمهم الفقه و القرآن ؛ بحار، ج ٤١، ص ١٣٢، طبع تهران..

[٢٥٤] الحارث بن المغيرة النضرى قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام بما يعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسكينة و الوقار و العلم و الوصيه ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٣٨، روایت ٩ طبع تهران.

[٢٥٥] عن ابى عبدالله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: اعرفوا الله و الرسول بالرساله و اولى الامر بالمعروف و العدل و الاحسان ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٤١، روایت ١٤، طبع تهران..

[٢٥٦] عن محمد بن على بن خلف، عن الحسين الأشقر قال: قلت لهشام بن الحكم: ما معنى قولكم: إن الامام لا- يكون إلا معصوماً؟ قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن ذلك، فقال: المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله و قد قال الله تبارك و تعالى: و من يعتصم بالله فقد هدى إلى صراط المستقيم . سورة آل عمران، آيه ١٠١ ؛ بحار، ج ٢٥، صص ١٩٤-١٩٥، روایت ٦، طبع تهران.

[٢٥٧] كان على بن الحسين عليه السلام إذا قام الى الصلاة تغير لونه، فاذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عزمًا ؛ بحار، ج ٤٦، ص ٧٩، طبع تهران.

[٢٥٨] كان على بن الحسين عليه السلام اذا فرغ من وضوء الصلاة و صار بين وضوئه و صلاته أخذته رعشه و نقضه، فقليل له فى ذلك. فقال: و يحكم أتدرون الى من

أقوم؟ و من أريد اناجى؟ بحار، ج ٤٦، ص ٧٨، رواية ٧٥، طبع تهران.

[٢٥٩] سورة اعراف، آيه ١٩٩.

[٢٦٠] و كان الامام زين العابدين -رضى الله عنه- عظيم التجاوز و العفو و الصفح حتى أنه سبّه رجل فتغافل عنه فقال له: إياك اعنى فقال الامام: و أعرض عنك. اشار إلى آيه: خذ العفو و أمر بالمعروف و أعرض عن الجاهلين؛ ينابيع الموده، ص ٣٥٩.

[٢٦١] هو اظهر من مكنونات، كنوز المعارف و حقايق الاحكام و الحكم و اللطائف و.. و من ثمه قيل فيه هو باقر العلوم و جامعه و شاهر علمه و رافعه بصفاء قلبه و زكاء نفسه و طهر نسبه و شرف خلقه و صرف عمره و اوقاته بطاعه الله تعالى، و له من الاسرار فى مقامات العارفين ما تكل عنه السنه الواصفين؛ ينابيع الموده، ص ٣٦٠.

[٢٦٢] منهم موسى الكاظم عليه السلام و هو وارثه علماً و معرفهً و كمالاً و فضلاً سُمى الكاظم لكثرة تجاوزه و حلمه و كان عند اهل العراق معروفاً بباب قضاء الحوايج و كان اعبد اهل زمانه و اعلمهم و اسخاهم؛ ينابيع الموده، ص ٣٦٢.

[٢٦٣] على النقى عليه السلام و هو وارث ابيه علماً و كمالاً و سخاءاً و من ثمه جاء اعرابى من حوالى الكوفه و قال: انى من المتمسكين بولائك و ولاء اجدادك فعلى دين لم أقصد بقضائه سواك. فقال: قف هنا. ثم ارسل المتوكل إليه ثلاثين ألفاً فاعطا كلها الاعرابى. فقال الاعرابى: يابن رسول الله، إن عشره الاف تكفى لقضاء دينى. فأبى أن يسترد من ثلاثين ألفاً شيئاً فانصرف الاعرابى و هو يقول الله اعلم حيث يجعل رسالته؛ ينابيع الموده، صص ٣٦٥-٣٦٦.

[٢٦٤] عن ابى عبد الله عليه السلام قال:

عشر خصال من صفات الامام: العصمه و النصوص، و أن يكون أعلم الناس و أتقا هم لله و اعلمهم بكتاب الله و أن يكون صاحب الوصيه الظاهره، و يكون له المعجز و الدليل..؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٤٠، روايت ١٢، طبع تهران.

[٢٦٥] اثبات الهداه، ج ١، صص ٢٥٣-٢٥٤، روايت ٢٤٠.

[٢٦٦] عن ابى رافع، قال: كنت قاعداً بعد ما بايع الناس ابابكر فسمعت ابابكر يقول للعباس: أنشدك الله، هل تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جمع بنى عبدالمطلب و اولادهم و انت فيهم و جمعكم دون قريش، فقال: يا بنى عبدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخواً و وزيراً و وصياً و خليفهً فى أهله فمن منكم يبايعنى على ان يكون اخى و وزيرى و وصيى و خليفتى فى أهلى؟ فلم يقم منكم احد! فقال: يا بنى عبدالمطلب! كونوا فى الاسلام رؤساً و لا تكونوا أذنباً و الله ليقومن قائمكم او لتكونن فى غيركم ثم لتند من!! فقام على من بينكم فبايعه على ما شرط له و دعاه اليه. أتعلم هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: نعم. ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ١، صص ٨٩-٩٠؛ تصنيف العالم الحافظ ابى القاسم على بن الحسين بن هبه الله الشافعى المعروف بابن عساكر.

[٢٦٧] عن عائشه.. قالت: قلت لأبى: إني أراك تطيل النظر إلى وجه على بن ابى طالب! فقال لى: يا بُنَيَّةَ، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: النظر الى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ؛ غايه المرام، ص ٦٢٦، حديث ٨ و ٩ و ١٦ و ٢١ و ٢٢.

[٢٦٨] العلامة المحدث الشهير بابن حسنويه الحنفى الموصلى

فى كتابه در بحر المناقب ص ٧٦، مخطوط قال: و بالاسناد يرفعه إلى انس بن مالك، قال: دخل يهودى فى زمن خلافه أبى بكر، فقال: ارىد خليفه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجاءوا به الى ابى بكر. فقال له اليهودى: انت خليفه رسول الله؟ قال: نعم. اما تنظرنى فى مقامه و محرابه؟ قال له: انت كنت كما تقول يا ابابكر فأسئلك عن اشياء. قال: اسأل عما بذالك و ما تريد. فقال اليهودى: أخبرنى عما ليس الله و عما ليس عند الله و عما لا يعلمه الله. قال ابوبكر عند ذلك: هذه مسائل الزنادقه يا يهودى. قال: فعندها هم المسلمون بقتل اليهودى و كان ممن حضر ذلك ابن عباس -رضى الله عنه- فزعم بالناس و قال: يا ابابكر! ما أنصفتم الرجل. قال: سمعت ما تكلم به قال ابن عباس: فإن كان يرد جوابه و الا اخرجوه حيث شاء من الارض. قال: فأخرجوه و هو يقول: لعن الله قوماً جلسوا فى غير مراتبهم يريدون قتل النفس التى حرم الله بغير علم. قال: فخرج و هو يتكلم و يقول: ايها الناس ذهب الاسلام حتى لا يجيبوا عن مسأله، أين رسول الله؟ و اين خليفه رسول الله؟ فتبعه ابن عباس و قال له: و يلك اذهب الى عيبه علم النبوة، الى منزل على بن ابيطالب -رضى الله عنه- قال: فعند ذلك خرج ابوبكر و المسلمون فى طلبه فلحقوه فى بعض الطريق فأخذوه و جاءوا به الى امير المؤمنين -رضى الله عنه- فاستأذنوا عليه ثم دخلوا إليه و قد ازدحم الناس قوم يضحكون و قوم يبكون. قال: فقال ابوبكر: يا اباالحسن! إن هذا اليهودى سألتنى عن مسائل الزنادقه. فقال الامام -رضى الله عنه-: ما تقول يا يهودى؟ قال اليهودى:



أسألك و تفعل بي ما أراد هؤلاء أن يفعلوا. بي؟ قال: و أى شىء أرادوا أن يفعلوا بك؟ قال: أرادوا أن يذهبوا بدمي. قال رضى الله عنه -دع هذا و سل عما شئت. فقال: سؤالي لا يعلمه الا نبئى أو وصئى نبئى. قال: إسأل عما تريد. قال اليهودى: أنبئنى عما ليس الله و عما ليس عند الله و عما لا يعلمه الله. قال له على عليه السلام على شرط يا اخا اليهود. قال: و ما هو الشرط؟ قال: تقول معى قولاً -عدلاً مخلصاً: لا- اله الا الله محمد صلى الله عليه وآله وسلم رسول الله قال: نعم يا مولاي. قال: يا اخا اليهود! أما قولك ما ليس عند الله، فليس عند الله ظلم. فقال: صدقت يا مولاي. و اما قولك ما ليس لله، فليس له صاحبه و لا ولد و لا شريك. قال: صدقت يا مولاي. و اما قولك ما ليس يعلمه الله ما يعلم الله أن له صاحبه و لا ولداً و لا شريكاً و لا وزيراً و هو قادر على ما يشاء و يريد فعند ذلك. قال: مديك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده و رسوله و أنك خليفته حقاً و وصيه و وارث علمه فجزاك الله عن الاسلام خيراً. قال: فضج الناس عند ذلك. فقال أبو بكر: يا كاشف الكربات، انت يا على، فارح الهم. قال: فعند ذلك خرج أبو بكر و رقا المنبر و قال: أقيلونى فلست بخيركم و على فيكم؟ قال: فخرج عليه عمر و قال: يا أبو بكر! ما هذا الكلام؟ قال: فقد ارتضيناك لأنفسنا ثم أنزله عن المنبر فاخبر امير المؤمنين عليه السلام بذلك. احقاق الحق، ج ٨، صص

[٢٦٩] عن سويد بن غفله، قال: رأى عمر رجلاً يخاصم علياً، فقال له عمر: انى لاظنك من المنافقين. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: على منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا بنى بعدى؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ١، ص ٣٣٠، العالم الحافظ ابى القاسم.. ابن عساكر..

[٢٧٠] عن عبد الله بن عباس، قال: سمعت عمر بن الخطاب و عنده جماعه فتذاكروا السابقين إلى الاسلام، فقال عمر: أما على فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول فيه ثلاث خصال لوددت أن لى واحده منهن فكان احب اللى مما طلعت عليه الشمس، كنت انا و ابو عبيده و ابوبكر و جماعه من الصحابه اذ ضرب النبى صلى الله عليه وآله وسلم بيده على منكب على فقال له: يا على انت اول المؤمنين ايماناً و اول المسلمين اسلاماً و انت منى بمنزله هارون من موسى؛ ترجمه الامامه على ابن ابيطالب عليه السلام ج ١، صص ٣٣١-٣٣٢.

[٢٧١] عن عمر، و قد نازعه رجل فى مسأله فقال: بينى و بينك هذا الجالس - و أشار إلى على بن ابى طالب عليه السلام فقال الرجل: هذا الأبطن، فنهض عمر من مجلسه و أخذ بتليبيه حتى شاله من الارض ثم قال: أتدرى من صغرت؟ مولاى و مولى كل مسلم؛ فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٢٨٨.

[٢٧٢] عن ابى هريره، عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من كنت مولاه فعلى مولاه؛ ترجمه الإمام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ٢، ص ٧٩.

[٢٧٣] عن سعيد بن المسيب، قال: قال عمر بن الخطاب: أعوذ بالله من معضله ليس لها أبو حسن على بن ابى طالب عليه السلام و

قال أيضاً: اعوذ بالله أن أعيش من قوم لست فيهم يا أبا الحسن؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، صص ٢٧٦ و ٢٩٠.

[٢٧٤] و روى: أن رجلاً أتى به إلى عمر بن الخطاب و كان صدر منه انه قال لجماعه من الناس و قد سأله: كيف أصبحت؟ قال: أصبحت أحب الفتنه و أكره الحق و أصدق اليهود و النصارى و أو من بمالم اره و أقر بمالم يخلق. فأرسل عمر إلى علي عليه السلام فلما جاءه أخبره بمقاله الرجل. فقال: صدق؛ يحب الفتنه، قال الله تعالى: انما أموالكم و اولادكم فتنه و يكره الحق؛ يعنى الموت، قال الله تعالى: و جاءت سكره الموت بالحق و يصدق اليهود و النصارى، قال الله تعالى: و قالت اليهود ليست النصارى على شى و قالت النصارى ليست اليهود على شى و يؤمن بمالم يره يؤمن بالله عزوجل و يقر بمالم يخلق، يعنى الساعه. فقال عمر: اعوذ بالله من معضله لا على بها. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٢٩٠.

[٢٧٥] و فى روايه: انّ رجلين من قريش أو دعا امرأه مائه دينار و قالوا لها: لا تدفعيها إلى احدنا حتى يحضر الآخر و غاباً مده ثم جاء احدهما، فقال: انّ صاحبى قد هلك و اريد المال فدفعته إليه ثم جاء الآخر فطلبه فقالت: اخذه صاحبك. فقال: ما كان الشرط كذا. فارتفعا إلى عمر، فقال: ألك بينه؟ قال؛ هي، فقال عمر: ما أراك إلا ضامنه. فقالت: أنشدك الله ارفعنا إلى علي بن ابي طالب، فرفعها إليه فقصت المرأه القصه عليه فقال للرجل: ألت القائل لا تسليمها إلى احدنا دون صاحبه؟ فقال: بلى. فقال: مالك عندنا: أحضر صاحبك و خذ

المال!!! فانقطع الرجل و كان محتالاً!!! فبلغ ذلك عمر، فقال: لا أبقانى الله بعد ابن ابى طالب!؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ٣، ص ٤٢، به نقل از سبط ابن الجوزى فى تذكره الخواص، ص ١٥٧، ط الغرى!.

[٢٧٦] قال عمر: أَللّٰهُمَّ لا تنزلن شديدته إلا و ابوالحسن الى جنبى ترجمه الامام على بن ابى طالب، ج ٣، ص ٤٣.

[٢٧٧] لو أن البحر مداد و الرياض أقلام و الانس كتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلك يا أباالحسن. ينابيع الموده، صص ٢٤٩-٢٥٠.

[٢٧٨] عن عمر و قد جاءه أعرابيان يختصمان فقال لعلى عليه السلام: إقض بينهما يا اباالحسن. فقضى على عليه السلام بينهما، فقال أحدهما: هذا يقضى بيننا فوثب اليه عمر و أخذ بتلبيه و قال: و يحك ما تدرى من هذا؟ هذا مولاي و مولى كل مؤمن و من لم يكن مولاه فليس بمؤمن؛ فضائل الخمسه من الصحاح، ج ١، صص ٣٨٥-٣٨٦.

[٢٧٩] عن عمير بن بشر الخثعمى قال: قال عمر: على أعلم الناس بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وآله وسلم؛ شواهد التنزيل للحافظ الحسكاني ج ١، ص ٣٠.

[٢٨٠] قال احمد بن حنبل فى حديث ٣٢٧ من باب فضائل على عليه السلام من كتاب الفضائل:..أن عمر بن الخطاب أتى بامرأه قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا ليرجموها فرآهم على فى الطريق فقال: ما شأن هذه؟ فأخبروه فخلى سبيلها ثم جاء الى عمر. فقال له (عمر): لم رددتها؟ فقال: لأنها معتوهه ال فلان و قد قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: رفع القلم عن ثلاث: عن النائم، حتى يستيقظ و الصبى حتى يحتلم و المجنون حتى يفيق فقال عمر: لو لا على لهلك عمر؛ ترجمه الإمام على بن

ابى طالب، ج ٣، ص ٤٣ ياورقى احقاق الحق، ج ٨، ص ١٨٤ نبقل از كنز العمال.

[٢٨١] عن ابن عباس، قال: خطبنا عمر على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: على أفضانا؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب، ج ٣، ص ٢٨.

[٢٨٢] قال الزمخشري في ربيع الابرار ص ٥٤٨، المخطوط: قيل لعمر: لو أخذت حلى الكعبه فجهزت به جيوش المسلمين كان اعظم للأجر و ما تصنع كعبه بالحلى! فهم بذلك فسأل علياً عليه السلام فقال: إن القرآن انزل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و الاموال اربعه: اموال المسلمين فقسمها بين الورثه فى الفرائض، و الفئ فقسمه على مستحقه و الخمس فوضعه الله حيث وضعه، و الصدقات، فجعلها الله حيث جعلها. و كان حلى الكعبه فيها يومئذ فتركه الله على حاله و لم يتركه نسياناً و لم يخف عليه مكاناً، فآقره حيث آقره الله و رسوله. فقال له عمر: لولاك لأفتضحنا!!! و تركه. ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام ج ٣، ص ٤٢.

[٢٨٣] عن رقبه مصقله العبدى، عن أبيه، عن جده، قال: أتى رجلان عمر بن الخطاب فى ولايته تسألان عن طلاق الامه، فقام معتمداً بشىء بينهما حتى أتى حلقه فى المسجد و فيها رجل أصلع، فوقف عليه فقال: يا أصلع! ما قولك فى طلاق الامه؟ فرفع رأسه اليه ثم أومى إليه باصبعيه!!! فقال عمر للرجلين: تطليقتان. فقال، احدهما: سبحان الله جئنا لنسألك و انت امير المؤمنين فمشيت معنا حتى وقفت على هذا الرجل فرضيت منه بأن اومى اليك؟! فقال: أو تدريان من هذا؟ قال؛ لا، قال: هذا على بن ابى طالب، أشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لسمعته و هو يقول: لو أن

السموات السبع و ضعن فى كفه ميزان، و وضع ايمان على فى كفه ميزان لرجح بها ايمان على!؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام ج ٢، ص ٣٦٤.

[٢٨٤] لما ولى.. عمر بن الخطاب الخلفه أتاه قوم من أجراء اليهود. فقالوا له: يا عمر! أنت ولى الامر بعد محمد و صاحبه و أنا نريد أن نسألك عن خصال، ان اخبرتنا بها، علمنا ان الإسلام حق و أن محمداً كان نبياً و ان لم نخبرنا بها علمنا ان الاسلام باطل و أنّ محمداً لم يكن نبياً. فقال عمر: سلوا عما بدأ لكم. قالوا: أخبرنا عن افعال السماوات ماهى؟ و اخبرنا عن مفاتيح السماوات ماهى؟ و اخبرنا عن قبر سار بصاحبه ما هو؟ و اخبرنا عن انذر قومه لاهو من الجن و لاهو من الانس؟ و اخبرنا عن خمسه أشياء مشوا على وجه الارض و لم يخلقوا فى الارحام؟ و اخبرنا ما يقول الدراج فى صياحه؟ و ما يقول الديك فى صراحه؟ و ما يقول الفرس فى سهيله؟ و ما يقول الضفدع فى نقيقه؟ و ما يقول الحمار فى نهيقه؟ و ما يقول القبر فى صفيه؟ فنكس عمر رأسه فى الأرض ثم قال: لا عيب بعمر اذا سئل عما لا يعلم أن يقول: لا أعلم و أن يسأل عما لا يعلم. فوثب اليهود و قالوا: نشهد أن محمداً لم يكن نبياً و أنّ الاسلام باطل. فوثب سلمان الفارسى و قال لليهود: قفوا قليلاً؛ ثم توجه نحو على عليه السلام حتى دخل عليه فقال: يا ابا الحسن! أغث الإسلام. فقال: و ما ذلك؟ فاخبره الخبر فأقبل يرفل فى برده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما نظر اليه عمر و ثب

قائماً فاعتنقه وقال؛ يا اباالحسن انت لكل معضله و شده تدعى. فدعا على عليه السلام اليهود، فقال: سلوا عما بذالكم فان النبي صلى الله عليه وآله وسلم علمنى الف باب من العلم فتشعب لى من كل باب الف باب. فسألوه عنها. فقال على عليه السلام: ان لى عليكم شرايطه اذا أخبرتكم كما فى توراتكم دخلتم فى ديننا و امنتم. فقالوا: نعم. فقال: سلوا عن خصله، خصله. يهود سؤالهاى خود را مطرح ساختند. آن حضرت عليه السلام به آنها پاسخ فرمود سپس اميرالمؤمنين، على عليه السلام به آنان فرمود: سألتك بالله يا يهودى أوافق هذا ما فى توارتكم؟ فقال اليهودى: ما زدت حرفاً و لا نقصت حرفاً يا اباالحسن؛ لا تسمى يهودياً؛ فأشهد ان لا إله إلا الله و ان محمداً عبده و رسوله و أنك اعلم هذه الامه؛ فضائل الخمسه فى الصحاح الستة، ج ٢، صص ٢٩٠-٣٠٠.

[٢٨٥] عن ابى الاسود، عن عروه: ان رجلاً وقع فى على بن ابى طالب بمحضر من عمر. فقال له عمر: تعرف صاحب هذا القبر؟ هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. و على بن ابى طالب بن عبدالمطلب، فلا تذكر علياً إلا بخير؛ فانك ان ابغضته، اذيت هذا فى قبره؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام ج ٣، ص ٢٤١.

[٢٨٦] سياق حديث چنين اقتضا مى كند كه اميرالمؤمنين عليه السلام دارنده همان ولايتى باشد كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم داشتند. و نسبت به آن ولايت اقرار گرفتند. أَلستم أنى اولى بالمؤمنين من انفسهم ..

[٢٨٧] عن البراء بن عاذب قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى سفر فنزلنا ببغدير خم فنودى فينا الصلاه جامعه و كسح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحت شجرتين

فصلّى الظهر و أخذ بيد علي -رضى الله عنه- فقال: أستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم. قالوا: بلى. قال: أستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقية عمر بعد ذلك فقال له: هنياً يا علي ابن ابى طالب، أصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنة. ينابيع الموده، ص ٢٤٩؛ مسند الامام احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٨١.

[٢٨٨] ابن عباس يقول: رجع عثمان الى علي فسأله المصير اليه، فصار اليه فجعل يحدّ النظر إليه، فقال له علي عليه السلام: مالك يا عثمان، مالك تحدّ النظر الى؟ قال؛ سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول النظر الى عليّ عباده ؛ ترجمه الامام علي بن ابى طالب عليه السلام ج ٢، ص ٣٩٣.

[٢٨٩] موطأ الامام مالك بن انس فى كتاب الحدود، ص ١٧٦ قال: إن عثمان بن عفان أتى بامرأه قد ولدت فى سته أشهر فأمر بها أن ترجم. فقال له علي بن ابى طالب عليه السلام: ليس ذلك عليها؛ إن الله تبارك و تعالى يقول فى كتابه: و حملة و فضاله ثلاثون شهراً و قال: والوالدات يرضعن اولادهنّ حولين كاملين لمن اراد أن يتمّ الرّضاعه فالحمل يكون سته أشهر فلا رجم عليها. فبعث عثمان فى أثرها فوجدها قد رجمت. أقول: و رواه البيهقى ايضاً فى سننه ج ٧، ص ٤٤٢ عن مالك؛ فضائل الخمسه، من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٣٠١.

[٢٩٠] مسند الامام احمد بن حنبل، ج ١، ص ١٠٤: روى بسنده عن الحسن ابن سعد عن أبيه أن يحنس و صفيه كانا من سبى الخمس، فزنت صفيه



برجل من الخمس فولدت غلاماً فادعاه الزانى و يحنس. فاختصما إلى عثمان فرفعهما الى على بن ابى طالب عليه السلام فقال على عليه السلام: أفضى فيهما بقضاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الولد للفراش و للعاهر الحجر و جلد هما خمسين خمسين ؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، صص ٣٠٣-٣٠٤.

[٢٩١] أنّ رجلاً سأل معاوية عن مسأله فقال: سل علياً هو أعلم منى فقال: أريد جوابك. قال؛ و يحك كرهت رجلاً كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يغرره بالعلم غراً و قد كان اكابر الصحابه يعترفون له بذلك. و كان عمر يسأله عما أشكل عليه. جاءه رجل فسأله فقال: هاهنا على فقال: اريد أسمع منك يا امير المؤمنين. قال: قم لا اقام الله رجلك و محا اسمه من الديوان. ؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٣٠٧.

[٢٩٢] و عن ابى حازم، قال: جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسأله فقال: سل عنها على بن ابى طالب، فهو اعلم. قال: يا امير المؤمنين! جوابك فيها احب إلى من جواب على. قال: بثسما قلت، لقد كرهت رجلاً كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يغرره بالعلم غراً و لقد قال له: انت منى بمنزله هارون من موسى إلا انه لا بنى بعدى و كان عمر اذا اشكل عليه شىء أخذ منه ؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، صص ٣٠٦-٣٠٧.

[٢٩٣] عن حسن بن صالح، قال: تذاكروا الزهراء عند عمر بن عبدالعزيز، فقال قائلون: فلان. و قال قائلون: فلان، فقال عمر بن عبدالعزيز: أزهذ الناس فى الدنيا على بن ابى طالب ؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، العالم الحافظ ابى القاسم ابن عساكر، ج ٣، ص ٢٠٢-٢٠٣.

[٢٩٤]

[۲۹۵] مولف مذهب اهل بیت در ص ۲۷۳ کتاب، به بیان احادیثی پرداخته که در مدح شیعه و پیروان علی و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. و بزودی برخی از آن احادیث را خواهیم نگاشت..

[۲۹۶] آیاتی که به عنوان دلیل بر مدعای خود ذکر کرده اند در ص ۴۴، ذیل عنوان الشیعه و القرءان آورده است و این بحث به آیه تبلیغ ختم می شود. و در آنجا حدیث غدیر را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است که تا صفحه ۱۲۰ ادامه می یابد..

[۲۹۷] لماذا اخترت مذهب الشیعه، ص ۲۷۳..

[۲۹۸] سوره بینه، آیه ۷.

[۲۹۹] روی ابن الحجر فی الصواعق المحرقة له عن ابن عباس، أنه قال: لَمَّا انزل الله تعالى: إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه الخ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلی علیه السلام: هم أنت و شیعتک، تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضين مرضيين ويأتي عدوك غضاباً مقمحين. قال: من عدوى؟ قال: من تبرء منك و لعنك.. مذهب اهل البيت، ص ۲۷۴..

[۳۰۰] و روی الحمومینی الشافعی فی فرائد السمطين بسنده عن جابر قال: كنا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأقبل علی علیه السلام فقال صلى الله عليه وآله وسلم: قد أتاكم أخي ثم قال: و الذي نفسی بيده ان هذا و شیعتہ هم الفائزون يوم القيامة..؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۵..

[۳۰۱] و روی الخوارزمی أيضاً فی مناقبه عن المنصور الدوانيقي فی حديث طويل عنه صلى الله عليه وآله وسلم منه: و إنَّ علياً و شیعتہ غدأ هم الفائزون يوم القيامة بدخول الجنة؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۶..

[۳۰۲] و

روى أيضاً الخوارزمي في مناقبه قال: روى الناصر للحق بأسناده في حديث أنه لما قدم علي رض علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفتح خيبر، قال: لولا ان تقول فيك طائفه من أمتي ماقلت النصرى في المسيح عليه السلام لقلت فيك اليوم مقالاً لاتمر بملاً إلا اخذوا التراب من تحت قدميك و من فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك أن تكون منى بمنزله هارون من موسى و أنامنك ترثني و أرثك إلا أنه لاني من بعدى و أنك تبرء ذمتي و تقاتل على سنتي و أنك في الاخره اقرب الناس منى و أنك أول من يرد على الحوض و أول من يكسى معي و أول داخل في الجنة من أمتي و إن شيعتك على منابر من نور و ان الحق على لسانك و في قلبك و بين عينيك. مذهب اهل البيت، صص ٢٧٧ و ٢٧٦..

[٣٠٣] و روى الخوارزمي أيضاً في مناقبه في حديث طويل بسنده عن ابن عباس يرفعه: إن جبرئيل اخبر أن علياً يرف هو و شيعته الى الجنة زفامع محمد صلى الله عليه وآله وسلم مذهب اهل البيت، ص ٢٧٧..

[٣٠٤] و روى ابن المغازي الشافعي في مناقبه بسنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: يدخل من أمتي الجنة سبعون ألفاً لا حساب عليهم. ثم التفت الى علي عليه السلام فقال: هم من شيعتك و أنت إما مهم؛ مذهب اهل البيت، ص ٢٨١..

[٣٠٥] و روى ابن المغازلي المالكي في مناقبه عن ابن عباس، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن قوله تعالى: والسابقون السابقون اولئك المقربون - الايه فقال قال لي جبرئيل:

ذلك على و شيعته هم السابقون إلى الجنة المقربون من الله لكرامته مذهب اهل البيت، ص ٢٨٣..

[٣٠٦] و روى ابن الحجر فى صواعقه المحرقة له قال: اخرج الطبرانى انه صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلى عليه السلام: أول أربعة يدخلون الجنة انا و أنت و الحسن و الحسين و ذرياتنا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذرياتنا و شيعتنا عن ايماننا و شمائلنا؛ لماذا اخترت مذهب الشيعة مذهب اهل البيت، صص ٢٨٤-٢٨٥..

[٣٠٧] كتاب حياه الحيوان الكبرى نوشته دميرى، اين داستان در بحث مار و عنوان الأسود السالخ ديده مى شود..

[٣٠٨] سوره جاثيه آيه ٢٣..

[٣٠٩] سوره نساء آيه ٨٢..

[٣١٠] سوره فتح - آيه ٢٨..

[٣١١] سوره بقره آيه ١٥١..

[٣١٢] موطن امام مالک - ج ١ - ص ٣٠٧، مغازى واقدى - ص ٣١٠..

[٣١٣] صحيح بخارى - ج ٣ - ص ٣٨٧ باب غزوه خيبر..

[٣١٤] سوره بقره - آيه ٢٤٧..

[٣١٥] صحيح ترمذى - ج ٥ - ص ٦٩٦، خصايص نسائى - ص ٨٧ مستدرک حاکم - ج ٣ - ص ١١٠..

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

